

اصطلاحات، لغات و ضرب المثل های کویش مردم مابشهر، هندیجان و روستاهای حومه



السلام عليك يا امامزاده ابا القاسم المرتضى حمزة ابن موسى الكاظم (عليه السلام)

شاهزاده حمزه



السلام عليك يا امامزاده سيدجعفر بن حمزة ابن موسى الكاظم (عليه السلام)

شاه مشهد



السلام عليك يا امامزاده سيد صالح (عليه السلام)

سيد صالح



السلام عليك يا امامزاده شاهزاده عبدالله (عليه السلام)

شاهزاده عبدالله

ناصر نظارات - مرمماه سال ۱۳۹۲

باسلام و درود به ساحت مقدس آقا امام زمان (علیه السلام) ، روح پرفتوح حضرت امام خمینی (رحمة الله علیه) شهدای انقلاب و جنگ تحمیلی و باسلام و درود به محضر رهبر معظم انقلاب آیت الله خامنه ای (دامت برکاته)

خداوند منان را شاکرم که عُمری داد تا بتوانم علاوه بر تعداد ۲۱۵۷ لغت و ۱۰۰ ضرب المثل در نسخه ای که در سایت ها و وبلاگهای اینترنتی ، بصورت رایگان ، در اختیار همشهریان عزیز قرار دادم و علیرغم گفته دوستانی که اظهار می داشتند (دیگر قادر نیستی حتی ۵۰۰ کلمه جمع آوری کنی) ، خوشبختانه افزون بر ۲۲۰۰ لغت و اصطلاح و ضرب المثل به نسخه قبلی اضافه نمودم که مجموع آن از مرز ۴۴۰۰ لغت گذشته است و مطمئناً هنوز کلمات و ضرب المثل های زیادی وجود دارد که بنده بلحاظ مشغله کاری به آنها دسترسی پیدا ننموده ام لذا به همه همشهریان عزیز (در جهت تشویق و ترغیبشان) عرض میکنم : باور بفرمائید گویش ما خیلی کهن تر ، اصیل تر و فراتر از این تعداد کلمات است، فقط همتی می خواهد که با مراجعه به پیرمردان و پیرزنان قدیمی (انشاء الله عُمرشان از ۱۲۰ سال فراتر رود) که هم موجب برکت هستند و هم سرشار از تجربه ، و طبعاً کلمات بکر و متروک زیادی نیز در ذهن دارند و اصلاً نیازی نیست از ایشان سؤال کنی که مثلاً به گهواره چی می گفتید؟ فقط کافی است وقتی را ، به گوش دادن صحبت های معمول آنها اختصاص دهید بعد متوجه می شوید که آنها چقدر پایبند به زبان مادری خود هستند و لغات فراوانی را می توانند جمع آوری کنید به امید روزی که شخصی یا اشخاصی از همشهریان عزیز ، همت نموده و کتابی بایش از ۱۵۰۰۰ لغت رابه رشته تحریر درآورد . در ادامه عرایضم می خواستم این نکته را خاطر نشان کنم، بنده قصد احیاء زبان ماهشهری و هندیدجانی راندارم ولی همانطور که در لغتنامه دهخدا و دیگر لغتنامه ها، هزاران اصطلاح و واژه موجود است که بطور کامل متروک شده و مردم هیچ خطه ای از کشور عزیزمان در صحبت های روزمره خود از آنها استفاده نمی کنند(ولی همچنان در فرهنگ لغت موجود میباشد و در چاپهای بعدی این لغتنامه ها باز هم چاپ می شوند) ، لذا کلماتی در گویش ما موجود هست که مشمول همین مسئله شده است یعنی کاملاً متروک و غیر قابل استفاده اند ، و هدف بنده صرفاً نگهداشت و حفظ آنهاست نه احیاء .

اینجانب منکر شیرینی زبان ماهشهری نیستم و خودم با همشهری هایم ، معشوری صحبت میکنم ولی همانطور که تمام خلبانان دنیا هنگام پرواز مؤظفند به زبان انگلیسی صحبت کنند ما هم نباید انتظار داشته باشیم که تهرانی ها ، شیرازی ها ، اصفهانیها و... به زبان معشوری صحبت کنند اما ما مجبوریم به زبان فارسی که قابل فهم برای همه ایرانیان و زبان رایج است صحبت کنیم . ولی از طرفی این واقعاً کم لطفی به گویش ماست که گاهی اوقات فقط در حد طنز ، کلمات این زبان را می شنویم که بعضاً از حلقوم غیر ماهشهری نیز ادا می شود مثلاً چاس خردی یا

نُخردی؟ وکاش زبان ما هم مثل اصفهانی ها، شیرازی ها، یزدی ها و حتی آذری ها در شهر خودمان رواج داشت و بیرون از شهرستان خود، فارسی می شد.

شاید شما هم مثل من بارها و بارها، این جمله که «هرچه قدیمی ها می گفتند راسته، یا قدیمی ها درست می گفتند» را شنیده باشید باور کنید یک دنیا حرف را گاهی در قالب یک کلمه یا ضرب المثل به مخاطب خود انتقال می دادند و به نظر من نسل اکنون که باتوجه به کم رنگ تر شدن زبان اصیل ماهشهری و هنديجانی بعنوان رابطی بین گذشتگان و نسل بعد خود میباشند در جهت نگاهداشت و حفظ این میراث فرهنگی باید تمام همت خود را بکار گیرند تا این گنجینه همیشه رواج، و رنگ و لعاب خود را حفظ کند.

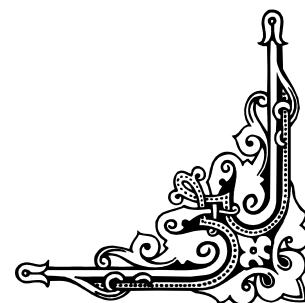
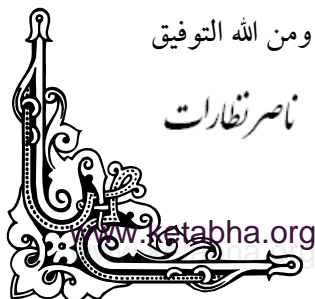
و این جمله را نصب العین خود قرار دهند :

«باشد که میراث داری باشیم واصل، نه میراث خواری فاصل»

در این کار که صدالبته اطمینان دارم دارای نواقص و کاستی هایی است «و امیدوارم به هر طریق ممکن انعکاس دهید یا به ایمیل من (NASSER564631@YAHOO.COM) پیام خود را بفرستید» از کمک تمام اعضای خانواده ام «همسر، پسر، (تشویق)، خواهرم (تشویق)، دخترانم (تشویق)» پدرم: حاج صمد نظارات، عمویم: حاج عبدالرضا نظارت، پدر همسر: حاج عبدالعلی مطوری، پسر خاله هایم: مرتضی و مصطفی ابراهیمی و حمید حیدری، جوان خوش ذوق ماهشهری عباس احمدی، حاج عزت اله مولوی، ناصر افضلی غلامشاهی، محمدرضا (مهدی) شعبانی، صمد حیاتی فر، ایرج حیاتی، محمود راشدی زاده (رشیدی)، محمد حیدری، رحیم حیدری چولائی، حسین عبادی و شمس اله قنواتی استفاده برده ام لذا از این طریق مراتب قدردانی خود را از ایشان اعلام می دارم. در ضمن باتوجه به اینکه تقریباً نصف این نسخه از کتاب، مربوط به نسخه اول آن میباشد و بعد از این (حداقل از طرف خودم مطمئنم که دیگر در این ارتباط کتابی ارائه نخواهم کرد) لذا اسامی نفراتی که در نسخه قبلی بنده را مساعدت نمودند در ذیل جهت ارج نهادن به زحمتهایشان مجدداً تایپ میکنم. آقایان عبدالحسین مطور، مهدی وهادی مطوری، مصطفی اصلاحی، سید مصطفی موسوی، سید ضیاء الدین فاطمی، داریوش قیصری، داریوش بهمنی، عبدالکریم اسماعیلی، شمس اله حیاتیان، عباس نظارات، احسان قنواتی، حاج عبدالخالق مطوری، حاج غلامرضا فلاحتی، حاج اکبر رئیسی و حاج صادق وقاسم خزعلی.

و من الله التوفیق

ناصر نظارات



ادکلن	ATKOLAN	آ تَکَلان
آستر	ASER	آ سِر
بله ، آری ، همان آری است ، بصورت تأکیدی و تاحدودی هم کنایه ای	ANAH	آنَه
آبادان	ABODAN	آبُودان
این اصطلاح در سحرهای ماه رمضان از اذان گوهای قدیمی لحظاتی مانده به اذان صبح چندبار تکرار می شد به این معنی که خوردن خوراکی ممنوع است و فقط مجوز نوشیدن آب را دارید	AB AST TANHA	آب است تنها
آرایش کرده ، آرایش کردن	ATIK MATIK	آتیک ماتیک
این اصطلاح در مواردی کاربرد دارد که شخصی نگران مسئله یا مشکلی است که احساس می کند در انجام ، یا رفع آن مشکل هیچگونه اقدامی صورت نگرفته لذا بانگرانی از طرف مقابل می پرسد « آخرش چه؟ » یعنی آخرش می خواهی چه کار بکنی ؟ ، به چه نتیجه ای می خواهی برسی ؟	AKHERESH CHEH	آخِرِش چه
آدم بمیرد به خوشنامی ولی زنده نباشد به بدنامی ، مرگ باعزت بهتر از زندگی باذلت است برگرفته از کلام امام حسین (علیه السلام)	.	آدم بمیره و نَوم ، نَمونه و ننگ
آدم خودش مریض باشد اما پرستاری مریض رانکند (سختی پرستاری کردن و اینکه شب تا صبح بالای سر بیمار کشیک بدهی و نگرانش باشی ، از اینکه انسان خودش مریض باشد سخت تر است)	.	آدم خُوش مریض بُووه ، مریض دَوُری نکنه
دربیبابان ، آدم کم اقبال را کوسه می زند . بدبیباری افراد کم شانس را میرساند	.	آدم کم شانس مین صحرا کوسه ایزنیش
آدم نابینا بهتر از بینا راه منزل خود را می داند. به معنی اینکه هر کس به کار خود آگاهتر است	.	آدم کور بهز روشن ره حونشه ایدونه
مریض ، بیحال ، دردباریکی (اصطلاح دیگر سرطان) نیز بوده	AZORO	آزُورُ
مدام ، تماماً ، پشت سرهم	AZEGHAR	آزِگار
خلاص بودن دنده اتومبیل ، موتورسکلیت ، لنج ، قایق موتوری و... (حالت خلاصی و درگیر نبودن دنده)	AZAD	آزاد
بیماری مسری در بین مرغان	AZAR	آزار
آسیاب دستی	ASAK	آسَک
آستانه ، آسونه نیز می گویند	OSONAH	آسُونَه

آسیاب که سروصدا می کند حق خودش را میگیرد . یعنی برای احقاق حق باید فعالیت و تلاشی از خود نشان داد .	.	آسیو که تَقُ تَقُ ایکنه ، حق خوشه ایگره
آسیابش همه چیز را آرد می کند کنایه از آدم همه فن حریف و به انسان شکمونیز اطلاق می شود.	.	آسیوش همه چی ایتره
آسیاب ، هم به معنای محل آرد کردن گندم وهم نام روستایی است که مرقد سیدیپر (علیه السلام) در آن قرار دارد	ASIYO	آسیو
بندی که پاردم (پالدیم) الاغ را از بالا به جُل آن متصل میکنند.	ASHORMAH	آشرمه
غذایی که بابرنج وتوله (پنیرک) به صورت ته چین درست میکنند	ASH TOLA EI	آش توله ای
آبکش ، آشپلان هم می گویند	ASHPELA	آشپلا
آبکش ، صافی ، آشپلا هم می گویند	ASHPAL	آشپال
آبکش عیب کف گیر می کنه (معادل: دیگ به دیگ میگه روت سیاه)	.	آشپلا عیب اُسوم ایکنه
آقای ما نوکری داشت نوکرما هم چاکری داشت ، کنایه از افرادی هستند که وقتی بزرگترش فرمانی را به او می دهد ، او به کس دیگری محول می کند وهمین نیز باعث می شود که کار به سرانجام نرسد .	.	آغی ما نوکری داشت ، نوکرما چاکری داشت
آرماتور بندی	ALMOTOR BANDI	آلموتور بندی
نوعی صید ماهی است که دهانه خور یا جوی را بصورت دائم و برای صید ماهی زبیدی در تابستان و میگو در زمستان می بندند	ALAT	آلات
عادت داده شده ، دست آموز ، تربیت شده	AMOKHTAH	آمخته
آنتن	ANTIN	آنتین
از، مثلاً آ کی اِشْنُفتی (از کی شنیدی)	A	آ
آستین	OFTIN	آفتین
اگر آب رودخانه من را با خودش ببرد (غرق شوم) بهتر است تادر غربی (شهر غربت) بمیرم ، یعنی اگر در سیلاب غرق شوم بهتر است تا از ترس سیل و طغیان رودخانه ، محل زندگیم را ترک کنم	.	آ او رو ببرم بهزه تامن غربی بمیرم
اگر برود کنار رودخانه، آب رودخانه خشک می شود (کنایه از آدم بدشانس ونحس میباشد)	.	آ بره سر رو آ رو خشک ایوبه

اگر پشت گوشت را دیدی آن راهم می بینی ، در مواقعی که به بدحسابی ، پول قرض داده باشند این ضرب المثل را که در بیان عدم دسترسی به شخص بدحساب میباشد را ادا می کنند	.	أَپْسِ گوشتِ دیدی وَنْمِ ایبینی
از داغ شکم بارگی (شکمو بودن) ، آتش افتاده بین دوپایش (البته این مثل برگرفته از قصه ای است که این لغتنامه بلحاظ رعایت مختصر گویی ، از شرح آن معذور است)	.	أ داغِ كَمْ لُنْگِشِ ، تَشِ أَفتا مِنْ دِلِنْگِشِ
یعنی تولایق دوستی و معاشرت بامن نیستی اما من به ناچار با تو دوستی گرفته و معاشرت می کنم	.	أ درد بی کسی تَنه گِرْتَمِ جِيْ کسی
این ضرب المثل در مورد کسانی که معمولاً اظهار می دارند اگر به خودم می گفتمی آن کار خیر را انجام می دادم (کاری که انجام شده است) بکار می رود یعنی اگر ادا می کنی که من متوجه می شدم خودم انجام می دادم، هنوز دیر نشده کار خیر زیاد است که بتوانی انجام دهی	.	أ روزه گِری رِمَضون بسیاره
اگر برای من آب ندارد برای تو که نان دارد ریشه این ضرب المثل بصورت خلاصه از این قرار است که شخص پول داری به کارگری پول داده بود که چاهی برایش حفر کند (برای استحصال آب) این کارگر مقداری که زمین را کند خطاب به کارفرما گفت از خشکی زمین معلومه که این چاه به آب نمیرسد لذا کارفرما در جواب به او گفت آسی مو	أ سی مَوِ او نداره سی تو خَوِ نون داره
یعنی خودم (شخصاً) از زبان آن شخص شنیدم ، برای مورد وثوق بودن و اینکه شخص قاطعیت و صحت مطلب مهمی را نقل قول کند از این اصطلاح استفاده می کند	.	أ سی وسِه دِندونِ خُشِ إِشْنَفْتَمِ
در بیان بدی شراکت در امر تجارت و معامله میباشد که معمولاً بادلخوری و ناراحتی بهم می خورد	.	أ شریک خوب بی، خدا سی خُشِ ایگِرت
اگر شیر گنجشک هم بخواهی دارد! ، کاسبی که همه چیز در مغازه خود دارد	.	أ شیر گُنْجِکِمِ بَخِی داره
نوعی بازی ، باید بایک دست، انگشت شصت یک پارا گرفته و لِيْ لِيْ کنان به کسانی که در بازی هستند خودت را برسانی و به محض برخورد با هر کدام جایتان عوض می شود و همچنین بازی ادامه پیدا می کند	ALAKHTOR	أ لَخْتور

آویزان	ALEG	أَلِگْ
درست	ALD	أَلْد
الآنه، هم اکنون	ALNAH	أَلْنَه
اگر نمیرم هنوز پیر نیستم (آخر کارش راهم می بینم)	.	أَنْمِیرُمْ نَه پِیرُمْ
اگر بیدار نشوی ، اگر بلند نشوی	A NAVARSI	أَنْوَرَسِی
اندود، کاهگل	ANDAMON	أَنْدَمُون
وِإِلَا	ANDAY	أَنْدَیْ
اگر زبانت نبود کلاغ چشمانت را از کاسه درمی آورد (کنایه از چرب زبانی شخص است)	.	أَنَه زَبُونْت بَی کِلَا تَیْتْ دَرِیَاوَرْد
تاب ، ایدلو و هیدلو هم می گویند	AYDOW	أَیْدُوْ
نام شخص ، مصغر عبدالله	ABDELA	أَبْدِلَا
تکلف ، اهمیت ، سیشون اتب اتوبی نداره یعنی برایشان مهم نیست (اهمیتی ندارد) بی تکلفی آن شخص یا گروه را می رساند	ATAB OTOB	أَتَبْ أَتُوب
اجل دورش می چرخد یعنی فلانی با انجام کارهای خطرناکی که می کند ، مثل این است که زمان مرگش فرارسیده	AJALESH GHASHTEH	أَجَلِشْ گَشْتِه
باشرف ، محترم	AJVAD	أَجْوَاد
آبیکه بی اختیار از دهان سرازیر می شود، کَحْمَلِیْلَه و اُومَلِیْلَه هم می گویند	AKH MELILAH	أَخْ مَلِیْلَه
بزتری که بیضه اش راکشیده باشند	AKHTAH	أَخْتَه
یعنی بهش بر نمی خورد مثلاً می گویند اَحْسِشْ نیای (یعنی بی خیاله و برایش مهم نیست)	AKHS	أَحْسْ
نام شخص ، مصغر عبدالرضا یا عبدالحسین	ADOLI	أَدُلِی
ادویه	ADOUVAH	أَدُووَه
وسیله ای دوچرخ که برای حمل بار به چارپایان بسته می شود.	ARABANAH	أَرَبَا نَهْ
ارواح پدر مالک آسیاب (کنایه از خراب کردن چیزی بدون توجه به اینکه این چیز یا وسیله صاحب و مالکی دارد)	.	أَرُوْیْ بُوْصِحَابِ أَسِیُوْ
اشک	ARS	أَرَسْ
اشکها	ARSAL	أَرَسَلْ
اشکهایم	ARSALOM	أَرَسَلْمْ
اشکهایت	ARSALET	أَرَسَلِیْتْ

اشکهایش	ARSALESH	اَرَسَلِش
ارواح ، به روح	ARVAY	اَرَوَی
ازدوباره ، آدارته هم می گویند	AZARTAH	اَزَارَتَه
عطسه ، صبر هم می گویند	ASHAD	اَشَد
رنگ یشمی	ASHMAH	اَشْمَه
اصلی ترین ، مهم ترین	ASLE KORI	اَصْلِ کَوْرَی
دبه درآوردن ، حرفی برخلاف حرف اولیه خود زدن وسست کردن آن موضوع	AGHAH MEGHAH	اَعَه مِعَه
برای خندانن کودک همراه بانگشت زدن به لب های او وادای این کلمه اورامی خندانند	AGHO	اَعُو
آفتاب	AFTO	اَفْتَو
آفتابه	AFTOVAH	اَفْتَوَه
آفتاب گرفتگی (کسوف)	AFTO GHERAK	اَفْتَوِ گِرَک
یعنی پشت آفتاب به زمین رسیده ، به لحظه نشستن آفتاب درافق گفته میشود	AFTOW KENDE GHEL	اَفْتَوِ کِنْدِ کِل
مقارن با طلوع آفتاب ، موقع طلوع آفتاب	AFTOW ZANON	اَفْتَوِ زَنون
به آفتاب می گوید توطلوع نکن که من بیرون آمده ام ، کنایه از زیبایی و قشنگی بسیار زیاد شخصی است	.	اَفْتَوَهَه ایگَه تودَر نِیو که مُو دَر اومِیمِه
لا اقل ، دست کم ، اقلیم هم می گویند	AGHELEKAN	اَقْلِکَن
اگر کاشم سبز نشد ، یعنی بسیاری از این اگرها به واقعیت نمی پیوندند و نمی شود به این اما واگرها اطمینان کرد	.	اَگَر کاشتم سَوَز نَدَا
اگرما منع نکنی ، جلویم رانگیری	AGHAH MAHNOM NAKONI	اَگَه مَهْنَم نَکْنِی
اگر بتوانم	AGHAH BETAROM	اَگَه بَتَرَم
اگر بتوانند	AGHAH BETAREN	اَگَه بَتَرِن
اگر بتواند	AGHAH BETAREH	اَگَه بَتَرِه
اگر بتوانی	AGHAH BETARI	اَگَه بَتَرِی
اگر دهانش پرازخون باشد تفش نمی کند ، کنایه از رازداری و خویشتن داری کسی است ، البته درمورد جلوگیری از افشای فقر ونداری و گرفتاری نیز کاربرد دارد .	.	اَگَه خین پُر کَلِپَش بو، تَفِش نِیگِنِه

اگر نتوانم	AGHAH NATAROM	آگه نَتَرُم
اگر نتوانند	AGHAH NATAREN	آگه نَتَرِن
اگر نتواند	AGHAH NATAREH	آگه نَتَرِه
اگر نتوانی	AGHAH NATARI	آگه نَتَرِی
اگر گرسنه باشد سر مارهم می خورد یعنی کسیکه واقعاً گرسنه است هر غذایی که جلویش بگذارند می خورد و کاری به خوشمزه یا بد مزه بودن غذا ندارد و بهانه ای نمی گیرد	.	آگه گُسَنَش بو سر مارَم ایخره
اتفاقی ، تصادفی، شانسی	ALABAKHTAKI	آلابَخْتَکی
سبد دسته دار پلاستیکی ، قبلاً خانم ها، جهت خرید مایحتاج زندگی ، با خود به بازار می بردند	ALAGAH	آلاگَه
گلویند ، گردن بند ، اگر از قدیمی ها سؤال شود همه متفق القولند که گردن بندهای طلا نام مبارک الله بر رویشان نوشته می شد لذا به همین اسم هم شناخته می شد .	ALLAH	الله
نخاله ساختمانی ، انبرده هم می گویند	AMBORDAH	آمبُردَه
انبار	AMBAR	آمبار
مشتری همیشگی	AMIL	آمیل
وسط خانه ، معمولاً بخشی از مناطق ماهشهر از این کلمه استفاده میکنند	AN ANAK SERA	آنْ آنْکِ سِرَا
تیکه تیکه کردن	ANJAH ANJAH	آنْجَه آنْجَه
اولاً	AVALANDESH	آولَنَدِش
ای خواهر ، معمولاً همراه با آه این لغت را تلفظ می کنند یعنی که کار از کار گذشته خواهرم . البته کلماتی نظیر بابا ول کن ، بیخیال و... ، الآن جایگزین ای ددی شده است	AI DADI	آیْ ددی
ای جادوگر، البته این جمله جنبه دشنام دارد که مادران قدیم بعد از اذیت شدن یا کم محلی از جانب دخترانشان این کلمه را ایراد می کردند	AIY SAHOWRI	آیْ سَحْوَرِی
ای کاش از مادرت زائیده نشده بودی (به سر بار جامعه و بیکار و بیعار گفته میشود)	.	آیْ وَ دَیْتِ نَزاده بیدی
ای هم ، کلمه ای کنایه ای است همراه با یأس و ناامیدی مثلاً ای یم ایوبه یعنی آن کار انجام نمیشود	AIYAM	آیْ یم

ای برادر ، البته کاربرد آن در جمله بیشتر جنبه اشاره ای دارد ، چیزی هم معنی با « بِي تْنَم » یعنی باتوهستم اگر آیکا را در جمله بخواهیم بکار ببریم ، چنین چیزی می شود مثلا: آیکا ایگم خبر خوج رضایه دؤری ؟ یعنی : می گویم خبری از حاج رضا داری ؟ بنده از این جهت می گویم جنبه اشاره ای دارد زیرا همین جمله را ممکن است خانمی به خانم دیگر نیز بگوید	AYIKA	آیکا
آب پز	OWPAZ	أپز
غذای که مواد اولیه آن پیاز داغ و فلفل و گرد لیمو باشد	OPEIYOZI	أپیوزی
آنطرفتر	OTAY TAR	أتی تر
مرحله کوبیدن خرمن با استفاده از چند رأس الاغ ، قاطر یا گاو	OKHON	أخون
آرزو	ORZO	أرزو
آرزوی بد (نفرین) برای کسی ، مثلاً أرمونت مین دلم که معنی داغت راببینم می دهد	ORMON	أرمون
باردار - حامله ، وسن هم گفته می شود	OSAN	أسن
استاد	OSA	أسا
افسار	OW SAR	أوسار
ستاره ، این کلمه خیلی کم استفاده می شود	OSARAH	أساره
موقع اظهار دل خنکی از شکست یا ضربه ای که به دشمنشان وارد شده از این کلمه استفاده می شود	OFAY	أفی
غذای زیاد آبکی و رقیق	OFERGHENO	أفرقنو
افتاده است	OFTAYEH	أفتایه
افتاد	OFTA	أفتا
بهم ریختن	OGHALAPON	أو قلوبون
در قلب نیز گفته می شود که معمولاً آب دریا در این ایام زیاد مدبالایی ندارد و مخصوص ماهیگیری با قلاب است	OGHALBON	أو قلوبون
آب گلاب	OGOLOW	أو گلو
معاشقه بازی کبوترها	OW GOLOPAKI	أو گلوپکی
قیمه (خورشت گوشت)	OW GOSHT	أو گوشت
کلیه ، قسمتی از مردم در مورد کلیه از این کلمه استفاده میکنند	OW GIRI	أو گیری
آلوچه	OWLOCHAH	أو لوچه
آمد	OMAH	أمه

علاوه بر این ، یعنی علاوه بر آن چیزی که انتظار می رفت ، اینبار هم معنای کرده اند	OMBOLA	أُمْبُلَا
فرا تراز آن ، خارج از انتظار ، غیرمنتظره	ONDOFAH	أُنْدَفَه
آئینه	OYENAH	أُيْنَه
آنطرف	OBAL	أَبَالُ
آجیل	OJIL	أَجِيل
کارهربز نسبت خرمن کوفتن	.	أَوْ خُونُ نَه كَارِبْزَه
سؤال و جواب	ORSO PORS	أَرْسُ پُرس
آب طلا ، برای فروکش کردن ترسی که دفعتاً به کسی وارد شده قطعه ای طلا رادرلیوان آبی می اندازند و شخص ترسیده باخوردن آن آب کمی آرام می شود	ORI TELA	أَوْ رِي طِلَا
خفه شو ، زبانت بگیرد ، به لکنت بیفتی	OSOSKHA BEGERET	أُسُخَا بَغْرِت
کف گیر	OSOM	أُسُم
ساکت باش ، هیس ، اگر قبل از نام شخصی بیاید معنای استاد می دهد مثل اُسُ علی	OS	أُسُ
صدایی برای راندن و حرکت دادن گوسفندان که چوپان تلفظ می کند	OSOU SHOU	أُسُو شُو
ستاره ات	OSARAT	أَسَارَت
آسوده ، راحت ، ازاین کلمه مدتهاست استفاده نمی شود	OSIDAH	أَوْ سِيدَه
عجله ، اِشْتُو هم می گویند	OSHTOW	أَشْتُو
عجله داری ، اِشْتُوْتَه هم می گویند	OSHTOWTEH	أَشْتُوْتَه
یعنی عزرائیل ببرت ، نوعی نفرین است	OSHKOLOMARG	أَشْكُولُومَرْغ
پودر گیاه چوبک که جهت شستن رخت و لباس استفاده می شد	OSHLONG	أَشْلَنْغ
امسال	OMSAL	أَمْسَال
آماده ، فراهم	OMADAH	أَمَادَه
کنایه از کسی که در فرایند انجام عملی هیچگونه همکاری نداشته باشد ولی موقع بهره برداری استفاده ، بدون تحمل هیچ رنج و مشقتی مثل دیگران که زحمت کشیده اند، بهره مند شود	.	آماده خَر
بندی که متصل به لنگر (بائره) است ، بند لنگر ، بند بابه ، طناب لنگر	OMAR	أَمَار

به جای مخصوصی که امار (بند لنگر) از درون آن عبور می کند و لنگر را به آب می اندازند امارِ بَهر می گویند	OMARE BAHR	أمارِ بَهر
بعضی ها بلحاظ حساسیت یا شاید هم مقوی بودن گیاه توله (پنیرک) سرگیجه یا حالت خواب آلودگی به آنها دست می دهد که اگر در کسی این حالات را مشاهده شود، از این اصطلاح استفاده می کنند	.	أنگا أو توله خَرده
این اصطلاح در مورد کسانی که دارای فیس و افاده هستند کاربرد دارد، مثل اینکه دختر اُتل خان است	.	أنگا دختره اُتل خان
خطاب به کسی که مُدام حرف می زند و مجال صحبت به کسی دیگر نمی دهد، مثل اینکه کله گنجشک خورده است	.	أنگا سر گنجیک خَرده
مثل اینکه کاسه کولی ها را آب برده است، کنایه از شلوغی و سروصدای بیش از حد تحمل گروهی (زن و مرد) در هنگام وقوع حادثه میباشد.	.	أنگا کاسی کو لیبل او بُرده
مثل اینکه مویش را آتش زده اند، کنایه از حاضر شدن کسی، بلافاصله بعد از آوردن نامش میباشد البته آتش زدن مو یا پر، برگرفته از افسانه های قدیمی است که دیو یا سیمرغی پریاموی خود را به شخصی که به نوعی مدیون آن شده اند، می دادند و اعلام می کردند هر وقت در تنگنا قرار گرفتید این موی پر را آتش بزن تا ما حاضر شویم و تورا از آن مهلکه نجات دهیم و...	.	أنگا میش تَش زینِه
مثل اینکه نفرین پیغمبر پشت سرش است، کنایه از شخصی است که دست به هر کاری می زند ناکام است و همیشه بدبختی دارد	.	أنگا نُرین (نفرین) پیغمبری دیندایشه
انگار (مثل اینکه) شاخ مار درونش شکسته است کنایه از تمام نشدن کار یا بیخ پیدا کردن کاری، انگاشاخ مار مینش رهته هم می گویند	.	أنگا شاخ مار مینش اِشکّهسه
مثل اینکه گاو به زمینش زده (کسیکه از شدت خستگی به خواب عمیقی رفته بنحویکه سروصداهای زیاد اطرافش نیز او را از خواب بیدار نمی کند)	.	أنگا گاه زیش گِل
آبکی، رقیق	OVAKI	أووکی
آب	OW	أو
آب راه، مَنحُول، جوی آب نیز معنی می دهد	OW ROW	أو رَو

در آلد نیز گفته می شود، که معمولاً آب دریا در این ایام مدبالایی دارد و جزر پائینی نیز دارد یعنی آب زیاد پائین می رود	OW VALMAH	أَوْ لَمَه
آب نیست و گرنه شناگر ماهری است (کسیکه بعلت فراهم نشدن زمینه خلاف اینچنین وانمود می کند که شخص شریف و مثبتی است)	.	أَوْ نِسِي أُنْدِي مَلَح كُنِ قَهَارِيَه
آب از آب تکان نمی خورد یعنی هیچ خبری نمی شود یا کسی متوجه نمیشود	.	أَوْ أَوْ تَكُون نِيخِرِه
آب می دهد ، به نشستی آب از لوله یا شیر آب ، سقف ها هنگام بارندگی و کف قایق و لنج گفته می شود	OW EIDEH	أَوْ اِيْدِه
آب روبه بالا جریان ندارد یعنی انتظار معجزه از کاری نداشته باش	.	أَوْ سَرِ بِالَا نِيْرِي
آب شیرین برای شرب الاغ (چهارپایان) نیست ، در بیان عدم ظرفیت اشخاص در بدست آوردن پُست و مسئولیت میباشد	.	أَوْ شِيْرِيْن نَمَال خِرِه
کنایه از آدم خسیس	OW KOUR	أَوْ كُور
آبکی ، آب تنها ، آو هرنو هم می گویند	OW HOL	أَوْ هُلْ
چشم ورو ، بی آو تیه یعنی بی چشم ورو	OTIEAH	أَوْ تِيَه
وقتی سنگ پهنی را بر روی آب پرتاب می کنند ، جهش چندتایی سنگ بر روی آب را آو خَرَك می گویند ، قدیمی ها وقتی کنار برکه یا رودخانه ای می رفتند و سنگهای مناسبی می دیدند با این جمله «أَوْ خَرَك چَن آو خَرَك» شروع به پرتاب سنگ می کردند	OKHARAK	أَوْ خَرَك
اشکنه	O KHAYAH	أَوْ خَايَه
ابر	OR	أَوْ ر
ابر غلیظ	OUWRE TANGH	أَوْ رِ تَنَگ
الک	ORBIZ	أَوْ رِيْز
آن زمان ، آن ایام	OSO	أَوْ سُو
آن زمانها ، آن روزها ، اوسونال نیز می گویند	OSONA	أَوْ سُوْنَا
گلایه کردن ، شکایت داشتن	OFO NALAH	أَوْ فُ نَالَه
عرق تارونه ، که از شکوفه نخل درست می شود	OWLAGAH	أَوْ لَگَاخ
آبله	OLAH	أَوْ لَه
آلو، آو لُوچه هم می گویند که به معنای آلوچه میباشد	OWLOO	أَوْ لُو

قلیه ماهی	OW MOHI	اَوْ مَوْهِي
آفتابه ، البته از این کلمه کم استفاده می شود	EBRIJ	اِبْرِیج
بازی محلی ، در این بازی حبس کردن نفس و قدرت بدنی خیلی مهم است و همان بازی کبیدی است	ESHTI TI	اِشْتِي تِي
شکست	ESHKAS	اِشْكَسْ
شکستم	ESHKANDOM	اِشْكَندَم
شکستی؟	ESHKENOWDI	اِشْكَنَوْدِي
شکست	ESHKENAD	اِشْكَنَاد
شنیدم	ESHNOFTOM	اِشْنَفْتَم
امروز	EMRO	اِمْرُو
اینطرف	EITAY	اِیْتِي
اجباری، سربازی ، خدمت در نظام	EJBOWRI	اِجْبَوْرِي
برکه ، قسمتی از مردم ماهشهر از این کلمه استفاده می کنند	EAD	اِدْ
این اصطلاح در مورد کسانی که عمداً برای لج طرفشان یا پیله کردن تا حصول نتیجه در محل عبورشان بست می نشینند ، کاربرد دارد	ERRESH KERDEH NESHAHSEH	اِرْش کِرْدِه نِشْهَسِه
فضول ، کسی که مدام سر به سر دیگران میگذارد	ERNAK	اِرْنَكْ
گرفتم ، خریدم	ESADOM	اِسْدَم
گرفتن ، خریدن ، اختیار کردن	ESADEN	اِسْدِن
گرفت، خرید	ESAD	اِسْدْ
گرفتی ؟ ، خریدی؟	ESADI	اِسْدِي
زاپاس ، این لغت از انگلیسی وارد گویش ما شده است	SPAIER	اِسْپَیِر
استغفرالله	ESTAKHOROLA	اِسْتَحْرُ لا
اِسْفَرْزِه ، یکی از اجزای داروی گیاهی چهار تخمه، که به رنگ قهوه ای روشن است	SPEYOSH	اِسْپِیوش
سیم رینگ دوچرخه و موتور سیکلت	ESPAK	اِسْپاک
سزاوار، شایسته	ESTAHHEL	اِسْتاهِل
شنید	ESHNOFT	اِشْنَفْت
چطور مگر ؟	ESHTOPAH	اِشْتَوْپِه

به معنای شکاف یا غار میباشد اما تعدادی کمی از مردم منطقه ما از این کلمه استفاده میکنند	ESHKAFT	اِشْكَفْت
سروصدا ، هیاهو	ESHKAHL	اِشْكَهْل
آشکار	ESHKAR	اِشْكَار
پارچه یالباس را چلاندم (فشردم) ، آبش را خارج کردم	ESHPARDOMESH	اِشْپارْدُمِش
اینقدر	EGHDAH	اِغْدَه
حتماً ، باید	ELLAN	اَلَنْ
باید وحتماً	ELLAN O BELLAN	اَلَنْ بَلَنْ
امیدیه	EMADEYAH	اِمِیدِیَه
امروز	EMROU	اِمْرُو
انگار که ، مثل اینکه	ENGORI	اِنْگُورِی
انداخت	ENDAKHT	اِنْدَاخْت
انگار (مثل اینکه) پول را به دلش دوخته اند ، کنایه از خسیس بودن وبه اصطلاح نم پس ندادن کسی است وشدیداً پولدوستی	.	اِنْگا (اِنْگا) پیلِ دَمِ دِلِش دُخْتِنِه
کنایه از دوستی ورفاقت بسیار صمیمی بین دو نفر، مثل اینکه باهم ترید دوغ خورده اند	.	اِنْگا بَیْ هَم تَلِیتِ دُو خَرْدِنِه
اعتقاد ، ایمان ، باور البته قدیمی ها اینگونه تلفظ می کردند	EHTEGHAT	اِهْتِغَات
اعتبار ، البته قدیمی ها اینگونه تلفظ می کردند	EHTEVAR	اِهْتِوَار
می شود ، ایوبه هم می گویند	EIYOBO	اِیُو بُو
می آیی ؟ آیم ایی به کنایه در مورد کسی که اطمینان داری دیگر نمی آید مثلاً جنسی را بصورت قرضی برده و اظهار می دارد که همین الان برمیگردم وپولت را می آورم ، از این اصطلاح کنایه ای است می شود	EIYAY	اِیِی
می آیم	EIYAM	اِیَام
می آیند	EIYAYEN	اِیَا یِن
می آورم	EIYAROM	اِیَا رُم
می آورد	EIYAREH	اِیَا رِه
می آیم	EIYAM	اِیَام
می آورد ، ایاورد هم تلفظ می شود	EIYAVERD	اِیَاوِرْد
می آید	EIYAYEH	اِیَا یِه

می آید ؟	EIYAI	ایای
احمد می رود ، محمد می آید. کنایه از ایجاد مزاحمت کردن است	.	احمد ایری مَمَد ایای
احوالپرسی	AHVAL SHARIFI	احوال شریفی
اتاقک مخصوص انباری	ARZALAH	آرزآله
ازاین به بعد	AZINAPOSHT	ازاین پُشت
اگر پدر خودش را نمی دید ادعای پادشاهی می کرد . در مورد ادعا های بیش از حد و بی جای افراد بکار می رود	.	اگه بُو خوشه نیدید ادعی شوهی ایگرد
اگر بگذارم ، اگر اجازه ام بدهد، اگر مرابه حال خودم بگذارم اگه بهلنم نیز میگویند که معنای آن میشود اگر اجازه ام بدهند	AGHAH BEHLOM	اگه بهلم
یعنی اگر پیراهنم پاره شده اما اصالتم را از دست نداده ام . به این منظور که اصالت افراد مهمتر از ظاهر آنهاست	.	اگه جومم دهرسه ، اصلم نپهرسه
اگر شاخی که بر سر گاو است ، روی سر الاغ بود دنیا زیرورو می شد معادل: خدا ، خرابدید که شاخش نداد	.	اگه شاخ گاه من سر خر بی ، دنیا زیروروی بی
اگر گذاشتی ، اگر اجازه دادی	AGHH LESHTI	اگه لشتی
اگر نان گندم نخورده ایم اما دست مردم دیده ایم . یعنی اگر چیزی را خودمان تجربه نکرده ایم ، تجربه کردن آن رانزد مردم دیده ایم یابه عبارتی اگر از لحاظ مادی چیزی نداشته ایم ولی آنقدرها هم ندیده نیستیم .	.	اگه نخردیم نون گنم ، دیدیم دس مردم
اگر سرهمسایه تورا تراشیدند توهم سرت را خیس کن و آماده تراشیدن سر خودت باش ، یعنی اگر مشکلی برای نزدیکانت پیش آمد، گریبان تورانیزی می گیرد	.	اگر سرهمسایه تراشتن تنم سرت خیس کن
اگر پولی را روی زمین دیدی اول کاری که میکنی آن را بشمار یعنی هر پولی به دستت رسید بدون شمردن در جیب نگذار	.	اگه پیل ری زمین دیدی اول بشمارش
اگر ملا هستی بر روی قبر خودت بخوان ، کنایه از بعضی موعظه کنندگان میباشد که به گفته و مواعظ خودشان عمل نمی کنند و فقط انتظار عمل از دیگران دارند، اگه بلدی خودت انجام بده	.	اگه ملایی سرقبر خت بخون

امیدوارم خدا نونت بینه ری گُردئی خرگوش هر چه بُدوئی و ش نرسی	.	نفرینی است یعنی امیدوارم خدا نانت را به گردن (یا پشت کمر) خرگوش بگذارد تا هرچه بدوی به آن نرسی!
او بردم شلله بگر	.	نوعی بازی قدیمی که در حین بازی از این جمله استفاده می کردند یعنی آب مرا برد سدی از گل جلویم درست کن، حرف دل کسیکه در وضعیت بحرانی قرار گرفته است نیز میباشد
او تی	OWTAY	آنطرف
اوبال	OBAL	آنطرف
اوتی ترک	OTAY TARAK	آنطرفتر
آورشم	ORSHOM	ابریشم
آورشمک	ORSHOMAK	آویشن
آوربیز و قیلون ایگه تو دوسیلا دوری	.	آردبیز(الک) به قلیان می گوید تو دوسوراخ داری . معادل فارسی : دیگ به دیگ می گوید رویت سیاه . به معنی اینکه صاحبان عیوب از دیگران عیب جویی می کنند
آوروزی	OUROZI	آن روز، در جهت یادآوری یک روز خاص
آوری	O RI	آنطرف
اوستیس	OSTAY SO	از آن موقع تا الان
اوسات	AOSAT	آنوقت ، آن ساعت
اول بجور جاتۀ بعداً بینه پاتۀ	.	اول جایت را پیدا کن بعد پایت را بگذار، یعنی برآورد کن جایی که می خواهی بروی چقدر مطمئن است
اول تیه در اومه یادندون؟	.	اول چشم در صورت نمایان شد یادندان در دهان؟ در مواردی که حق تقدم را بخواهند عنوان کنند ، مطرح می شود .
اومه	OMAH	آمد
اومیمه	OMAYMEH	آمده ام
اومون من یه جو نیری	.	آبمان در یک جوی نمی رود یعنی با هم اختلاف نظر داریم و به تفاهم نمی رسیم (دونفر بادو ایده و اخلاق متفاوت)
اونجونی	ONJONI	آنجائی
اونجو زیاد هی	ONJO ZEYAD HI	آنجا زیاد هست
ای	E	در فعل مضارع بجای می قرار میگیرد مثلاً می خورد میشود ایخره . یا می کند میشود ایکنه و ...

می شود	EIYOBEH	ایو به
می آمدند	EIYOMAN	ایومن
می آیی؟	EIYOY	ایویی
می خواهم	EKHOM	ایخم
خراب می کند	IROMNEH	ایرمنه
باولع می خورد	EILOMBANEH	ایلمبنه
پُر می کنی ، تپاندن ، به زور پرکردن	EI TAPNI	ای تپنی
وقتی به کسی که حرف گوش نداده و مشکلی برایش پیش آمده در جهت سرکوفت از این اصطلاح استفاده می کنند ، یعنی خوبت شد ، ای خوبت هوبید نیز می گویند	EI KHOBET VOBID	ای خوبت ووبید
این بار یا این ست را باختم	EI DOWA BAKHTOM	ای دوو باختم
اینطرف	EI RI	ای ری
این بار ، این دفعه	EI SEFAR	ای سفار
این ماه ، این برج	EI MAH	ای ماه
هرگاه از شخص ، وسیله ، محل و یا هر چیز دیگری خیلی ناراضی باشند می گویند ای نه (جای نقطه چین) نام آن شخص ، وسیله ، محل یا هر چیز دیگر را می آورند و سال قحط که یادآور زجر ، ناراحتی ، کاستی و سختی است را در کنارش عنوان می کنند مثلاً ای نه پراید نه سال قحط	.	ای نه نه سال قحط
می ارزد ، ارزشش را دارد	EIYARZEH	ای یرزه
می برم	EBAROM	ایبرم
می بری؟	EIBARI	ایبری
می بستند ، (ایبسم = می بستم) ، (ایبسی = می بستن) ، (ایبس یا ایبسک = می بست)	EIBASEN	ایبسین
می بندمش	EIBANDOMESH	ایبندمش
می بُرد ، البته در بین قسمتی از مردم منطقه ما، ایبرد معنی (این قسمت یا این سمت) رامی دهد	EIBORD	ایبرد
می بُرد ، وقتی شیری را بخواهند ماست کنند ، ولی خراب شود از این کلمه استفاده میکنند و می گویند شیر بُهرس	EIBOHREH	ایبهره

می گذارند ، اجازه می دهند البته قسمتی از مردم منطقه ما از این کلمه استفاده میکنند و بیشتر این تلفظ می کنند	EIBEHLEN	ایبِهَلِن
می رقصید	EIBAKHT	ایباخت
می رقص ، باختن یعنی رقصیدن البته از این کلمات خیلی کم استفاده میشود	EIBAZEH	ایبازِه
می بافد ، البته به کسی که در حال دروغ گفتن است می گویند آی ایبافه	EIBAFEH	ایبافِه
اینطرف	EIBAL	ایبال
می برت رودخانه و تشنه برمی گردانت (نشانه زیرکی و زرنگی کسی است)	.	ایبرت سر رو تشنه ایارت
الک می کنی ؟	EIBIZI	ایبیزی
می بینی ؟	EIBINI	ایبینی
اندازه می گیری ، پینیدن = اندازه گرفتن	EIPAYNI	ایپینی
می پوشم	EIPOSHOM	ایپوشم
پخش می کرد ، به پاشیدن آب روی کسی نیز اطلاق می شود	EIPESHKANID	ایپشکنید
می پاشد ، بیشتر به عمل بذرپاشیدن اطلاق می شود	EIPESHKANEH	ایپشکنِه
می پرَم	EIPEHROM	ایپهَرَم
مواظبش هستم ، حواسم بهش هست	EIPAYOMESH	ایپایمِش
می پوشانمش ، پنهانش می کنم	EIPOSHANOMESH	ایپوشنمِش
می پوشانیش؟ پنهانش می کنی؟	EIPOSHANISH	ایپوشنیش
می توانم	EITAROM	ایترَم
می توانم بگویم می خواهمت اما نمی توانم بگویم تو مرا بخواه (در مواردی که شخصی تمام تلاشش را برای جلب اطمینان کسی بکاربرد ولی آن شخص بدون توجه خیلی سردوبی روح از کنار این همه تلاشی که برایش می شود بگذرد)	.	ایترَم بگم ایخمت اما نیتَرَم بگم بخوم
می توانست	EITARES	ایترِس
می توانستم	ETARESOM	ایترِسَم
می توانستی ؟	ETARES I ?	ایترِسی ؟
می ترسم	EITASOM	ایترِسَم
می توانی	EITARI	ایتری

اینطرف آنطرف	EITAY OTAY	اِیْتیْ اوتیْ
اینطرف و آنطرف	EITAY OTAYT	اِیْتیْ اوتیت
اینطرفتر	ITAY TARAK	اِیْتیْ تَرک
می چکد	EITOKEH	اِیْتِکِه
می تراشم ، صورتم را اصلاح میکنم	EITERASHOM	اِیْتِرَاشَم
فرو می رود	EITEKEH	اِیْتِکِه
تکانت می دهم (تقریباً کلمه ای تهدیدی میباشد)	ETEKNOMET	اِیْتِکْنِمِت
له اش می کند	EITELGHANESH	اِیْتِلقِنِش
با دست ماساژش می دهد؟ ، به آرامی مشتمالش می کند؟	EITELNESH	اِیْتِلْنِش
با دست ماساژش می دهی؟ ، به آرامی مشتمالش می کنی؟	EITELNISH	اِیْتِلْنِش
می پرید	EITENGHES	اِیْتِنْگِس
می پرد	ETENGEH	اِیْتِنْگِه
می جنبد ، تکان می خورد	EIJOMEH	اِیْجَمِه
می جنبانمش ، تکانش می دهم	EIJOMNOMESH	اِیْجَمْنَمِش
می جنبانیش ؟ ، تکانش می دهی؟	EIJOMNISH	اِیْجَمْنِش
تکان می دهد	EIJOMNEH	اِیْجَمْنِه
می جوشد	EIJOSHEH	اِیْجُوشِه
تکانت می دهم ، می جنبانمت ، تکان شدیدی تورا می دهم	EIJELJANOMET	اِیْجِلْجَنْمِت
بازور وارد جایی می شود	EICHOLNEH	اِیْچَلْنِه
می کند ، می شکافد	EICHELAKANESH	اِیْچَلَاکْنِش
اینچنین ، چنو ، ایچنُ هم می گویند	EICHENO	اِیْچِنو
میخورمش ، آن را می خورم ، آن خوراکی را می خورم	EIKHAROMESH	اِیْخَرْمِش
می خورد	EIKHAREH	اِیْخَرِه
می خوری ؟	EIKHARI	اِیْخَرِی
می خواهم	EIKHOM	اِیْخَم
می خواهمت ، دوستت دارم	EIKHOMET	اِیْخَمِت
تورامی خواهم که نصیحتت می کنم ، خیروصلاحت را می خواهم که موعظه ات می کنم	.	اِیْخَمِتْ کِه اِیْگَمِت

می خواهم (از خدا می خواهم) بعد از من خارشتر(نوعی خار که میگویند شتر باولع می خورد) نیز بر روی زمین سبز نشود در بیان دلسوزی و در فکر خود بودن است مترادف دیگی که برای من نجوشد می خواهم که سر سگ درون آن باشد		ایخُم بعدِ خُم خارشتر ری زمین سوز نوویه
می خوابم	EIKHOSOM	ایخوسُم
میخرمش ، آن را می خرم ، خریداری می کنم	EIKHEROMESH	ایخرُمش
می خرد	EIKHEREH	ایخرِه
می خری ؟ ، خرید می کنی؟	EIKHERI	ایخری
می خواهند	EIKHEN	ایخن
می خواهد	EIKHEH	ایخِه
می خارد	EIKHAREH	ایخاره
می خواست ، میل داشت	EIKHAS	ایخاس
می خاید ، می جود ، بیشتر به آدمس جویدن اطلاق می شود	EIKHAYEH	ایخایه
میجوی؟	EIKHOEI	ایخوئی
میجویش	EIKHOEISH	ایخوئیش
می خواهی	EKHI	ایخی
می خواهید	EIKHIN	ایخین
می لرزید (از سرما یا ترس ، لرزیدن)	EIDAKES	ایدکس
می لرزد ، لرزیدن بر اثر سرما و ترس	EIDAKEH	ایدکه
می دوانمش ، اذیتش می کنم	EIDOVANOMESH	ایدو وئمَش
می دویدم	EIDOVESOM	ایدو وِسَم
می دویدند	EIDOVESEN	ایدو وِسِن
می دویدی	EIDOVESI	ایدو وِسی
می دوند	EIDOVEN	ایدو وِن
می دوشید(گوسفند ، باز یا گاو) ، می دوخت هم معنی می دهد (لباس)	EIDOKHT	ایدخت
می دهم	EIDOM	ایدَم
می دانم	EIDONOM	ایدونَم
میدانست	EIDONES	ایدونس
می دانی	EIDONI	ایدونی

می دهد	EIDESH	ایدیش
بیرون می روی	EIDERAY	ایدِرَی
پاره می کند	EIDEREH	ایدِرِه
در می آورم	EIDERAROM	ایدِرارُم
در می آورد	EIDERAREH	ایدِرارِه
بیرون می آیم ، بیرون می روم ، وقتی می گویند پشتش ایدرام (پاشتش درایام) یعنی به طرفداری از او بر می آیم ، از او طرفداری می کنم	EIDERAM	ایدِرام
بیرون می رود	EIDERAİ	ایدِرای
پاره می کنی	EIDERI	ایدِری
به او می دهی؟	EIDISH	ایدیش
به مقدار صید باقیمانده از فروش (کل صید) که قرار است بین جاشوها تقسیم شود ایدام می گویند، در مرادوات اجتماعی نیز به معنای می دادم است	EIDAM	ایدام
می دیدی	EIDIDI	ایدیدی
می رسی	EIRASI	ایرسی
می رفتند، ایرهتین هم می گویند	EIRAFTEN	ایرفتن
خواهم رفت	EIRAM	ایرم
می رفت	EI RAH	ایره
می روی؟	EI RAY	ایری
خرابت می کنم ، یعنی جایگاه اجتماعی ات را خراب میکنم (تهدیدی است)	IEROMNOMET	ایرْمْنِمِت
جارو می کردند	EIROFTEN	ایرفتن
می روم	EIROM	ایرم
خراب می شود ، آوار می شود	EIROHMEH	ایرْمِه
خواهد رفت	EIREH	ایره
تعلق می گیرد ، بیشتر در مورد مبلغ یا جنسی که به فقیر میخواستند بدهند یا فطریه و خمس از این کلمه استفاده می شود	EIRAHE	ایراهه
پتروشیمی بندرامام(ره) ، اکثر اهالی ماهشهر هنوز شرکت پتروشیمی بندرامام (ره) را به این نام می شناسند	IRANJAPON	ایران ژاپن

می رانم ، رانندگی می کنم	EIRONOM	ایرونم
می ریزد	EIRIZEH	ایریزه
می رویم ، ایریم یعنی درحال رفتن هستیم	EIRIM	ایریم
می زخم به روی بینی ات ، می زخم توی دهنه، برخورد کردن باکسی که خلاف خواسته او کاری انجام دهد	EIZANOM MEN POZET	ایزنم من پوزت
می زند	EIZANEH	ایزنه
می زدیم به رودخانه ، خودمان را به آب رودخانه می زدیم (شنا کردن)	EIZAYM VA ROU	ایزیم و رو
ایستگاه ، البته حرف ز خیلی نزدیک به حرف سین تلفظ می شود اما باکمی دقت متوجه میشوی که ایسگاه تلفظ نمی شود بلکه ایزگاه می گویند	EIZGHAH	ایزگاه
می زاید	EIZAYEH	ایزایه
سر می خوردم	EISORESOM	ایسرسم
سر می خورد	EISORES	ایسرِس
این ایام ، این زمانه	EISONA	ایسنا
می سوزد ، ایسوزه هم می گویند	EISOSEH	ایسوسه
می خرم ، می گیرم ، می ستانم	EISONOM	ایسونم
اینوقت ، این ساعت	EISAT	ایسات
می ساید	EISAYEH	ایسایه
می لنگید	EISHAHLES	ایشهلس
می شستند	EISHOSHTEN	ایششتن
می شکنند	EISHKANEH	ایشکنه
می شمارد	EISHMAREH	ایشماره
می شویم	EISHOROM	ایشورم
دعوت می کند	EITELABOM	ایطلبم
اینطوری ، ایطخری هم می گویند	EITORI	ایطوری
می فروشم	EIFORSHANOMESH	ایفورشنمش
می فروشی ؟ این وسیله یا شیء را می فروشی ؟	EIFORSHANISH	ایفورشنیش
اینقدر	EIGHAH	ایقه

انقدر مار خورده تا ازدها شده است کنایه از انسانی زیرک و دغلباز است که راه های متفاوتی برای سرکیسه کردن مردم میداند و بکار میبرد	.	ایقه مار خَرده تا هَفی هو بیده
آنقدر اینجا بایست تا علف زیر پاهایت سبز شود ، کنایه از انتظار بیهوده کشیدن است ، ایقه ویس تا علف زر پات درای (در بیاید) نیز می گویند	.	ایقه ویس تا علف زریات سوز هو به
می بلعد، بیشتر به نوشیدن مایعات اطلاق می شود	EIGHELISKANEH	ایقلیسکنه
داد می زند ، فریاد می زند، قازنه هم می گویند	EIGHARNEH	ایقارنه
کنده می شود	EIKAHNEH	ایکهنه
موجود ، عمل جویدن ، ایکوزه و ایگروچنه هم می گویند	EIKORCHANEH	ایگرچنه
می کوبید ، ضربه می زد، کتک می زد	EIKOFT	ایکفت
سرفه می کند	EIKOFNEH	ایکفنه
می کوبمت ، تورا می کوبم	EIKOUVOMET	ایکوومت
قورت می دهد	EIKEPNEH	ایکپنه
می کردم	EIKERDOM	ایکردم
می کارم ، کشت می کنم	EIKALOM	ایکالم
گاز می گیرد ، نیش می زند هم معنا می دهد	EIGHAZEH	ایگزه
می گویمت ، به تو می گویم ، باتو هستم	EIGHOMET	ایگمت
می گویم	EIGOM	ایگم
می گویم نراست می گوید توان رابدوش ، در مواقعی که کسی کار محالی را از شخصی بخواهد و او اصرار داشته باشد که او را مجاب کند که غیر ممکن است از این مثل استفاده می شود	.	ایگم نره ایگه بدوشش
چند کاربرد دارد هم به معنای می گیرد ، هم به معنای آتشی که شعله ور می شود وهم به معنای بسته شدن و قفل کردن و گرفتگی عضلات میباشد	EIGHEREH	ایگره
می گویند	EIGEN	ایگن
به در می گویند که دیوار بشنود یعنی با واسطه و بصورت کنایه ای منظور خود را به کسی رساندن	.	ایگن در ، اما دیوار توبشنف
می گوید	EIGHEH	ایگه
می گریزد ، فرار می کند	EIGOROSEH	ایگروسه

می گویی	EIGI	ایگی
گریه می کند	EIGHIRVEH	ایگیروه
تلاش در شرایط سخت ، کاری که با زحمت زیاد توأم باشد یک مثال در این ارتباط می زنم که آدمهای قدیمی بیشتر متوجه می شوند : ، پسر بچه ای ۸ ، ۹ ساله را در نظر بگیرید که سوار بر دوچرخه ۲۸ که خیلی برایش بزرگ است و مجبور است برای راندن آن خودش رامابین تنه (لول) دوچرخه رد کند و رکاب بزند اگر روبرو باد هم باشد که واویلا به این حالت می گویند ایلکنید و ایومه یعنی باین تلاش سخت در حال رکاب زدن و آمدن بود	EILAKNID	ایلکنید
می خورد ، می پیچاند ، فراری می دهد (دنبالش می کند)	EILOFNEH	ایلفنه
اجازه می دهم	ELOMET	ایلمت
می گذارم ، اجازه می دهم	ELOM	ایلم
پژمرده می شود ، از این کلمه کمتر استفاده می شود	EILOHEH	ایلووه
می گذارند ، اجازه می دهند	ELEN	ایلن
می گذاری	EILI	ایلی
می لیسد	EILISEH	ایلیسه
می آمد (معمولاً در این جمله استفاده می شود: یه کم صبر بکردی ایمه) ایومه هم تلفظ می شود	EIMAH	ایمه
انشاء الله	EIMSHALAH	ایمشالا
ما ، جمع ما	EIMA	ایما
می گذارم	EINOM	اینم
می گذارد	EINESH	اینش
می نشستم، اینشَهَسَم هم می گویند	EINESHASOM	اینشَسَم
می نشستند ، اینشَهَسِن هم می گویند	EINESHASEN	اینشَسِن
می نشست ، اینشَهَس هم می گویند	EINESHAS	اینشَس
می نشستی ، اینشَهَسِی هم می گویند	EINESHASI	اینشَسِی
می گذارند	EINEN	اینن
می گذارد	EINEH	اینه
می گذاشت	EINEHA	اینها
می گذاشتند، اینهَادِن هم می گویند	EINEHAN	اینهان
اینجائی	INJONI	اینجونی

اینجا	EIN JOW	اینجو
اینجا مثل اینکه الاغ زائیده است کنایه از جایی که بسیار ریخت و پاش و بهم ریخته باشد ، اُنگا اسپشون زاده هم می گویند	.	اینجو اُنگا خر زاده
می اندازیم ، مرا می اندازی	INDOZIM	ایندوژیم
می نویسم	EINEVISOM	اینویسم
می گذاری ؟	EINI	اینی
آویزان می کنند	EIVARKASHEN	ایور کَشین
می ایستم ، منتظر می مانم	EIVAYSOM	ایویسم
می ایستادم	EIVAYSADOM	ایویسادم
می سازی ؟ این دیوار را (بوسیله آجر ، بلوک و...) بالا می بری ؟	EIVEROWRISH	ایوروریش
به بلوک ، خشت یا آجر چینی وساخت دیوار گفته می شود یعنی بالابردن وساخت دیوارهای یک ساختمان	EIVERARESH	ایورارش
به عمل چیدمان (آجر، بلوک و...) که در حال انجام شدن است گفته می شود	EIVERARESH	ایوراره
نگهش می داری ؟ ، حفظش می کنی ؟ ، البته معنای متوقفش می کنی ؟ نیز می دهد	EIVADORISH	ایوادوریش
جلویم را می گیرند	EIVADAROM	ایوادارم
نگهش می دارم ، حفظش می کنم ، البته معنای متوقفش می کنم نیز می دهد	EIVADAROMESH	ایوادارمَش
جلویش را می گیرد ، نگاهش می دارد	EIVADARESH	ایوادارش
نگهش می دارند ، حفظش می کنند ، البته معنای متوقفش می کنند نیز می دهد	EIVADAREN	ایوادارن
نگهت می دارند ، حفظت می کنند ، البته معنای متوقف می کنند نیز می دهد	EIVADARENET	ایوادارنت
پرنده ای است حلال گوشت از خانواده مرغابی که تمام پرهایش سیاه است فقط در ناحیه سرش مقداری پرفسید دارد	BAT GHARAH	بَت غَره
زمینی که فقط بوسیله باران آبیاری می شود (کشت دیمی)	BAJ	بَج
خشتک شلوار ، به نوعی ماهی آب شیرین (رودخانه) هم می گویند	BACH	بَچ

پرنده ای قیمتی والبته ممنوع الشکار که شکارش جریمه سنگینی نیز دارد و از خانواده پرندگان شکاری مانند عقاب و شاهین میباشد که خریداران این پرنده جهت تربیت و شکار حیوانات دیگر، این پرنده را با قیمت بالایی خریداری میکنند	BAHRI	بَحْرِي
الاغ نری (خرنری) که بیضه اش راکشیده باشند	BAKHTAH	بَخْتَه
شانس ، اقبال	BAKHT	بَخْت
قسم به روح پدرم	BAKHTE BOWM	بَخْتِ بَوْم
میهمانی	BADOWAH	بَدُو وَه
بره ۴-۵ ماهه	BARANDIL	بَرَنْدِيل
آبستن شدن گاو ، عمل لقاح ، بَر دَاَدَن یعنی آبستن کردن گاو	BAR KHARD	بَر خَرْد
تیکه ای گِل ، کلوخ	BARD	بَرْد
محلی عمیق از آب رودخانه یا آبگیر	BARM	بَرْم
بغل قلب نخل (به پیش یا صحف یا همان برگ) وسط نخل می گویند	BAR DELE MOH	بَرْدِلِ مَوْح
بندی که در دوسر تور ماهیگیری بصورت عمودی نصب می شود	BAR GOSHAH	بَر گَوْشَه
بست	BAS	بَس
زمین صاف	BASAKI	بَسْکِي
بستش	BASSESH	بَسِّش
به شدت کتکش می زد (باترکه)	BASESH VA CHOU	بَسِّش وَ چَو
ازبس	BASKI	بَسْکِي
بسته (بقچه) ، پارچه ای چهار گوشه که چیزی یا غذایی در آن می گذارند و گوشه هارا دوبه دو به هم وصل می کنند	BASAKON	بَسْکُون
بستی ؟	BASSI	بَسِّي
بستیم	BASSIM	بَسِّيم
ازبس زیبا بود آبله هم در آورد کنایه از آدم زشت رویی است که علاوه بر زشتی ظاهری ، صورتش هم آبله زده	.	بَسْکِي جَهُونِ بِي ، اُولَه هم در آورد
اردک	BASHOSH	بَشَوْش
بوق ، نوعی بوق که با فشردن کیسه لاستیکی آن، صدای شپور آن خارج میشود	BAEBO	بَعْبُو

بَهتر ، بَهز هم می گویند	BAEZ	بَعز
به شدت کتکش زد ، کتکاری شدید	BAFTOMESH	بَفْتُمِش
به شدت کتکت زد ، کتکاری شدید	BAFTET	بَفْتِت
به شدت کتکش زد ، کتکاری شدید	BAFTESH	بَفْتِش
به شدت کتکش زدی ، کتکاری شدید	BAFTISH	بَفْتِش
قورباکه	BAGH LOLAH	بَقْ لُولَه
نوعی میوه خودرو تابستانه ، بعضی نقاط لگجی می گویند	BAKO	بَکُو
دفاع آخر فوتبال	BAK	بَک
گونه ای از مرکبات است که شبیه به لیموشیرین و نارنگی است اما مزه ای خاص دارد و بسیار برای کلیه و مجاری ادرار بلحاظ مُدربودن مفید است اما متأسفانه روبه انقراض است	BAKROEI	بَکروئی
قرقره ای که سطل آب را از چاه بوسیله آن بالا میکشند بدرک هم میگویند	BAGRAK	بَگَرِک
دنبالچه ، آخرین مهره ستون فقرات نزدیک باسن	BALADIM	بَلَدِیم
لاغر اندام	BALE BORIK	بَلِ بُوریک
بالشت ، بَهلیشت نیز می گویند	BALESHT	بَلِشْت
خوشحالی زیاد، البته نوعی بازی شبیه قایم باشک (تَبْتَبِکان) نیز میباشد و حرّ شویخه هم به آن می گویند	BALBAL MAHZO	بَلْ بَلْ مَهزُو
حرف قروقاطی ، مثلاً می گویند فلانی بلغور می کند	BALGHOR	بَلْغور
بلکه ، شاید	BALKAT	بَلْکَت
بلکه ، شاید ، بَلْکَت و بَهلی هم گفته می شود	BALKAM	بَلْکَم
شاید ، بَلْکَت هم می گویند	BALKI	بَلْکی
برگ	BALG	بَلْگ
برگه ، قدیم به کارت پایان خدمت و معافی نیز می گفتند	BALGHAH	بَلْگه
بلوط	BALIT	بَلیت
نانی را روغن و شکر می زدند ، لوله می کردند و میل می نمودند گاهی هم چند دانه خرما می هسته کشیده را به این شکل در میآوردند (لوله) و میل می کردند	BAMBOLO	بَمْبُولُو
تلمبه مکنده نفت و مایعات دیگر	BAMBO	بَمْبُو
مختصر شده بندر صادراتی در بین اهالی مردم ماهشهر	BAND	بَند

منتظر	BANDIR	بَندیر
چندین قلاب ماهیگیری نصب شده بر روی یک طناب بلند	BANDILAH	بَندیلَه
منطقه شرکتی	BANGALAH	بَنگَلَه
بادمجان	BANGON	بَنگُون
پدر	BOW	بَو
پدربزرگت ، پدربدرت	BOW BOWT	بَو بَوْت
پدربزرگش ، پدربدرش	BOW BOWSH	بَو بَوْش
پدربزرگم ، پدربدرم	BOW BOWM	بَو بَوْم
پدرتان	BOWTON	بَو تُون
زمین کشاورزی که تیربندی شده است	BOWS	بَو س
پدرش	BOSH	بَو ش
پدرشان	BOWSHON	بَو شُون
کسیکه پدرش راکشته اند ممکن است بخوابد اما کسیکه شکمش گرسنه است نمی خوابد ، بیان فشار گرسنگی ، معادل گم گسنه (آدم گسنه) دین وایمُون نداره = کسیکه گرسنه است دین وایمان ندارد		بَو کُشته خَو اِبرِی ، اما گم گسنه خَو نِیرِی
بالن ، قدیمترها به هواپیما هم می گفتند	BOWLON	بَو لُون
پدرانمان ، بَوِیلْمُون نیز می گویند	BOVALEMON	بَو و لِمُون
بادبزن	BOBIZAN	بَو بیزَن
بدرت	BOWT	بَوْت
باران	BORON	بَوْرُون
بارش باران همراه بباد ، هوای طوفانی	BORON HOF RIZ	بَوْرُون هُف ریز
باروت	BOROUT	بَوْرُوت
مرغ جوان	BOWRI	بَوْرِی
گرسنگی تا حدضعف ، باریکه (راهی باریک) نیز معنا می دهد	BORIKAH	بَوْرِیکَه
کسی را اذیت کردن ، (پدر مرده اش را جلوی چشمش آوردن) پدرکسی را درآوردن ! ، عرصه را برکسی تنگ کردن ، مین بوش گشت نیز می گویند که همین معنی را می دهد		بَوْش دَمِش دا
پدرم	BOWM	بَوْم
پدرمان	BOWMON	بَوْمُون

پدرها ، پدران	BO VAL	بَوُول
سهم ، قسمت	BAHR	بَهْر
سهم من ، قسمت من	BAHROM	بَهْرُم
سهم تو ، قسمت تو	BAHRET	بَهْرِت
تقسیم کردن	BAHR Kerdan	بَهْرِ کِرْدَن
مخفف به ازاین ، بهتر از	BAHZ	بَهْز
بهتر از تونباشد ، موقعی که در حضور فرد متشخصی بخواهند از شخص دیگری تعریف کنند ازاین اصطلاح استفاده می شود ، نَبَهْزِ تو هم می گویند	BAHZE TO NABO	بَهْزِ تو نَبُو
بلکه ، شاید ، بَلْکت نیز می گویند	BAHLI	بَهْلِی
گونه ای علف خودرو است که در فصل بهار می روید و وقتی باد می وزد موجی سبز شبیه به موج دریا درست می شود که واقعاً دیدنی است ولی پس از خشک شدن اگر به لباس چسبید به سادگی جدا نمی شود	BAHMAN	بَهْمَن
این اصطلاح به معنی این است که سهمیه ما قطع نشود و در مواردی که شخصی مثلاً برای کسی سوغاتی می آورد یا از روستا شیر و ماستی می آورد این اصطلاح بکار می رود ولی برداشت اصلی از این مضمون یعنی همچنان لطف و نظری که به ما داری ادامه داشته باشد	BAHRAMON NABOREH	بَهْرَه مون نَبْرَه
همراه	BAY	بَی
با آفتاب می جنگد ، کنایه از زیبایی و قشنگی کسی است که معمولاً منظورشان با دختران است ، اَفْتَوَه اِیْگِه در نیو که مو در اومیمه (به آفتاب میگوید توطلوع نکن که من بیرون آمده ام) نیز همین معنی را می دهد	.	بَی اَفْتُو اِیْجَنگِه
باهر بند پوسیده ای که نمی توان درون چاه رفت ، یعنی به هر کس و ناکس نمی توان اعتماد و اطمینان کرد (عدم اعتماد به همه)	.	بَی هَر بند پِیْسِنِیدِی نیو به بَری مِی چَه
به پای هم پیر شوید ، دعایی است که در اوایل ازدواج به عروس و داماد بعنوان تبریک می گویند ، یعنی سالهای سال (تا اینکه هر دو پیر شوید) در کنار هم با خوبی و خوشی زندگی کنید	BAY YAK PIR VOBIN	بَی یَک پِیر وُبین
بهبهان	BAYBOHON	بَیْبُهون

عروس	BAIG	بَیگ
مقابلت ، روبرویت	BAYNAT	بَیْنَت
روبرو ، مقابل	BAYNAH	بَیْنَه
همان بینک و بین الله است یعنی بین خودت و خدایت ، این کلمه از زبان عربی وارد گویش ما شده است معنای خداوکیلی هم می دهد	BAYNEK BAYNELA	بَیْنِک بَیْنِلا
باچه وسیله ای	BAY CHEH	بَیْ چَه
باچه کسی	BAY KI	بَیْ کی
مشعلهای بزرگ پالایشگاه را می گویند	BAYLAR	بَیْلَر
لباس کار یک تیکه (پیراهن وشلوار به هم چسبیده اند)	BAYLARSOT	بَیْلَر سَوْت
پیاздаغ	BOBRIZ	بُوبْرِیز
حشره کوچک ، قدیم بازدن ضربه ای به بازوی شخصی برای لحظاتی رگی متورم می شد که البته کمی هم دردناک بود و می گفتند بتلک دستش دراومد	BOTOLAK	بُتْلَک
سوسک سیاه (بُتْل) هم به بچه اش می گوید عزیز سرخ و سفیدم ، یعنی مادر فرزند خودش را زیباتر از سایر بچه ها می داند	.	بُتْل هم وَ بَچَش ایگَه رُوْد سُرْخُ سفیدم
حشره ، مشخصاً به حشرات ریزی که به اندازه مثلاً یک مگس است بتل می گویند	BOTOL	بُتْل
گلویت بگیرد ، آب یا لقمه ای که می خوری در گلویت گیر کند (نفرینی است)	BOTET BEGHEREH	بُتِتْ بَگِرِه
گلویت رانگیرد ، کنایه از این که دسترسی به این چیز پیدا نمی کنی ، در برابر خواسته دوازشان کسی یا خانواده ای از این اصطلاح استفاده میکنند مثلاً آدم بیسواد و بیکارو... اظهار می دارد که به زودی قصد دارد به خواستگاری فلان دختر که از خانواده ای اشرافی و تحصیلکرده و... برود لذا به او می گویند بُتِتْ نَگِرِه یعنی چه انتظار بیهوده ای داری	BOTET NAGHEREH	بُتِتْ نَگِرِه
گلو ، این کلمه خیلی کم استفاده می شود	BOT	بُتْ
کلمه ای ترکیبی که اشاره به زلف و موی طرف مقابل دارد	BOCHO ZOLF	بُچْ زَلْف
بخواه ، طلب کن	BOKHOU	بُخُو
به خیالت	BOKHALET	بُخَالِت

جدا	BOR	بُر
بُرُس ، از ابزار شستشوی فرش و به فرچه واکس زدن هم اطلاق می شود	BOROWSH	بُرُوش
جاروکن	BOROF	بُرُوف
کلمه ای خبری به معنای من باختم ، اومرا بُرد ، برنده شد	BORDOM	بُرُدم
ابرو	BORG	بُرُگ
چشمک زدن	BORGAK	بُرُگک
ابروانم ، ابروهایم	BORGHALOM	بُرُگلم
ابروانت ، ابروهایت	BORGHALET	بُرُگلت
ابروانش ، ابروهایش	BORGHALESH	بُرُگلیش
ابروی خمیده ات ، البته در شعرها از این واژه استفاده می کنند	BORGHE KHALET	بُرُگ خلت
بالا انداختن ابرو ، بُرُگک هم می گویند	BORMAK	بُرُمک
جدایمان کردند البته از این اصطلاح کمتر استفاده می شود	BORMON ZAHN	بُرُمون زهن
خرمن کوبی که به چارپایان بسته می شد. و با دور زدن روی خرمن آن را خرد می کرد.	BORRA	بُرَا
بلبرینگ	BORBORENG	بُر بُر نگ
لانه مرغ و خروس به شکل مخروط	BORADAH	بُراده
چراغ چشمک زن روی تور ماهیگیری که شبها هنگام صید برای تشخیص محدوده تور نصب می شود و بوسیله باطری برق آن تغذیه می گردد	BORAGAH	بُرَاگه
مصغر ابراهیم ، نام شخص	BORAHIM	بُرَاهیم
قطعه ، قسمت	BORT	بُرْت
جداشد	BOR KHARD	بُر خرد
برد ، همراه خود برد	BORDAK	بُر دک
دیواره لنج	BORDE LANJ	بُر د لنج
برده اند	BORDENEH	بُر د نه
برده ایم	BORDIMEH	بُر دیمه
برده اید	BORDINEH	بُر دینه
در چند مورد این لغت استفاده دارد (قطع کردن ، تعیین شیربهاومهریه ، قطع سهم یا حقوق کسی ، جدا کردن قسمتی از پارچه)	BORIDAN	بُریدن

بز شیرده	BOZ NAZHDI	بُز نَزْدی
مارمولک صحرايي ، گونه ای آفتاب پرست	BOZ LISAK	بُز لیسک
خطا رفتن ، به هدف اصابت نکردن ، فس و بوش هم می گویند.	BOSH	بُش
بطری	BOTLI	بُطلی
ناراحت ، دِمَق ، کِسِل و به تخم مرغ فاسد و خراب نیز گفته می شود	BOGH	بُق
هوچی گری ، دبه در آوردن	BOGHLAH	بُقْلَه
قرقره ، از کلمه غرغروک نیز استفاده می شود	BOKRAH	بُکْرَه
نام بازی است و به معنی فرارکن	BOGOROS	بُگروس
بگویم؟	BOGOM	بُگم
صدای افتادن جسمی در آب	BOLOGH	بُلُق
صدای حبابی که در اثر عبور هوا در آب ایجاد می شود	BOLOGH BOLOGH	بُلُق بُلُق
از جا پريدن ، از جا جهیدن ، بُلُ کرد یعنی از جا پريد ، يَسْبَلَه یعنی مدام در حال پريدن	BOL	بُل
سنگینی که به خیط قلاب ماهیگیری یا توروصل می کنند، بُلْد هم می گویند	BOLT	بُلْت
لاف ، معمولاً کسی که چیزی بارش نیست ولی می خواهد وانمود کند که خیلی توانایی دارد ، بُلْکمی نیز عملی کردن شرح ذکر شده میباشد	BOLKOM	بُلْکم
از اصطلاحات کشاورزی ، از جنس چوب می باشد که دو عدد چوب رَوْنَه خیش را ننگه می دارد، به لوله ای که در تخته (گهواره چوبی) جهت ادرار کردن نوزاد قرار داده می شود نیز بلولک می گویند	BOLOLAK	بُلولک
بلوز	BOLIZ	بُلیز
بوته	BONAH	بُنَه
بوته ها	BONAYAL	بُنیل
تبار، ریشه خانوادگی	BONCHAH	بُنچَه
طایفه ، جد ، بنکول نیز گفته می شود یعنی از طایفه یاتیره خاصی است همچنین به گروه کشاورزانی که در یک دسته هستند اطلاق می شود	BONKO	بُنکو

اذان ، به معنی صدا زدن نیز استفاده می شود	BONG	بُنْگ
صدایش بکن	BONGHESH BOKON	بُنْگِش بُکُن
رسوبات ته آب	BON DORD	بُن دَرْد
بن سری با آرنج	BON SEKELI	بُن سِکِلی
کلمه ای که جهت اعلام خطر به بچه کوچولو(که هنوز خطر را تشخیص نمی دهد) گفته میشود	BOVAH	بُوَه
کائوچو، چوب پنبه ای که در روی درب بطری می گذاشتند	BOCH	بُوچ
اشخاصی که موی سرو صورتشان تقریباً طلایی است	BOR	بُور
حصیر ، بوریا ، معمولاً در ساخت وسازه های قدیم بالای تیر های چوبی بوریا می گذاشتند	BORYAH	بُورِ یَه
کلمه ای که زنان در مواجهه با موردی غیرمنتظره ادا میکنند	BOSH DA	بُوش دا
شکوفه پیاز سبز	BOOK	بُوک
بهانه	BONAH	بُونه
چادر صحرایی	BOHON	بُهُون
بغض	BOH	بُه
بغض کرده	BOH KERDEH	بُه کِرْدَه
برید	BOHRES	بُهْرِس
حرف تعجب ، وویی نیز تلفظ می شود	BOYII	بُیی
برشته اش کن	BEBERSHANESH	بِبِرْشَنِش
برشته شود	BEBERSHEH	بِبِرْشَه
الک کن	BEBIZ	بِبِیز
آلکش کن	BEBIZESH	بِبِیزِش
اندازه بگیر	BEPAYN	بِبَین
پیمانه اش کن ، اندازه اش را بگیر	BEPAYNESH	بِبَینِش
بپاش ، بیشتر به عمل بذرپاشیدن اطلاق می شود	BEPESHKAN	بِبِشْکَن
بپرد ، پرواز کند	BEPEHREH	بِبِپَهْرَه
پوشانش ، پنهانش کن	BEPOSHANESH	بِبِپُوشَنِش
بترکی	BEPOKI	بِبِپُوکِی
قایم شو	BETAP	بِتَپ

تکانش بده ، البته در مورد چیزهای پارچه ای نظیر لباس و فرش و... بکار می رود و هم معنا با فرو کن نیز می باشد که چیزهایی از قبیل فلز یا چوب یا میخ طویل و... را می گویند من زمین بتکانش یعنی در زمین فرو کن	BETEKNEŠH	بِتْکَنْشِ
تکان بده ، به عمل خارج کردن گرد و خاک درون جنس های پارچه ای مانند فرش و پتو و غیره گفته می شود و نیز فرو کردن چیزهایی از قبیل فلز، چوب و... در زمین یا جایی دیگر معنا میدهد	BETEKN	بِتْکَنْ
لِهش کن	BETELGHANESH	بِتْلَقَنْشِ
ماساژ دادن و عملی شبیه به فیزیوتراپی بوسیله دست ، مشتمال آرام هم میشود معنا کرد	BETELNESH	بِتْلَنْشِ
بپر	BETENG	بِتِئَنگ
مختصر شده بهلُ تا یعنی : بگذار تا ، بتا هم تلفظ می شود	BETA	بِتَا
بجنانش ، تکانش بده	BEJOMNESH	بِجْمَنْشِ
بجوی ، پیدا کن ، جستجو کن	BEJOUR	بِجُور
پیدا کنید	BEJORIN	بِجُورِین
بجنب ، تکان بخور ، حرکت کن	BEJOHM	بِجْهَمْ
تکانش بده ، بجنانش ، تکان شدیدش بده	BEJELJANESH	بِجَلْجَنْشِ
امربه جوشاندن ، بجوشان	BEJOSHANESH	بِجُوشَنْشِ
بز	BEJILAH	بِجِیلَه
تعدادی از خردسالان و کودکان	BECHAH BICH	بِچَه بیچ
بچه کوچک	BACHEH SAVA	بِچِیْ ساوا
شاهزاده و گدا هر دو باید تربیت داشته باشند (تربیت شوند) یعنی ادب و تربیت به قشر خاصی از مردم جامعه مربوط نمی شود لذا همه باید تربیت داشته باشند	.	بِچِیْ شاه گدایه ، گفتین ادب
کلمه امری به معنی ورود غیر منتظره و هجومی به جایی	BECHOLN	بِچَلْن
بچه ها	BECHYAL	بِچِیل
به چلانیدن (فشاردن همراه با پیچاندن پارچه) اطلاق می شود بنحوی که هیچ آبی در آن نماند در مواردی نیز برای استفاده حداکثری از چیزی نیز از این کلمه استفاده می شود یعنی ته آن رادربیاور که دیگر چیزی جای آن نماند	BECHIRNESH	بِچِیرَنْشِ

بخوابانش ، بُخوئش هم می گویند	BEKHOENESH	بِخَوَئِش
بخور	BEKHAH	بِخَه
بخواهد ، طلب کند	BEKHEH	بِخَه
الک کرد	BEKHT	بِخَت
بہتر	BEKHTAR	بِخَتَر
بہتره	BEKHTAREH	بِخَتَرَه
الکش کرد	BEKHTESH	بِخَتِش
الک کرده	BEKHTEH	بِخَتِه
الک کردی؟	BEKHTI	بِخَتِی
الکش کردی؟	BEKHTISH	بِخَتِشِی
بخواب ، بُخوس هم می گویند	BEKHOWS	بِخَوَس
بگذار تا خیس بخورد ، معمولاً بعضی از مواد غذایی مثل حبوبات را می بایست در ظرفی که لبریز از آب است ریخت تا خیس بخورد	BEKHISANESH	بِخِیسَنِش
پاره اش کن	BEDERESH	بِدِرِش
دریپاور، دِرار هم می گویند	BEDERAR	بِدِرار
نوعی خرما ، خارک خوشمزه ای هم دارد، برویم هم معنی می دهد	BERAYM	بِرَیْم
نام شخص ، مصغر ابراهیم	BERAYMO	بِرَیْمُو
بروم بگویم چند من است(درمواقعی که فردی خیلی محترمانه بخواد از فرمانی که به او داده اند سرباز زند استفاده می شود)	.	بِرَم بَگَم چند مَنِه
برو آنطرف ، بره اوور هم می گویند	BERAH OU TAY	بِرَه اوتِی
بره کوچک کم رشد	BERAH KOMBO	بِرَه کُمبُو
جایی برو که دعوت کرده باشند نه جایی که به زور بیرون کنند . معادل : ناخوانده بر یارشوی ، خار شوی	.	بِرَه جایی که بِخونیت ، نه چو وَردارِن بِرونیت
بره ها	BERAYAL	بِرَیْل
خیرگی چشم	BERO BER	بِرُبر
خرابش کن	BEROMNESH	بِرُ مَنِش
خراب بشود ، آوار گردد	BEROHMEH	بِرُ هَمِه
رانندگی کنید	BERONIN	بِرُونین

کباب شدم ، سوختم ، کنایه از داغ عزیزی رادیدن	BERESHTOM	بَرِشْتُم
روشن ، آتش برافروختن	BER	بِرْ
سوزان ، به بادهایی که درظهرتابستان از شمال می وزد و گرم و سوزنده است بادبرز می گویند	BERZ	بِرْز
نوعی خرما ، خارک خوشمزه ای هم دارد	BERHI	بِرْهی
پرنده ای از خانواده مرغابی ، که کمی کوچکتر از مرغابی است	BERBESH	بِرْپَش
برادرشوهر	BERAR MIRAH	بِرْارِ میره
رانندگی کنم	BERONOM	بِرْوُنُم
رانندگی کن	BERON	بِرْوُن
رانندگی کنی	BERONI	بِرْوُنِی
نفرینی است یعنی بروی و برنگردی (بمیری) بری و انگردی هم می گویند	BERI NAVAGHARDI	بِرِی نَوَاگَرْدِی
بریزه ، بریزد	BERISEH	بِرِیسه
این اصطلاح چند معنا دارد معنی لغوی آن یعنی بزن بهش ، موقع سلام کردن کاربرد دارد ، موقع پیمان ، عهد یا قول از این اصطلاح استفاده می شود بلحاظ اینکه همزمان با ادای این کلمه دست به دست همدیگر می دهند ، برای انجام معامله اعم از خرید یا فروش از این اصطلاح استفاده می شود که البته تاحدودی گوینده این اصطلاح قصد تشویق ، دلگرمی و انجام ریسک را دارد	BEZAH GHADESH	بِرْزه قَدِش
سنجاقک	BEZBEZAN	بِرْزُ بزان
پاکش کن ، بیشتر در مورد تمیز کردن بینی بچه هایی که سرازیرند گفته می شود	BESORESH	بِسْرِش
بگیر ، بستان	BESOUN	بِسُون
فرستادن ، روانه کردن	BESI	بِسِی
فرستادم ، روانه اش کردم	BESISH KERDOM	بِسِیش کِرْدَم
هم بزن ، عمل شیرین کردن چای یا مایعات دیگر بوسیله قاشق ، بهم زدن چیزی یا موضوعی رانیز می گویند و خراب کردن روابط افراد هم معنای میدهد	BESHOKHN	بِشْخَن
همش بزن ، عمل شیرین کردن چای یا مایعات دیگر بوسیله قاشق ، خرابش بکن	BESHOKHN	بِشْخِنِش

بشوی	BESHOR	بِشور
بنشین	BESHI	بِشی
بشنو	BESHNOF	بِشَنف
بشنود	BESHNOFEH	بِشَنفِه
به عمل فشردن (چلانیدن) و خارج کردن آب از پارچه یالباس اطلاق می شود	BESHPARESH	بِشپارش
بنشین و بخور	BESHI BEKHAH	بِشی بَخِه
بلع ، فروبده	BEGHELISKAN	بِقَلیسکن
بکن ، بکُ هم تلفظ می شود	BEKO	بِکُ
سرفه کن	BEKOFN	بِکُفن
بکوب	BEKOU	بِکُو
بکوبش	BEKOWESH	بِکُووش
بکار ، کِشت کن	BEKAL	بِکال
زمین قابل کشت	BEKALOM	بِکالَم
بگیر	BEGER	بِگِر
مرا بگیرند	BEGHERENOM	بِگِرِنَم
روشنش کن (آتش یا چراغ)	BEGHERNESH	بِگِرُ نَش
چراغ را روشن کنم ، آتش را روشن کنم	BEGHERNOM	بِگِرُ نَم
بگیر نگیر، گاهی خوب گاهی بد ، معمولاً در معاملات و شغل های بازاری کاربرد دارد	BEGHER NAGHER	بِگِر نِگِر
گریه کند	BEGIRVEH	بِگِیروِه
گریه کنید	BEGHIRVIN	بِگِیروین
آشنا به نظر آمدن	BELA ASHNA	بِلَ آسنا
به نظرم آشنا می آیی ، مضمون انگار قبلاً تو را دیده ام را می رساند	BELA ASHNA EIZANI	بِلَ آسنا یزنی
قایقی است باریک و دراز	BELAM ASHOWRI	بِلَمَ آشوری
قایقی است کوچک که درون لنج قرار دارد و اگر اتفاقی افتاد یا وسیله ای از لنج درون آب پرت شد توسط این قایق آن را می آورند	BELAM MOSHVAH	بِلَمَ مُشَوِه
بخور، بپیچ ، فراری اش بده (دنبالش کن)	BELOFN	بِلُفن

بخورش، بیچش، فراری اش بده (دنبالش کن)	BELOFNESH	بَلْفَنِش
بگذار بگویم، اجازه بده بگویم، بپهل بگم هم می گویند	BEL BEGHOM	بَلْ بَگَم
بگذار بگوید، اجازه بده بگوید، بپهل بگه هم می گویند	BEL BEGHEH	بَلْ بَگِه
تعجب برانگیز، عجیب، بلاجوی نیز می گویند	BELAJABI	بِلَا جَبِی
آب نبات	BELISOM	بِلِیْسَم
سوسو زدن، درخشیدن ازدور مانند چراغ اتومبیل	BELIK BELIK	بَلِیْکُ بَلِیْکُ
مک بز	BEMEGHN	بِمِغْن
مک زدن جوریکه ته آن درآید	BEMEGHNESH	بِمِغْنِش
ادرار کن، مادرانی که بچه کوچک دارند شبها قبل از خواب این توصیه را به کودکانشان می کردند	BEMIZ	بِمِیز
دانه روغنی که از مغز آن استفاده می شود (مثل بادام)، آبادانی ها و عربها باسورک می گویند	BENAK	بِنَک
ابزاری بافته شده از طناب که برای حمل گندم و جو درو شده از مزرعه به خرمنزار (جخون زار) استفاده می شد.	BENAH	بِنَه
بگذارم	BENOM	بِنَم
بگذارش، بذارش، بذار	BENESH	بِنِش
بگذارند، قرار دهند	BENEN	بِنِن
بگذار، بذار	BENEH	بِنِه
بگذار و بلند کن، به معنای تیمار کردن و انجام کار شخصی که مثلاً معلولیتی دارد یا پیر و از کار افتاده است	BENEH VARDAR	بِنِه وَرْدَار
مخالف، کج، این کلمه از زبان انگلیسی وارد گویش ما شده است	BEND	بِنْد
آغاز کرد، شروع کرد	BENA KERD	بِنَا کَرْد
اگر در مقابل آفتاب قرارش دهی، راه می رود، به طنز در مورد خط زشت و ناخوانا گفته می شود، بدخط بودن		بِنِش مِیْنِ اَفْتَوُ رَه اِیْرِی
مرا بگذاری، مرا قرار بدهی	BENIM	بِنِیْم
تورا بگذاریم، تورا قرار دهیم	BENIMET	بِنِیْمِت
مرا بگذارید، مرا قرار بدهید	BENINOM	بِنِیْنَم
اورا بگذارید، اورا قرار بدهید	BENINESH	بِنِیْنِش
بگذارم، اجازه بده	BEHLOM	بِهَلَم
بگذارش، اجازه اش بده، به حال خودش رهاش کن	BEHLESH	بِهَلِش

بگذار تا برود	BEHLESH TA BERAY	بِهَلِش تا بَرِی
بگذارید تا بروند	BEHLESHON TA BERAN	بِهَلِشون تا بَرَن
به ما اجازه بده ، مارابه حال خودمان بگذار	BEHLEMON	بِهَلِمون
بگذار تا بروم	BEHL TA BERAM	بِهَل تا بَرَم
بگذار تا روشن شود ، بگذار تا آتش شعله ور شود	BEHL TA BEGHEREH	بِهَل تا بَگِرِه
بگذار تا الاغ از جو خوردن زیاد بمیرد ، درموردی که نصیحت اشخاص درمورد کسیکه فعل بدی را انجام می دهد به نتیجه نمی رسد و آن شخص همچنان آن کار را انجام می دهد از این ضرب المثل استفاده می کنند یعنی بگذار تا بوسیله همان کار متنبه یا از بین برود		بِهَل تا مَرگِ خَر و جَو بُو
بگذارید تا بروم	BEHLIN TA BERAM	بِهَلین تا بَرَم
به حضرت ابوالفضل (علیه السلام) قدیمترها که خواندن و نوشتن را نمیدانستند آن چیزی که می شنیدند تلفظ می کردند بنده خودم شاهد نیت کردن نماز چندپیرزن و پیرمرد بوده ام که بجای صلی فرضاً (نماز فریضه) بجای می آورم می گفتند صلی فرزند ...	BE ABOLFARZ	بِه اَبولْفَرز
به دل خوش ، به شادی ، دراصل دعایی است	BEH DELKHASHI	بِه دِلْخَشِی
بگذار	BEHL	بِهَل
بگیر ، بیابگیر	BEYAH	بِیَه
بیایی ، کلمه تأکیدی برای آمدن یعنی حتماً بیا	BEYAY	بِیَی
بیائید ، کلمه تأکیدی برای آمدن یعنی حتماً بیائید	BEYAY	بِیَین
بشو ، وُوب هم می گویند	BEYOB	بِیَوُب
چرخش کن ، مثل گوشت یا چیزهای که درچرخ گوشت ، چرخ می شوند	BEYAE RESH	بِی رِش
بیا	BEYO	بِیَو
بیا اینطرف ، بیو ای وَر هم می گویند	BEYO EITAY	بِیَو ایتِی
بفرما میل کن ، موقع صرف غذا اگر کسی وارد شود باین اصطلاح تعارف به نشستن برسر سفره اش می کنند	BEYO BESMELLAH	بِیَو بِسْمِ الله
بیا نگاه کن، بیو سیل کُ هم می گویند	BEYO SAY KO	بِیَو سَی کُ

حرف پیشوندی که قبل از اسم دلاکان (کسانیکه آرایشگر و بعضاً ختنه کردن نیز انجام می دادند) بکار می رفت و نشانه احترام به آنان بود. مانند با طالب	BA	با
لنگر را بابر می گویند البته این کلمه باکش و قوس های زیادی مواجه بوده زیرا گروهی اظهار می داشتند که بابر طناب متصل به لنگر است و گروهی دیگر می گفتند خود لنگر میباشد ولی با تماس تلفنی که با یکی از ناخداهای محترم هندیجانی (ناخدا شعبانی) داشتم جای هر گونه تردید را با بیان شیوایی که داشت بر طرف ساخت و بند لنگر را اُمار معرفی کرد که در حروف الف آورده شده است	BABRAH	با بُرّه
پیچید، البته قسمتی از مردم برای بیان پیچیدن از این کلمه استفاده می کنند	BA KHARD	با خَرَد
باهم ، باهمدیگر	BA YAK	با یَک
در فرهنگ عامیانه مردم بر این باورند که در رودخانه ، حیوانی زندگی میکند که از همه جهات شبیه به انسان است یعنی دارای سر و دو دست و دویا و همچنین زندگی خانوادگی همسر و شوهر که بچه هایی نیز برای آنها ذکر شده است به این حیوان در گویش ما بابلوئی و به عربی عبد المای (بنده یا نوکر آب) می گویند، بابلوئی نیز می گویند	BABELOYI	بابَلوئی
باتوهستم ، همراه توهستم	BATOM	با تَم
باتوهست ، منظورش توئی ، باتوکار دارد	BATONE	با تَن
همراه تو ، باتو	BAT	با تْ
همراه شما	BATON	باتون
کنایه از دودوست یا خواهر و برادری که تا پهلوی هم هستند در حال درگیری و دعوایند و وقتی که دور از هم شدند ، دلتنگ هم می شوند	.	باتون خَشَم بی تونیگرم جا
شرکت پیمانکاری در قدیم بود که به نام مدیر آن که شخصی بنام باتیمان قلیچ بود نام برده می شد	BATIMAN	باتیمان
با خودتان هستم ، باشما هستم ، منظوم شمائید	BA KHOTONOM	با خوتونم
رقصید	BAKHT	با خَت
نان باگت ، نان شیرمال رانیز می گویند	BAKHSOM	با خَسَم
رقصیدن	BAKHTAN	با خَتَن

دردهایی سرگردان که معمولاً دردوران کهنسالی در ناحیه زانو، کمر و مفاصل ایجاد می شود	BAD	باد
کاسه ای که در آن تلیت درست می کنند	BADEYAH	بادِ یه
باد هوا قورت می دهد (به کسی که مدت ها بیکار است و درآمدی ندارد میگویند باد هوا قورت می دهد)	.	بادِ هوا ای کپنه
باد گرم و سوزناک ، این باد از شمال می وزد و ظهر خیلی خشک، گرم و سوزنده است	BADE BERZ	باد برز
زنی که درد زایمان بگیرد میگویند باد گرتشه	BAD GER TESHEH	باد گرتشه
از این محله بیرون می کنم ، اصطلاحی تهدیدی است که در مشاجرات مابین دو هم محله ای از آن استفاده میشود	BARET EIDOM	بارت ایدم
بارید	BARES	بارِس
بارش رفت ، یعنی بچه اش سقط شد	BARESH RAH	بارش ره
فن ، قلیق	BART	بارت
خانه ات نزدیک بازار است ، نزدیک بازار زندگی می کنی	BAZAR DAME POZETEH	بازار دم پوزته
نوعی کارگر کشاورزی است که از هنگام کاشت تا برداشت برای صاحب اصلی زراعت کار می کند و معمولاً در پایان سال زراعی مزد خود را طبق قرارداد به گندم دریافت می کند	BAZYAR	بازیار
سبد ، واحد شمارش و فروش صید ماهی و میگو در بین صیادان ، لنج داران و قایق داران میباشد این کلمه نیز از زبان انگلیسی وارد گویش ما شده است	BASKET	باسکت
نام پرنده است شکاری که معمولاً مرغهای خانگی را شکار می کند	BASHAH	باشه
بالوهستم ، همراه او هستم	BASHOM	باشم
همراه او ، بالو	BASH	باش
همراه آنها	BASHON	باشون
معمولاً به باغچه ای که چند بوته گل و یک درخت دارد باغ می گویند!!!	BAGH	باغ
از روستاهای توابع هند یجان می باشد که از سمت هند یجان جنوبی روبه قبله (غرب) و در مسیر مرقد آقی میررحمان واقع شده است	BAGHAL BOLANDO	باغل بَلندو

مجموعه خوشه های دروشده که در دست کشاورز بصورت یک دسته درمیآید	BFAH	بافَه
باقلا	BAGHLAH	بافَلَه
باقلائی پوست نگرفته	BAGHLAY SEHAH	باقَلی سَهَه
لیه باقلا	BAGHLEH TORNIDEH	باقله تُرنیده
لبه ، کناره ، مثلاً بال قالی یعنی لبه یا کناره قالی، حاشیه چیزی مثل چادر زنان ، فرش و..	BAL	بال
پشت بام	BALAY TO	بالِی تُو
به فرد متکبری که بدون رعایت حقوق دیگران و با خود برتر بینی کارش را انجام می دهد	BAL DAR AVORDEH	بال درآورده
پرواز کرد	BAL KERD	بال کِرد
بالا زورت ، کسی که از لحاظ توان از دیگری سرتر باشد	BALACHAGHET	بالا چاقِت
بالادست ، کسی که قدرت بیشتری دارد	BALA ZOR	بالا زور
پشت بام، به تک اتافی که بالای ساختمان می ساختند نیز بالا خونه میگفتند	BALAKHONAH	بالاخونه
با من است ؟ منظور من هستم ؟ ، بامن کار دارد ؟	BAMONEH	بامَنه
همراه من ، بامن	BAM	بام
با ما است ، باما کار دارد ، منظور ما هستیم ، با ایمانه هم می گویند	BAMANEH	با مانِه
باماهستی ؟ ، باما کار داری ؟ ، منظور ما هستیم ؟ ، با ایمانی هم می گویند	BAMANI	با مانی
همراه ما	BAMON	بامون
با من هستی ؟ ، همراهم هستی ؟	BAMI	بامی
با اوست ، منظورش اوست ، با او کار دارد	BAVONEH	باؤ نه
پرنده ، باینده هم می گویند	BAHENDA	باهِنده
پرنده اصیل (پرندگانی شبیه عقاب و شاهین) وقتی در تور صیاد گیر می افتند پروبال زیادی نمی زنند کنایه از شخصی اصیل و متشخص میباشد که اگر مبتلا به گرفتاری یا سختی شد همه جا داد و بیداد نمی کند و به قول معروف شلوغش نمی کند و امیدش فقط به خداست		باهِنده (باینده) اصیل مَن دوم که افتا پروبال نیز نه
بادام	BAYOM	بایم

بخت که واگرده ، پوئیده دندون ایشکنه		شانس که نباشد فالوده نیز دندان می شکنند = کنایه از بدشانسی و بدبختی است
برق ایزنه	BARGH EIZANEH	درخشندگی دارد ، معادل لغت بلیک بلیک
بز چال	BOZ CHAL	بز سفید پیشانی
بز شیکری	BOZ SHKARI	بز سفید رنگ
بز طال	BOZ TAL	بز خاکستری رنگ
بز عدانی	BOZ ADANI	بزحنایی رنگ ، بز عطره هم می گویند
بز کیمری	BOZ KEMARI	بز سیاه رنگی که کمرش سفید باشد
بز گر همی گلیه گر ایکنه		بزمریض همه گله رامریض می کند کنایه از وجود شخص ناسالم و فاسد خصوصاً در بین جوانان است که احتمال دارد دیگر جوانان را آلوده و فاسد کند
بز هل	BOZ HOL	بز بدون شاخ
بز که اجلیش بگرده ، نون چیپون ایخره		بز که اجلیش فرارسد نانهای چوپان گله رامیخورد کنایه از اینکه پاز گلیم خود فرو گذاشتن باعث ایجاد مشکل برایت میشود .
بزی	BOZI	از روستاهای توابع هندیجان می باشد «روستای خودم»
بو ترز می	BO TERZE MI	بوی سوختن مو
بو سک	BO SEK	بوی زفر ، بوی بد، بوی ماندگی
بوره ایده	BORAH EIDEH	صدای گوساله (اگر بخواهند شخصی را مسخره کنند به صدای کلفت داشتن از این اصطلاح استفاده می شود مثلاً می گویند مثل گاه بوره ایدا)
بو طاهری	BOOTAHERI	از روستاهای توابع هندیجان می باشد که بعد از هندیجان جنوبی در مسیر دیلم است البته پاسگاه آن معروف است و در جوار پاسگاه چند خانوار نیز ساکن میباشند
بوم	BOM	نوعی لنج که سینه و تفر (جلو و عقب) آن تیز است
بونت چینه	BONAT CHENEH	بهانه ات چیست؟، برای چه چیز بهانه گیری می کنی؟
بویه	BOYAH	چراغ دریایی
بوی	BOUY	بروزن موی یعنی ای وای ، معادل تلفظ «اِوا» در تهران!!!
به ای ذات خدا	BEH EI ZATE KHODA	قسمی است که با اشاره به نان ادا می شود
بی	BI	بود
بی اوتیه	BI O TEYAH	بی چشم و رو

بی پدر می گوید پدر پدر، پدر دارهم می گوید پدر پدر، کنایه از اینکه همه درد و غم دارند و کسی بدون غم وجود ندارد	.	بی بُو ایگه بُو بُو، بُو دارم ایگه بُو بُو
لات و ولگرد	BI PA	بی پا
بی ارزش، بی جنم، نوعی توهین و فحش است به کسی که ارزش ندارد، یا غیرت فامیل و نزدیکان خود را ندارد و به فامیل و اطرافیان کم توجه است اطلاق می شود	BI SEFAT	بی صفت
بی مزه	BI TOM	بی طوم
دعای خیری است که معمولاً هنگام بدرقه مسافر می گویند یعنی انشاء الله به صحت و سلامت و بدون بلا و گرفتاری به مسافرت بروی و برگردی	BI GHEZA BELA	بی قضا بلا
بی اندازه، از حد گذشتن خارج از حد مجاز، به انسان ژولیده و لالایی و بی عرضه نیز می گویند	BIVERRAH	بی وره
نوعی فحش محترمانه است ولی معنای سنگینی دارد یعنی طرف مقابل را فاقد هر گونه شئون انسانی و شخصیتی تلقی می کند	BI HAMAH CHI	بی همه چی
نوعی شیرینی نعایی که بصورت قرص در بسته بندی هایی خاص در مغازه ها فروخته می شد (البته الآن هم موجود است که بصورت رنگارنگ و بزرگتر در بسته بندی های جدید، بیشتر در ته لنجی ها و مغازه های دیلم و گناوه موجود است و طعم و مزه آن باعث خنکی فضای دهان می شود در ضمن این کلمه مارک نوعی شیرینی قدیمی نیز می باشد)	BIPERMAH	بیپر مه
بود	BID	بید
بودند	BIDEN	بیدن
مجبور شدن، راهی برایش نگذاشت	BIRAHSH KERD	بیر هاش کرد
چوب زیرین و محکم لنج، اولین چوبی که برای ساخت لنج بکار برده می شود این چوب بسیار محکم، یکپارچه و باتوجه به طول لنج، دراز می باشد ولی این درازی باید به گونه ای باشد که بتوان لنج را به سه قسمت مساوی (سینه، میان و تفر) تقسیم نمود و در اصل این چوب حکم شاسی لنج را دارد.	BIS	بیس

بیعاری را با پوست خورده است ، در نهایت تنبلی و بیعاری ادا می شود ، حیایه بی پوس خَرده نیز می گویند که کنایه از نهایت بی شرمی و بی حیایی کسی است	.	بیعوریه بی پوس خَرده
تیر آهن	BIM	بیم
بیا نگذار، بیا مانع شو(یک تصمیم شخصی و تکی)	BEYO NAHLEH	بیونَهله
بیا نگذاریم ، بیا مانع شویم (یک تصمیم دستجمعی)	BEYO NAHLIM	بیونَهلیم
بیائید نگذاریم ، بیائید مانع شویم (یک تصمیم دستجمعی)	NAHLIM BEYOYIN	بیوین نَهلیم
بیائید نگذارید ، بیائید مانع شوید(یک تصمیم دستجمعی)	NAHLIN BEYOYIN	بیوین نَهلین
وصله پینه کردن	PATA PAROU	پَت پرو
خالی، برهنه (سرپتی= سر بدون روسری و برهنه)	PATI	پتی
مگس	PAKSHAH	پَخشه
مگس کش پلاستیکی ، به حشره کش های مثلاً پیف پاف و... نیز گفته می شود	PAKSHAHKOSH	پَخشه کَش
بی عرضه ، خونسردی تفاوت	PAKHMAH	پَخمه
به خاک یاسدی که در زمان آبیاری زمینهای کشاورزی جهت تغییر مسیر آب در جوی می ریزند(ایجاد می کنند) پدم گفته می شود	PADOM	پَد م
ترس ، جا خوردن ، زهره ، پَرگم ره یعنی ترسیدم ، پَرک هم تلفظ میشود	PARAK	پَرک
ترسید، جا خورد	PARAKESH RAH	پَرکش ره
شاخ و برگ	PARO PISH	پَر پیش
گوشه روسری زنان پیر	PARE MAYNA	پَر مینا
گوشه ، لبه ، پَرشال یعنی گوشه شال ، لبه شال	PAR	پَر
پروانه	PAR PAROK	پَر پَروک
پروانه ها	PAR PAROKAL	پَر پَروکَل
آردی که به خمیر می زنند تابه دست نچسبد	PARSOM	پَر سُم
پرچین ، خاربالای دیوار	PARZ	پَرز
روفو کردن ، وصله ، به سامان کردن یک موضوع مسئله دار را گویند. سه گیری (سرپوش برخطا) نیز معنا می دهد	PARRO	پَر
برآشفته ، برگ افشانده ، به آدم آشفته و پریشان هم می گویند	PAROW SHANIDAH	پَر آشنیده

پَرپین، نوعی سبزی خوردنی، بعضی شهرستانها خُرفه می گویند	PARPIN	پَرپین
کمربندی که کشاورز جهت هرس یا چیدن خارک و خرما، دور کمر خود و دور تادورنخل می بندد و بالای آن می رود	PARVAND	پَرَوَند
پریروز	PARIG	پَریگ
پریروز عصر	PARIG PASIN	پَریگ پَسین
به روز بعد از پس فردا می گویند پَسری در مواردی هم پَسَرین تلفظ می شود	PASSARI	پَسری
عقب عقب، پساپس هم می گویند	PASE PAS	پَسِ پَس
حیاط خلوت، حیاط پشت	PAS SEROEI	پَسِ سِرویی
احساس خفگی در اثر گریه زیاد	PASTASAH	پَسِ تاسَه
پس فردا	PAS SOBA	پَسِ صُبا
محصولی که بعد از وقت طبیعی و معمول کاشت، کاشته می شود مقابل معنی پیش کال که قبل از وقت طبیعی و معمول کاشت، اقدام به کاشتن محصولات خود می کنند	PASKAL	پَسِ کال
کوچه بن بست، به جای خلوت و بدون تردد نیز معنا میدهد	PASKANGI	پَسِ کَنگی
پاشنه پا	PASAY PA	پَسِی پا
بعد از آن، پشت سر کسی حرف زدن	PASAZBAL	پَسِ ازبال
عصر	PASIN	پَسین
نزدیک غروب	PASIN TANG	پَسین تَنگ
از اوزان قدیم، معادل هشت کیلوگرم	PASHTIR	پَشْتیر
پشمالو، پُرمو	PASHMOLO	پَشْمو لو
گوشت و پوست، گوشت نامرغوب به آدم لاغر هم می گویند یَه کم پِل پوسیه	PALO POS	پِل پوس
موهای گیس شده، موهای بافته شده در دو طرف یا پشت سر بانوان	PAL	پَل
پروار، چاق، پر گوشت	PALVAR	پَلوار
پنبه	PAMBAH	پَمبَه
پنبه ای، جنس پنبه، ساخته شده از پنبه	PAMBAEI	پَمبِی
پُمپ دستی، تلمبه هوا	PAMP	پَمپ

عزادار، سیاه پوش ، پای بند به پوشیدن لباس مشکی تایکسال که زنان و دختران وبستگان نزدیک خانواده متوفی به تن می کنند	PAND	پَند
ورم	PANDOW	پَندَو
پنجشنبه ها ، روزهای پنجشنبه	PANSHAMBEDAL	پَنشَمبَدَل
خوشه ، خوشه بزرگ درخت خرما	PANG	پَنگ
گیج ، سردرگم	PAHOU	پَهو
پرهیز	PAHRIZ	پَهَرِیز
پهلوی	PAHLI	پَهلی
پهلوی به پهلوی	PAHLI VA PAHLI	پَهلی وَ پَهلی
پهلویم ، قسمت های طرفین بدن که معمولاً هنگام ناراحتی کلیه ، درد میکند این توضیحات بخاطر این است که پهلویم به معنای در کنارم نیست و در گویش ما برای رساندن آن معنی از کلمه تَیم (کنارم) تَیت (کنارت) تَیش (کنارش) استفاده می شود ، پَهلیت یعنی پهلویت ، پَهلیش یعنی پهلویش	PAHLIM	پَهلیم
پهنایش (عرضش) را به اندازه درازیش (طولش) کرد ، کنایه از کتک کاری شدید است	.	پَهناشَه قَدِه دِرازاش کَرِد
پس چرا،البته این لغت سریع تلفظ میشود و پشتو شنیده میشود	PAH ESHTO	پَه اِشَتَو
پس به خواب مرگ رفته ای؟ باکنایه به کسیکه خوابش سنگین است و با سرو صدا و فریادهای زیاد در اطرافش ، بیدار نمی شود گفته میشود	.	پَه خَو مرگِه ؟
زمانی که در ضمن راه رفتن به هر علتی پاها را بیش از حد معمول باز کنند می گویند چه پهن پهنک رو ایری	PAHN PAHNAK	پَهَن پَهَنک
به آب کم عمق میگویند	PAY	پَی
پای برهنه	PAY PATI	پَی پَتی
این کلمه را اگر بخواهیم به فارسی برگردانیم می شود « دنبال باقی» که اصطلاحی بی معنی است اما در زبان ما بیان این جمله تقریباً نزدیک به این مضمون است که : ما با انجام دادن این عمل دیگر به هیچ کاری نمی رسیم مثلاً آگه سعیده بامون ببریم ، پَی دیگر به هیچ کاری نمی رسیم (که اینجا شخصی غیر معتبر است) را بَو قیم یعنی اگر سعید (که اینجا شخصی غیر معتبر است) را همراه خود ببریم دیگر هیچ کاری رانمی توانیم انجام دهیم	PAY BOWGHI	پَی بَو قی

به دنبال گله	PAY GELAH	پَیْ گِلَه
سرِ دل ، روی شکم ، مزاحم ، سر بار	PAYLAK	پَیْلَک
دنبال، پشت سر ، پُیسَر هم می گویند	PAYSAR	پَیسَر
ژولیده	POKHOLO	پُخُو لُو
بخاری ، البته از این کلمه در قدیم استفاده می شد	POKHORI	پُخُو رِی
تورا بر علیه وضد کسی تحریک کرده اند ، در گوشت خوانده اند ، تحریک کرده اند	PORET KERDENEH	پُرت کِرْدِنِه
لبریز، خیلی پر	PORTAPOR	پُرتا پُرت
سؤال ، پرسش (پُرس فلانی را بکن = از حالش سؤال کن)	PORS	پُرس
از قاطر پرسیدن پدرت کیست ؟ گفت مادرم اسب است ، به کسانیکه سعی دارند ویژگیهای خوب خود را آشکار و ویژگیهای بد خود را بپوشانند اطلاق میشود	.	پُرسِ قاطر کِرْدِنِ بُوْت کیه ، گفت دَیْم اسبِه
از دیوانه می پرسى که چندم ماه است ؟ کنایه از نظر خواهی از نادان داشتن مشاور ناآگاه (به شرایط) میباشد	.	پُرسِ کَلُو ایکنی چَنْدُم مایه؟
پرسید	PORSES	پُرسِیس
نماین شدن قارچ از زیر زمین	POROK	پُروک
گل بازی ، پر یاپوچ	POR YA PIK	پُریاپیک
خفه شو ، کوفت و زهرمار نیز معنا می دهد	PORIKMON	پُریکْمُون
عاقبت، پیامد ، پَسارا هم می گویند	POSARA	پُسارَا
نگهدار، پشت و پناه ، کسی که به سفر برود می گویند خدا پسیارت بُو ، پسیار و تسیار هم میگویند	POSYAR	پُسیار
پشت قباله ، مهریه	POSH GHOVALAH	پُش قُوالَه
پشتی ، متکا	POSHTION	پُشْتِیون
پیشانی	POSHTIK	پُشْتیک
پیشانی بند ، تارک	POSHTIK BAND	پُشْتیک بَند
پشت خورکور را ندیده است (خوری که از جنوب وارد شهر می شود و تاحوالی دانشگاه آزاد ماهشهر) در امتداد فاز ۶ ادامه دارد و آنجا به پایان میرسد به همین علت خورکور نام گرفته که در بین عموم مردم خورکون تلفظ میشود) کنایه از کسی است که تاکنون به هیچ مسافرتی نرفته و پایش را از شهر بیرون نگذاشته است	.	پُشتِ خور کورَم (خور کورَم) نَیْدِه

گرم و نفس گیر، اوج شرعی و گرما	POGHOLMAH	پُغْلَمَه
قفل اسب ، زنجیر، دست بند مجرم، غل و زنجیر	POGHOW	پُغَو
ورم ، آماس	POF	پُف
شش ، همراه با جگر در قصابی ها فروخته می شود.	POFI	پُفی
پل صراط ، همانطور که در جایی دیگر اشاره کردم باتوجه به اینکه قدیمی ها عمدتاً سواد نداشتند از شنیده ها ی خود، کلمات را ادا می کردند لذا پل صراط را به اشتباه پل سلات می گفتند	POLE SELAT	پُلِ سِلَات
آبکش کردن	POLONIDAN	پُلُو نیدن
شلوار ، پاترون هم می گویند	PONTERON	پُنْتِرُون
دیگ بزرگ ، پاتیل	POTIL	پُو تیل
هجمه ، گارد حمله گرفتن و مترصد یک فرصت مناسب	PORES	پُورِس
بینی	POZ	پُوز
دماغه ، جلو	POZAH	پُوزَه
دلخور، روی ترش کرده (اشاره به شخصی)	POZESH MOK	پُوزَش مُک
ماسک	POZBAND	پُوز بَند
به کسی که بینی اش روبه بالا است بنحوی که درون سوراخهای بینی اش پیدا باشد پوزفر می گویند	POZ FER	پُوز فِر
دلخور بودن - اخم بودن	POZ MOK	پُوز مُک
جا سنگی در تیرکمون ، قطعه ای چرمی است که به لاستیک های تیرکمون وصل میشود و سنگ رادر آن می گذارند	POSAK	پُوسَک
پنهان کردن ، قایم کردن	POSHANIDAN	پُوشَنیدن
ترکید ، انفجار، منفجرشد، به ترقه ، بمب وحتى ترکیدن بادکنک نیز اطلاق می شود	POKES	پُوکِس
صدای نامیزان موتورسکلیت ، معادل ریپ زدن در خودرو	PET PET EIKEH	پِت پِت اِیکَه
هنوز خوب نشده ، به بیماری که هنوز در بستر بیماری است و نیاز به درمان دارد	PET NAGERTEH	پِت نَگِرْتَه
ولگرد	PETYARAH	پِتیارَه
هرس کردن درخت ، وجین کردن زمین اطلاق می شود	PEKHTAR	پَخْتار
پریشب	PERANDOSH	پِر نَدُوش
گم شدن ، دربدر شدن	PERAH	پِرَه

چراغ تلمبه ای، نوعی اجاق نفتی آشپزخانه، فریمز نیز میگویند	PERAYMOZ	پَرِیْمَز
بار، مرتبه، دفعه، نوبت	PER	پَر
بال بال زدن، هنگام جان دادن مرغ در اثر بریدن سرش این کلمه استفاده میشود	PERPER	پَر پَر
پشه	PERTAK	پَر تَک
پرتاب	PERGH	پَر غ
پرتابی	PERGHI	پَر غی
پراند، از زبانش دررفت	PERNID	پَر نید
پرتابش کن، پرغش کن هم می گویند	PERTESH KO	پَر تَش ک
قطعه قطعه، تیکه تیکه	PERZAL PERZAL	پَر زال پَر زال
دوسال گذشته	PERYAR	پَر یار
پسته	PESAH	پَسَه
پستانک	PESONAK	پَسونَک
ترشح قطرات آب، ترشح مایعاتی مانند آب، روغن داغ و ... آبی که از تکان دادن یک چیز تر به کسی یا جایی پاشیده شود.	PESHENGAH	پَشِنَگَه
پخش	PESHK	پَشک
متفرق	PESHK O PERAH	پَشکِ پَرَه
حکایتی است شبیه به داستان موسی و شبان، جوانی چوپان روبه قبله ایستاده و این عبارت را می خواند، شخصی متوجه میشود و به او میگوید چه میکنی؟ جوان چوپان گفت نماز میخوانم، آن شخص گفت اشتباه میخوانی و قصد داشت حمد و سوره و کلاً نماز را یادش بدهد در نهایت جوان چوپان گفت راستش را بخواهی من که نمیتوانم این همه کلمه را یاد بگیرم و بخوانم تازه اگر یاد بگیرم و بخوانم تمام گله ام در صحرا پخش میشوند، شما به من کاری نداشته باش من با خدای خودم کنار می آیم		پَشکِلِ پَوْری مالِ اِمَسُو لی ، چومَه بده گِلَم رَهت
کاسه نمد، همان پکینگ است که از زبان انگلیسی وارد گویش ما شده است، در اصطلاحات لنج نوعی طناب به هم بافته شده است که دور شافت می پیچند تا آب وارد لنج نشود	PEKEN	پَکِن
پلاستیک	PLOSTIK	پَلو سَتیک
کثیف	PELESHT	پِلِشَت
گاونر	PEL	پِل

از اصطلاحات کشاورزی ، نشانه ای که با گل زمین (کمی از سطح زمین بالاتر) درست میکنند و بعنوان شاخص استفاده می کنند(همانند تمبور)	PELKAH	پَلْکَه
گیره سر	PELKAYTAH	پَلْکَیْتَه
فلس ماهی	PELKE MOHI	پَلْکِ مَوْهَی
پپله و سمج	PELACH	پِلَچ
لول خوردن ، مثلاً می گویند مِثَ کِرم مِینِ هم پِلْقُ ایخرن = مثل کرم درهم می لولند	PELGH	پِلْقُ
پلیت کلمه ای است که از زبان انگلیسی وارد گویش ما شده است و به معنای ورق آهنی میباشد	PELAYTI	پَلْیْتِی
به معنای ریش ریش کردن و تکه تکه کردن	PELISH PELISH	پِلِیش پِلِیش
غذایی شامل آرد و شیرمانند فرنی ، پللیو نیز می گویند	PELILAH	پِلِیْلَه
پناه ، پنهان ، پناه گرفتن و جای امن هم معنی می دهد	PENAH	پِنَه
چنگ	PENJ	پِنْج
چنگ زدن ، زخمی کردن بواسطه چنگ زدن به صورت	PENJ OKHERENJ	پِنْج و خِرِنْج
پنالتی ، ضربه ای در فاصله ۱۲ متری دروازه در فوتبال	PENARTI	پِنارْتِی
چنگ	PENG	پِنْگ
چنگ زدن شدید	PENGE RENG	پِنْگ رِنْگ
پیه (چربی گوشت) رادادی دست گربه ؟ یعنی چیز باارزشی رادراختیار کسی گذاشتی که اصلاً لایق آن نیست.	.	پَهَه، دَوْدِی دَسْ گَلُو
پیه ، چربی موجود در گوشت حیوان	PEH	پَه
پرید	PEHRES	پَهْرِس
پیچید	PITES	پِیْتِس
بیچان	PITESH BEDEH	پِیْتِش بَدَه
تشنج	PIRONI	پِیْرُونِی
بچه هوو	PIZA	پِیْزَا
برگ درخت نخل ، صحف نیز می گویند	PISH	پِیْش
سه شب پیش	PISH PERANDOSH	پِیْش پَرَنْدَوِش
بلند شدن بر روی انگشتان پا که خود را بلندقد نشان دهد	PABOLANDAKI	پَا بَلَنْدِ کِی

جاهایی در زمین کشاورزی که نیاز است با پا به بیل فشار آورد تا بیشتر در زمین فرورود را پابیل کردن میگویند	PA BIL	پا بیل
از ادعای خود (موردیکه در حال پیگیری آن بود) عقب نشینی کرد	PA PAS KASHID	پا پس کشید
مردد بودن ، آهسته راه رفتن بعد از بیماری	PA PA Kerdan	پا پا کردن
پا قدم عروسم ، شغال برده خروسم ، کنایه از بدیمنی شخصی البته در باورهای عامیانه و گرنه پا قدم شخص ارتباطی به خسارت و زیان دیدن ندارد	.	پا قدم عروسم ، توره برده خروسم
ابزاری چوبی مورد استفاده هنگام درو و انتقال بافه های گندم به خرمنزار (جخون زار) که زیر چوبهای اطراف بنه میگذاشتند.	PABANAH	پابنه
بچه کوچک را جهت ادرار کردن از پشت ران بلند کرده (بر روی دو کف دست می نشاندند) و بر بالای سنگ توالت می گیرند تا بچه کارش را بکنده این عمل پاکشیدن می گویند	PA BEKASHESH	پاکشش
پابرهنه	PAPATI	پاپتی
عقب کشیدن، مردد بودن ، دست کشیدن از کاری که در حال انجام آن بوده	PAPASAK	پاپسک
خودت کارهای خودت را انجام بده و منت کسی را بردوش نکش	.	پات پکش منت نکش
پایت را بردار ، یعنی تندتر بیا ، گامت را تندتر بردار	PATA VARDa	پات وردا
سال گذشته	PAR	پار
زراعت آبی	PARYO	پاریو
بزنر	PAZAN	پازن
از اصطلاحات کشاورزی ، چوبی که زیر تیغه خیش قرار دارد	PASAHL	پاسهل
کلاغ ، البته بعضی از نقاط منظورشان از پاشلک ، کلاغ است	PASHALAK	پاشلک
پایش بر روی پوست خیار است (مثل پوست موز اگر زیر پا قرار گیرد باعث لیز و سر خوردن شخص می شود) کنایه از موقعیت سست و در حال تغییر شخصی است که دارای مسئولیت و یا ریاست جایی را دارد	.	پاش ری پوس خیاره
پایش مثل سیخ یا (میله) تنور است ، به کسی که از لحاظ جثه و هیكل لاغر و ضعیف است گفته می شود	.	پاش می سیخه (میری) تنیره
جوراب	PAKASH	پاکش

پاکت ، پاکت نامه ، به کیسه های کاغذی که در قدیم ، بجای پلاستیک های فعلی در آن میوه ، آجیل و... می گذاشتند نیز پاکت می گفتند	PAKAYT	پاکت
کوه پایه ، پاچه کوه نیز می گویند	PA KOH	پاکه
سوراخهای داخل چاه	PAGELAH	پاگله
پا منبری، که معمولاً به شخص یا اشخاص معینی که قبل از به منبر رفتن واعظ، آنها مدیحه سرایی میکردند یا به عبارتی مجلس را آماده میکردند تا واعظ روضه اش را شروع کند، گفته میشود	PAMAMBARI	پامامبری
رکاب دوچرخه	PAYEDON	پایدون
پُتک	POK	پوک
دیگی که برای من نجوشد اگر سرسگ هم در آن باشد به حال من فرقی ندارد یعنی من که در این کار هیچ سهمی ندارم ، نتیجه اش نیز برایم مهم نیست	.	پوتیلی که سی مو نجوشه ایخم سرسگ مینش بو
پرید ، گارد حمله گرفتن نیز معنا می دهد	PORES	پورس
سرپکش ، مایعات را سرکشیدن	POZESH KON	پوزش کن
سرکشید ، نوشیدن مایعات	POZESH KE	پوزش ک
از روستاهای توابع هند یجان می باشد که از سمت هند یجان شمالی روبه قبله (غرب) بطرفش می روند	POZESFID	پوزاسفید
رختخواب ، پوشاک برای خواب	POSHEN	پوشین
رختخوابهایتان ، پوشاک های خوابتان	POSHENALETON	پوشینلتون
رختخوابهایشان ، پوشاک های خوابشان	POSHENALESHON	پوشینلشون
رختخوابهایمان ، پوشاک های خوابمان	POSHENALEMON	پوشینلمون
منفجر کرد، ترکاند	POKANID	پوکنید
پالوده، فالوده	POLIDAH	پولیده
کلمه ای که تعجب را می رساند ، په هم می گویند	PI YAH	پی یه
پیچ ، از این کلمه کمتر استفاده می شود	PIT	پیت
وصله وپینه زدن به پارچه ، رفو کردن	PITAPARO	پیت پرو
بازی محلی ، هفت سنگ هم می گویند	PITO	پیتو
گردآب	PITENOW	پیتنو
پیچید	PICHES	پیچس

پونه ، بعضی نقاط پیدنک نیز می گویند	PIDEN	پیدِن
امام زاده یاسیدی که گنبدوبارگاه داشته باشد	PIR	پیر
مصغر پیراهن است ، پیرهن هم تلفظ میشود	PIRAN	پیرَن
پوسیده	PISANIDAH	پیسَنیدَه
سیاه و سفید	PISAH	پیسَه
پوسیده شده	PISESEH	پیسِسِه
پوسید	PISES	پیسِس
زیرپازدن ، پا بین پای کسی گذاشتن	PISPA	پیسپا
بشقاب	PISHGHAB	پیشقاب
سه روز پیش	PISH PARIG	پیش پَرِیگ
سه شب پیش	PISH PERANDOSH	پیش پَرِ نَدُوش
سه سال گذشته	PISH PERYAR	پیش پَرِ یار
زیرشکم	PISHKONORON	پیش کُنُورون
محصولی که اول شروع فصل کاشت ، کاشته می شود	PISH KAL	پیش کال
پیچ گوشتی	PISH GOSHTI	پیش گوشتی
پوچ ، توخالی	PIK	پیک
پول	PIL	پیل
پول راروی سنگ بگذاری ، سنگ را آب میکند ، کنایه از حل مشکلات بوسیله پول است	.	پیلَ بِنی ری سنگ ، سنگَ اوْ ایکنِه
پول دوست	PILAKI	پیلکی
پول جارو می کند ، وضعش (مالی) خیلی خوب است ، پول جمع می کند	PIL EIROFEH	پیل اِیروفَه
پول روی پول میاد مگس روی چشم درد کنایه از اینکه آدم فقیر دردسرهایی بیشتری دارد و مرتب درگیر مشکل تازه ای است ، مال ری مال ایای نیز میگویند	.	پیل ری پیل ایای پخشَه ری تِیَه ی درد
پین ، به فلزات یا اشیاء میله مانندی که برای ربط دوچیز استفاده می شود ، گفته میشودمثل : پیم بند ساعت	PIM	پیم
انگشت - پنجه	PINJAH	پینجَه
ازوزان قدیم ، معادل یک کیلوگرم	PINAR	پینار
انگولک ، دستکاری در چیزی که اطلاعی از آن ندارد	PINJALI	پینجلی

نانی محلی ، نوعی نان ضخیم تنوری	TABDON	تَبْدُون
(گُل به روی خواننده عزیز و با عرض پوزش) ، مدفوع کرده ، با کنایه به بچه ای که درشلوار خودش کثیفی کرده این اصطلاح گفته می شود	TAPAH NEHADEH	تَپَه نِهَادِه
قایم شدم	TAPESOM	تَپِسَم
قایم شدن	TAPESEN	تَپِسِن
قایم شد	TAPES	تَپِس
قایم شدی ؟ پنهان شدی؟	TAPESI	تَپِسی
آرام و قرار گرفت و نشست ، جاخوش کرد و نشست ، معمولاً در مواقعی که بخواهند کسی را سفارش به آرام نشستن و عدم دخالت در مسئله ای بکنند از این اصطلاح استفاده می کنند مثلاً می گویند تَپِس کن بشین	TAPESH KERDO NESHES	تَپِش کِرْدُ نِشِس
به موی کثیف و ژولیده که شانه درونش نرود (شانه نشده) گفته میشود	TAP	تَپ
قایم باشک	TAP TAPEKAN	تَپ تَپِکَان
بختک ، معمولاً موقعی که انسان روی کمر خوابیده احتمال دارد حالت خفگی و احساس اینکه کسی روی سینه اش نشسته بهش دست دهد به این حالت می گویند تَپ تِپو گِرِتِشِه	TAP TAPO	تَپ تَپُو
تپاندن ، به زور پُر کردن و جادادن	TAPNIDAN	تَپِنِیدَن
کسیکه لکنت زبان دارد	TATELAS	تَتَلَس
صاف ، هموار ، مسطح ، البته به تختخواب هم تخت می گویند	TAKHT	تَخْت
گهواره چوبی ، این نوع گهواره دستشویی هم دارد	TAKHTAH	تَخْتَه
تقصیر ، این کلمه هم مشمول کلماتی است که در اثر نداشتن سواد اینگونه تلفظ میکردند	TAKHSIR	تَخْسِیر
از پشت سر افتادن ، قسمتی از مردم از این کلمه استفاده میکنند	TRAH PESANDAR	تَرَه پَسَنْدَر
توانست ، در بعضی نقاط حرف اضافه ک را نیز اضافه می کنند (تَرِسْک)	TARES	تَرِس
توانستم	TARESOM	تَرِسَم
توانستی؟	TARESI?	تَرِسی؟
ترسیدم	TARSESOM	تَرَسِسم
ترسیدی؟	TARSESI	تَرَسِسی

ترسیدیم	TARSESIM	تَرَسِیِم
به آدم بلند وباریک گفته می شود	TARKAHEI	تَرَكِه اِی
چوب بست های افقی که روی هر گایم قرار می گیرد(ازاصطلاحات لنج میباشد)	TARRAZAH	تَرَّازَه
ترسید	TARSES	تَرَسِسْ
تسبیح	TAZBAH	تَزْبَه
آتش را روشن کن	TASHA GAL KON	تَشَّ گَلْ کُنْ
آتشی، عصبانی مزاج، به شرور وشارلاتان نیز(درمواقعی)اطلاق میشود	TASHAKI	تَشْکِی
آتش ها را خاموش کن، اختلافات رابه پایان برسان، مشکل راحل کن	TASHALA KOR KON	تَشَلْ کورْکُنْ
آتش ودود، گر دید هم می گویند که البته درمعنی این اصطلاح آتش حذف می شود ومعنای مه ودود می دهد وکنایه از عدم دید وروشنایی است	TESHO DID	تَشْ دِید
رعدوبرق	TASHE BARGH	تَشْ بَرَق
دامن زدن به معرکه ودعوا	TASHE PISH	تَشْ پِیش
کنایه ازگرانی اجناس دربازار	TASHE SORKH	تَشْ سُرْخ
آتش را ندیدم، اما دودت کورم کرد. درباره افرادی که هیچ سودی به دیگران نمی رسانند و فقط باعث آزار واذیت وزیان دیگران می باشند. مترادف با این موضوع « مرابه خیرتوامید نیست شمرسان »	.	تَشِتْ نِیدَمْ اما دِیدِتْ کورْمْ کِرْد
بادبسیارگرم، بادسوزانی که درتابستان می وزد	TASH BAD	تَشْ بَاد
کنایه از عطش وگرمایی بودن شخص میباشد	.	تَشْ مِینْ مازَشِه
به هدایایی که عروس، (به رسم یادبود) متقابلاً به کسانی که برایش هدیه آورده اند می دهد نظیر جوراب زنانه ومردانه، دستمال ونقل وشربینی تشریف میگویند، به اتمام میهمانی که ازطرف میهمان اعلام میشود که قصد دارد برود البته فقط کلمه تشریف بصورت مجزا گفته میشود یعنی میزبان میگوید «تشریف» میهمان هم میگوید با اجازه شما و...	TASHRIF	تَشْرِیْف
آماده کردن تنور برای پخت نان	TASH TANIR	تَشْ تَنِیر
آماده کردن تاوه برای پخت نان	TASH TAVAH	تَشْ تاوَه

گواهینامه	TASDIGH	تَصْدِیق
محل نگهداری نمک ، تاپوی کوچک	TAKOLAK	تَكَلَاک
سیلوی خانگی کوتاه ، سیلوهای کوتاهی که از قسمت بالای آن مواد خوراکی مانند آرد و نمک و... را خارج میکنند و این سیلو مخصوص آرد و نمک است و گندم وجود آن نگهداری نمیشود، تاپو	TAKOL	تَكُل
تاپوی بزرگ پرشد ، تاپوی کوچک پر نشد ، وقتی برسر سفره غذا ، بزرگترها سیر شوند ولی بچه شکمویی هنوز مشغول خوردن غذا باشد به کنایه از این ضرب المثل استفاده می شود		تَكُل پُرُووَبید تَكَلک پُر نُووَبید
تعارف کردن	TAKE TAROF	تَك تَارُف
دوندگی	TAKE DOW	تَك دُو
از شدت سرما کاسته شد	TAKE SARMA ESHKAS	تَك سَرما اِشکس
تمام وابستگان ، طایفه	TAKE TAYFAH	تَك طَیْفَه
فصله و مدفوع الاغ و گاو ، پهن	TAKAH	تَگَه
جمع آوری سوخت حیوانی (باعرض معذرت) در قدیم که گاز شهری نبود ، نفت و دیگر مشتقات آن هم به سختی بدست می آمد یا گران بود مردم برای پخت و پز از پهن بعضی از حیوانات استفاده می کردند که به این عمل تکه چینی می گفتند ، ضرب المثلی هم در این ارتباط وجود دارد که : از وقتی که مُوتگه چین هوبیدم گایل رَهتین مین رو یعنی از وقتی که نوبت جمع آوری پهن ، به من رسید گاوها کارشان را در در رودخانه یا جوی آب انجام می دادند کنایه از بدشانسی و بدبختی شخص میباشد	TAKAH CHINI	تَگَه چینی
تکاتکی ، برخی ، انگشت شماری	TAKATOK	تَکاتوک
ترید ، وقتی نان بوسیله مایعی از قبیل خورش ، شیر و یا هر چیز دیگر خیس و آماده خوردن شود راتلیت می گویند	TALIT	تَلیت
تنباکو	TAMBAKO	تَمبَکُو
هم به معنای تنبل است هم نوعی تفنگ دست ساز قدیمی	TAMBAL	تَمبَل
کیپ شده ، بسته	TAMBAH	تَمبَه
علامت گذاری با خاک برای تعیین محدوده زمین	TAMBOR	تَمبور
تونگو، تَمسا هم می گویند	TAMDA	تَمدا

شکلک - ادا	TAMRAK	تَمَرَكْ
تونگو ، تَمدا هم می گویند	TAMSA	تَمْسَا
پُر ، لبریز ، مالا مال	TANDAH	تَنْدَه
طنابی که دور کمر اسب یا الاغ می بندند	TANGH	تَنْگ
کوچه ، کوچه پرپیچ و تنگ و باریک ، از این کلمه خیلی کم استفاده میشود	TANGARAH	تَنْگاره
کوچه پرپیچ و تنگ مادرشهریب ، این کوچه در خیابان امام فعلی است که از جنب مغازه مرحوم حاج علی نساجی به بازار دستفروشان می رسد، تَنْگاره دَی شَهْری هم میگویند.	TANGAREH DAY SHAHRIB	تَنْگاره دَی شَهْریب
طنابی پهن جهت باربری بافته از موی بز ، در اصطلاحات لنج نیز معنایی متفاوت دارد زیرا به چوبی که روی «وارد» قرار می گیرد تنگاسه می گویند	TANGASAH	تَنْگاسَه
تنور	TANIR	تَنْیر
محوطه ای سرپوشیده است که جلو و بعضاً طرفین آن مکان باز است و علاوه بر تنور چند چاله نیز در زمین حفر کرده اند که به تمام این محوطه تنیردون می گویند	TANIR DON	تَنْیردون
تنوری ، به نان یا چیز دیگری که در تنور پخته شود می گویند مثلاً نونش تنیریه	TANIRI	تَنْیری
این کلمه در زمانی که بچه می خواهد اولین قدم های خود را بردارد ادا میشود، تازه راه افتادن کودک	TOWTIYAH	تَوْتِیه
تب حصبه	TOW GAPO	تَوْگَپو
سیلوی خانگی بلند ، سیلوه های بلندی که برای نگهداری جو و گندم می ساختند و در قسمت پائین آن دربهای پنجره مانندی تعبیه می کردند که بتوانند به مقداری که نیاز دارند برداشت کنند	TOPO	تَوُپو
تب	TOW	تَوو
تب ولرز	TOWO LARZ	تَوو لَرز
تابستان	TAVOSON	تَوو سُون
تابستانها	TOWESONAL	تَوو سونَل

تبش بالاست ، کنایه از نهایت اشتیاق شخصی برای رسیدن به مرادش که از خود بروز می دهد حال آن مراد و مقصود درامرازدواج باشد یا خرید وسیله و یا هر کار دیگر		تَوُوش تُنْدِه
تلخ	TAHL	تَهْلُ
طعم ، مزه ، طوم هم می گویند	TAHM	تَهْم
به اجناسی که گمرک بدون دریافت گمرکی به لنجی که از سفر آمده ، می دهد ته لنجی می گویند که سالهای اخیر مغازه های فراوانی با این نام در منطقه ما در امر فروشندگی فعالیت دارند	TAH LENJI	تَه لِنجی
پیش	TAY	تَی
یعنی پیش پدرت که (فوت کرده) بروی ، نفرینی است به بچه یتیم که فضول و ناآرام است و تعبیر دیگری از این اصطلاح می شود که وقتی بخواهند از کسی تعریف کنند همراه بانا راحتی و تاحدودی بابتی تفاوتی از آن استفاده می کنند مثلاً تَی بُو رَهْتَه اَوْضی خِیابون مِ نْ هَم رِخت یعنی فلان کس (تَی بُو رَهْتَه) اوضاع خیابان را به هم ریخت ، تاحدودی نیز هم معنی با اصطلاح مِیشیم (که در حروف میم شرح داده شده) میباشد	TAY BOW RAHTAH	تَی بُو رَهْتَه
معنی تحت اللفظی آن میشود «پیش پدرت» اما در برابر بی تفاوتی نسبت به فعلی که شخص مورد نظرت انجام داده و عواقب آن فقط متوجه خودش میباشد یعنی به من هیچ ربطی ندارد	TAY BOWT	تَی بُوْت
معنی تحت اللفظی آن میشود «پیش پدرش» اما در برابر بی تفاوتی نسبت به نتیجه بدست آمده ایراد میگردد یعنی به جهنم ، مشکل خودش است	TAY BOWSH	تَی بُوْش
معنی تحت اللفظی آن میشود «پیش پدرم» اما در برابر بی تفاوتی نسبت به موضوعی که به وقوع پیوسته یا قرار است در آینده انجام شود ، به معنای خوبش شد و حقش بود نیز تعبیر می شود	TAY BOWM	تَی بُوْم
پیش تو باشد ، نزد تو باشد	TAY TO BO	تَی تُو بُو
پیش تو	TAY TO	تَی تُو
پیش من	TAY MO	تَی مُو
پیش آنها ، تَی وُنال هم می گویند	TAY VONA	تَی وُنَا

پیش او	TAY VO	تَیْ وُو
پیش تو	TAYT	تَیْت
پیش شما	TAYTON	تَیْتُون
پهلوته ؟ ، نزد تو است؟	TAYTEH	تَیْتِه
پهلوشه ، نزد اوست	TAY SHEH	تَیْتِشه
کنارش ، پهلوش	TAYSH	تَیْتِش
پیش آنها	TAYSHON	تَیْتِشُون
عمود یاپایه برق (چوبی)	TAYL	تَیْل
مقیاسی در مقدار، اندازه، یک مشت، معمولاً مقدار مشخصی نیست مثلاً به مشت، حال با توجه به بزرگ و کوچکی اندازه دستها این تیلپ نیز متفاوت است	TAYLAP	تَیْلَپ
پهلوی من ، پیش من	TAYM	تَیْم
مصغر شده تایم است ، ومعنای دیگر آن یعنی پهلوی من ، نزدیک من	TAYM	تَیْم
پیش ما	TAYMON	تَیْمُون
تنها	TAYNA	تَیْنَا
قطره	TOP	تُپْ
قطره قطره	TOP TOP	تُپْ تُپْ
برای بیان رنگهایی که بصورت نامنظم بر روی سطحی ، لباسی و یا حتی موجودی شبیه پلنگ یا زرافه بکاررفته از این اصطلاح استفاده می کنند به معنای گل گلی نیز میباشد.	TOP TOPI	تُپْ تُپِی
تاپاله، خشت، گل رابا کاه زیاد (برای اینکه از هم نپاشد) آغشته و در قطعه هایی کج و معوج درست می کردند (بدون قالب) که بعدها بوسیله قالب چوبی تا حدودی شکل و شمایل به این خشت هادادند و در امر بناسازی از آنها استفاده میکردند. شاید شباهت این خشت ها به پهن گاونیز عامل این نامگذاری بوده باشد.	TOPLAH	تُپَالِه
تاپاله بهتر از کلوخ گلی است ، در بیان مقایسه بین بد و بدتر میباشد		تُپَالِه بَهْرَه گَالِه
ناقلا، شیطان، شرور، بداخلاق، ناراحت و به آدم زیرک نیز میگویند	TOKHS	تُخْس
تخمه	TOKHMAK	تُخْمَکْ

ترو ترو ، راه رفتنی شبیه به افراد مست ، ترو ترو نیز میگویند	TOROW TOROW	ترو ترو
نوعی تاول یا جوش زیرپوستی ، به ورم کردن جای نیش حشرات نیز می گویند	TOROP	تروپ
تروش	TORSH	تروش
گلی که به محض خروج قارچ از زمین مقداری از سطح برآمده می شود که همان هم باعث می شود مردم قارچ را ببینند (پروکه نیز می گویند)	TOROKAH	تروکه
رد پا	TORE PA	ترو پا
آن را می غلتاند	TORESH EIDEH	تروش ایده
هم به معنای رد و نشان وهم معنای غلت خوردن میباشد	TOR	ترو
توبره ، کیسه ایی بافته شده جهت حمل بار کم و دادن غذا به چارپایان	TORBAH	ترو به
تربچه	TORBIZAH	ترو بیزه
نوعی گل بازی ، گلی رابه شکل یک کاسه درمی آورند وبا زدن قسمت بازان به زمین می ترکید و صدایی نیز ایجاد می کردو نوعی بازی محسوب می شد.	TORTOREBASH	ترو تره باش
گیسوان ، موی سر	TORNAH	ترو نه
تربچه	TORB	ترو ب
قل خورد	TORKHARD	ترو خرد
پوست کنده حبوبات لپه شده مانند باقلا و نخود	TORNIDAH	ترو نیده
پهن خرواسب ، تگه پهن گاو وگوساله ، پشکیل پهن بز و گوسفنداست تپاله پهن گاو آغشته با کاه و تگه پهن خشک شده گاو است (باعرض پوزش)	TOSLAH	توسله
ساز ودهل ، ازسازهای مختص عشایر لر میباشد که در منطقه ما نیز زیاداستقبال می شود ساز خطیر نیز می گویند	TOSHMAL	توشمال
بدوبیراه به کسی گفتن توف نلت هم می گویند	TOFO NALAT	توف نلت
توف (آب دهان) براین لعنت براو ، کنایه از بد و بدتر بودن دونفر مانند سگ زرد برادرشغال است (سگ برار توره)	.	توف یو نهلت و
آب دهان	TOFKAH	توفکه
سرهه بندی شده ، سست	TOFKAEE	توفکه ای

چکه ، قطره	TOK	تُک
تپه	TOL	تُل
آثار باستانی واقع در صحرای اطراف ماهشهر	TOL KAFERON	تُل کافرون
تفاله (معمولاً به تفاله چای می گویند) تُلَف نیز می گویند	TOLF	تُلَف
انکار و خودرأمبرا نشان دادن ، مخالف اعتراف کردن	TOLK	تُلک
نمایشی خنده دار بوده که در قدیم توسط دومرد اجرا می شده ، تُلین یعنی شکم گنده ، جرین هم یعنی گوژپشت .	TOLIN O JORIN	تُلین و جُرین
یعنی در حال تمبک زدن هستند به کنایه در مورد خانواده هایی که همیشه بین خودشان (درون منزل) مشاجره و دعوا دارند و سروصدایشان در محله پخش می شود ، کاربرد دارد	.	تُمبکِشون کاره
تپه کوچک	TOMBAH	تُمبَه
گوجه	TOMATAH	تُماتَه
شلوار زنان پیر ، شلوار گشادی بود که زنان می پوشیدند و بلندی آن تامچ پا می رسید و قسمت پائین آن خفت دار بود	TOMBON KHEFTI	تُمبون خفتی
برآمدگی زمین ، تپه کوچک ، تُمبَه هم می گویند	TOMB	تُمب
توهم	TONAM	تُنم
تورا	TONAH	تُنَه
رقت ، نازکی ، کم پشتی مو	TONOK	تُنک
سریع باش ، عجله کن ، تندهبوبو هم می گویند	TONDO BO	تُنْدو بو
پارچ آب	TONG	تُنْگ
شلوار کوتاه ، شلوارک	TONBON KOLO	تُنبون کُلو
تابوت	TOW BOT	تَو بوت
استامبولی ، ظرفی فلزی که در آن سیمان یا گچ ساختمانی را درست می کنند چینکو نیز می گویند	TOWSI	تَوسی
اتاق پذیرایی ، بزرگترین در منزل	TOU MAJLESI	تَو مَجلیسی
توپ	TOPAH	تَوپَه
اتاق کوچک	TOTOVAK	تَو تَوک
آشپزخانه	TOGOWZI	تَو گَو زی
نوعی سبزی، دارای برگهایی پهن که ایام بهار بصورت خودرو در زمینهای کشاورزی می روید. (در فارسی رایج پنیرک گفته میشود)	TOLAH	تَو لَه

توله (پنیرک) ساقه نازک	TOLAY GHAB ESHKAN	تُولَیْ قَابِ اِشْكَان
اتاق	TOO	تُوو
تبر	TOVAR	تُوور
تعویذ ، این دعا را درون پارچه سبزی می گذاردند و به بازو یا گردن بچه آویزان می کنند	TOWIT	تُوویت
تنور (مأخوذ از عربی) ، قسمتی از مردم ماهشهر در قدیم از این کلمه استفاده می کردند	TEHIN	تِیحین
هشدار ی به بچه جهت نخوردن چیز کثیف ، یا بیرون آوردن از دهانش (بعد از خوردن) این کلمه تا خروج کامل یا ممانعت از خوردن کودک ادامه داده میشود	TEKH TEKH....	تِخْ تِخْ...
ترکیدم	TERAKESOM	تِرَکِسم
تراکتور	TERAKTOL	تِرَکْتُل
ترکید	TERAKES	تِرَکِس
به صدای افتادن چیزی بر روی زمین و شکستن استخوان گفته می شود	TERAKESHT	تِرَکِشت
ترنجبین	TERANJAVI	تِرَنجَوِی
حرارت دادن رویه و سطح چیزی با آتش ، و سوختن مو را نیز می گویند	TERZANID	تِرَزَنید
حرکت یورتمه و تند رفتن حیوان مثلاً می گویند ترات بست یا ترات بس	TERAT	تِرَات
تراشید	TERASHT	تِرَاشت
بوی سوختن مو	TERZ	تِرَز
موهایش راسوزاند	TERZANIDESH	تِرَزَنیدِش
موهایش سوخت	TERZES	تِرَزِس
اصطلاحی که قدیمی ها برای اعلام طپش تند قلبشان (ضربان قلب) بکار میبردند	TERKAN TERKAN	تِرکان تِرکان
ترازو	TEROZIN	تِرُوْزین
سرویس ، یک سرویس مثلاً یه تریپ ماسه	TERIP	تِرِیپ
آموزشگاه فنی حرفه ای شرکت نفت ، تِرِیسکو صحیح آن است که کلمه ای انگلیسی است	TERISKO	تِرِیسکو

چراغ ، لامپ	TERIK	تَرِیک
البته مردم منطقه ما به رنگ قهوه ای تریوکی می گویند اما در جای خودش نیز به معنای گفته می شود	TERYOKI	تَرِیوکی
تُرد ، نازک ، معمولاً به خیار سبز (خیاربالنگ) می گویند مثلاً عجب بالنگل تریکی بید	TEZIK	تَزیک
تشنگی ، عطش	TESHNAHI	تِشْنَهی
تشنگی در حدهلاک شدن	TESHNAY LAHK	تِشْنی لَهک
نوعی غذا که بااضافات اطراف نان (رُخ نان) و اضافه ادویه جات درست میکنند	TESHASHAH	تِشاشَه
تگرگ	TEGHERT	تَغِرْت
عقب لنج و قایق ، لنج به سه قسمت تقسیم می شود که یک سوم عقب آن را تفر می گویند	TEFAR	تِفر
گاهی اوقات ، بعضی مواقع ، تفاق می گویند	TEFAGHI	تِفاق
به شخصی که خیلی از لحاظ قیافه لاغر و نحیف شده است گفته می شود، فرورفته نیز معنا میشود	TEKESAH	تِکِسه
فرورفت	TEKES	تِکِس
تکانش دادم ، به عمل خارج کردن گردوخاک درون جنس های پارچه ای مانند فرش و پتو و غیره گفته می شود	TEKNIDOMESH	تِکْنِیدُمِش
تکیه	TEKKI	تِگی
تکاندن ، فرو کردن هم معنا می دهد	TEKNIDAN	تِکْنِیدن
تکیه گاهت	TEKIT	تِکیت
تکیه گاهتان	TEKITON	تِکیتون
تکیه گاهش	TEKISH	تِکیش
تکیه گاهشان	TEKISHON	تِکیشون
تکیه گاهم	TEKIM	تِکیم
تکیه گاهمان	TEKIMON	تِکیمون
بسیار خنک ، این کلمه زیاد قدمت ندارد	TEGHARI	تِگری
تُل خاکروبه ، محلی برای ریختن آشغالها ، تلگدون نیز میگویند	TELAKDON	تِلکدون
خیس	TELIS	تِلیس
تفاله چای	TELFÉ CHOHI	تِلفِ چوھی

لِه کرد	TELGHANID	تَلَقْنِيد
له شده	TELGHANIDAH	تَلَقْنِيدَه
لِه شدم	TELGESOM	تَلَقْسُم
له شد	TELGHES	تَلَقْسُن
ماساژ داد	TELNID	تَلْنِيد
يعنی توانش را می دهم البته بدهی اش (طلبکاری اورا) می پردازم نیز معنی میدهد	TELLASHA EIDOM	تَلَّه شَ ایدم
از روستاهای توابع هنديجان می باشد	TELAGHAH	تِلاگَه
تلافی می کنم یا می گویند تَلوفیشِ دَرایارم	TELOFITA DAR EIYAROM	تَلُوفیتِ دَرایارم
تکه ای از هر چیزی مثل چوب - پارچه ، تراشه (تَلیشِ تَلیشِ يعنی تکه تکه ، پاره پاره)	TELISH	تَلیش
تیکه ای جدا شده از چیزی ، حال آن چیز چوب باشد یا آهن یافلزی دیگر، به تیکه های ریز جدا شده از دستگاه تراشکاری نیز اطلاق میشود	TELISHAH	تَلیشَه
تلفن	TELIFON	تَلیفون
هم به معنای با تحقیر و خشونت نشستن است هم به معنای باتحقیر و خشونت خوابیدن است	TEMARGHES	تَمَرگِس
تومان	TEMEN	تِمَن
شورت ، شلوارک هم معنا می دهد	TENEKAH	تِنِکَه
چاق و خوش آب و رنگ و سر حال	TENGHE RENGH	تِنگِ رِنگ
پریدم	TENGESOM	تِنگِسُم
پرید	TENGES	تِنگِسُن
زبان کوچک	TENGHEL	تِنگِل
پریدن ، حرکت بالاپائین پریدن که در جشن و پایکوبی بعضاً انجام میدهند	TENGELAH	تِنگِلَه
ورجه و ووروجه ، پایکوبی	TENGELAH TENGOW	تِنگِلَه تِنگُو
از خستگی دراز کشیدن	TEVER	تِوَر
دوست ندارم ببینمت ، ازت بدم می آید نشانه انزجار و ناراحتی از دیدار کسی	TEYAT NADAROM	تِیتِ ندارم
چشماس باز ، کنایه از کسی که زل زده به کسی دیگر	TEYASH BEL	تِیشِ بِل

چشمش رفت بالای سرش قرار گرفت ، کسی که حیرت زده شود از دیدن چیزی یا کاری ، مترادف با « از تعجب شاخ درآورد »	.	تَيْشُ رَهْ مِنْ كَلَى سَرِشْ
به شخص چشم هیز می گویند	TEYASH SIK	تَيْشُ سِکْ
چشمان خیس (اشک آلود)	TEYAL TAR	تَيْلُ تَر
چشمان بادامی ات	TEYAL BAYOMIT	تَيْلُ بَائِمِیتْ
چشمهای خیس ، چشمان اشک آلودم	TEYAL TAROM	تَيْلُ تَرَمْ
یعنی چشمم روشن ، وقتی کسی انتظار عمل ناشایستی را از کسی نداشته باشد به کنایه در اولین دیدار از این اصطلاح استفاده می کند یعنی از توان انتظار ارتکاب این عمل را نداشتم	.	تَيْمُ رُوشِنْ
یعنی چشمم سفید شد ، کنایه از انتظار طولانی و بیهوده ، برداشتی از زمان طولانی حضرت یعقوب علیه السلام که منتظر و چشم به راه حضرت یوسف علیه السلام بود تا اینکه چشمانش سفید شد و بینایی اش را از دست داد	.	تَيْمُ سفید هُوَ بید
چشم	TEYAH	تَيْهْ
چشم تنگ ، حسود	TEYAH TANG	تَيْهْ تَنگْ
چشم چشم کردن ، بانگه به دنبال چیزی گشتن ، منتظر رسیدن مسافر، چشم به راه بودن	TEYAH TEYAH KERDAN	تَيْهْ تَيْهْ کِرْدَن
قبل از غروب آفتاب	TEYAH ROZI	تَيْهْ رُوزِی
گستاخ ، حرف نشنو ، پررو	TEYAH SAFID	تَيْهْ سفید
بدچشم ، پررو ، البته این کلمه را خطاب به دختری که این خصوصیات را داشته باشد میگویند	TEYAH ELGH	تَيْهْ اَلقْ
چشم بسته ، غافل	TEYAH BASAH	تَيْهْ بَسَهْ
حسادت ، چشم وهم چشمی	TEYAH BAINAKI	تَيْهْ بَيْنَکِی
چشم در دیده ، پر رو ، بی حیا	TEYAH DERDAH	تَيْهْ دِرْدَهْ
چشم شور	TEYAH SOR	تَيْهْ سُور
چشم باز نکرده	TEYAH NAPESHKANIDEH	تَيْهْ نَپَشْکَنِیدَهْ
چشمانم	TEYALOM	تَيْلَمْ
چشمانت	TEYALET	تَيْلَتْ
چشمانش	TEYALESH	تَيْلِشْ

منظم کردن ، درکشاورزی به مرتب کردن بوته های خربزه و هندوانه مثلاً میگویند تیارشون کردیم	TEYAR	تیار
نقش در آوردن ، تئاتر	TEYART	تیارْت
البته این کلمه دوحرفی معنای زیادی دارد از جمله گذر از رودخانه ، برای اعلام فاصله ، خم کردن ، برای اعلام زمان و...	TA	تا
تا توانسته خورده !	TA TARESEH KHARDEH	تا تَرِسِه خَرْدِه
یعنی تاموقع مرگ هم از یادم نمی رود (مرام وزبان حال شخص کینه ای) را می رساند	.	تا سَرْم دَم خِشْتِ لِحْد بِخَرِه يادُم نيرِي
مخزن یامنبع آب	TANKI	تا نُکی
تا می توانست ، تا تَرِس به معنای تا توانست میباشد	TA EITARES	تا ایتَرِس
طاقت نمی آورد ، تحمل نمی کند	TAB NEYAREH	تاب نیاره
بلوک	TABOK	تابوک
عمو	TATAH	تاتَه
طاقچه ، این لغت هم مشمول لغاتی می شود که قدیمی ها بلحاظ شنیدن ونه از طریق خواندن اشتباه تلفظ می کردند	TAKHCHAH	تاخِچَه
تعارف	TAROF	تارُف
تعارف کردن آمدن یانیامدن (پذیرش یا عدم پذیرش) رابه دنبال دارد ، درموردی که شخصی تعارف بیش از اندازه می کند درحالیکه آمادگی پذیرائی از میهمان را نیز ندارد ودراین بین نیز پیش آمده که آن شخص تعارف را پذیرفته و خودتان بقیه اش را تجسم کنید	.	تارُف او مَد نَومَد دارِه
سرکش جلوی ساختمان	TARMAH	تارْمَه
گریه شدید همراه باقطع نفس وتیرگی رنگ صورت ، حالت خفگی در اثر گریه شدید به این وضعیت می گویند پَس تاسَه رَه	TASAH	تاسَه
قطعه زمینی صاف بغل رودخانه ، این قطعه زمین بلحاظ اینکه چسبیده به رودخانه است ، صیفی جات یاسبزیجاتی که در آن می کارند دیگر نیاز به آبیاری ندارد	TASH	تاش
فرد ، مفرد ، تاک هم می گویند ، سقف هم معنا می دهد	TAGH	تاق
ترقه	TAGHAK	تاغاک
تکاتکی ، انگشت شمار، عده محدودی	TAKE TOKI	تاکِ تَو کی

ردشدن از رودخانه	TAKERDAN	تاگردن
تار، به یک تار موی می گویند البته قدیمی ها از این کلمه استفاده میکردند	TAL	تال
تادرون آب دست نگذاری سردی یا گرمی آن رامتوجه نمی شوی به این منظور که تجربه به واسطه آزمایش حاصل می شود	.	تامین او دَس ننی، سرد گرمش نیفهمی
تا تمام نشده، تا به پایان نرسیده	TA NAVARAHSEH	تانورَهسه
تابه، ابزار فلزی مانند دیش که روی آتش می گذارند و بر روی سطح برجسته آن انواع نان مانند نان تیری، بل بل و... می پزند	TAVAH	تاوَه
تودیگر دست به دلم نزن، یعنی زخمم (ناراحتی ام) را تشدید نکن یا به یادم نیاور، وقتی کسی از رفتار شخصی دلی پر دارد	.	تو دِیه دَس دِلَم نَزَه
اختلاف و فرق گذاشتن در مال خود و دیگران	TO VO MOEI	تو و موئی
توجای خودت راداری، یعنی احترام تو به جای خودش محفوظ است	TO JA KHOTA DOWRI	توجاخوت دوری
شغال	TORAH	توره
تو گفت من گفت، بحث و گفتگو همراه باناراحتی	TOGHOF MO GHOF	توگف موگف
نام مجهول خوراکی است که شخصی که آهسته و مخفیانه می جود در پاسخ سؤال کنجکاوانه کودک که می پرسد چه می خوری؟ به آن کودک میگوید «تومدون ایخرم»	TO MADOUN	تومدون
نوعی پرنده، دیدمک نیز می گویند و طبق باور مردم قدیم این پرنده وقتی در شب، دزدی را می دید شروع می کرد به سروصدا و باصدایی که از خود درمی آورد می گفت دیدمیت دیدمیت	TITEMAK	تیتیمک
نیشگون	TITANAK	تیتینک
چوب باریکی که مثل وردنه کار پهن کردن نان را انجام می دهد	TIRAK	تیرک
نژاد، نوع، به شاخه های مختلف یک طایفه هم تیره می گویند، تیر تبار هم به معنای طایفه و قبیله، اجداد و متعلقات خانوادگی یک شخص اطلاق می شود	TIRAH	تیره
هم معنای بطرفم پرت کرد وهم معنای تحریکم کرد، از این اصطلاح برداشت میشود	TIROM KERD	تیرم کرد

هم معنای بطرفت پرت کرد وهم معنای تحریکت کرد، ازاین اصطلاح برداشت میشود	TIRET KERD	تیرتُ کرد
هم معنای بطرفش پرت کرد وهم معنای تحریکش کرد، ازاین اصطلاح برداشت میشود	TIRESH KERD	تیرشُ کرد
پرتابش کن ، پرغش کن هم می گویند	TIRESH KON	تیرشُ کن
به طرف اوپرتاب کردم ، او را تحریک کردم	TIRESH KERDOM	تیرشُ کردم
چوب سورمه دان	TIRMAH	تیرمه
باگلوله آتشین کشته شوی(نفرینی است)	.	تیر سُرخ بخری
پرتاب کردن	TIR KERDAN	تیر کردن
ضربه ای با پا به پشت کسی ، تی پا هم می گویند	TIRPA	تیرپا
گلوله بازی ، تپله بازی	TIRMALAH	تیرماله
پریدن ، جفتک زدن حیوانات بخصوص الاغ	TIZLAH	تیزله
پرنده ای کوچک	TIS	تیس
به بزغاله ای که سن آن بین ۶ ماه تا یک سال باشد تیشتر میگویند	TISHTAR	تیشتر
تابش و اشعه اذیت کننده(مثل تیغ) تیغشتُ آفتُو یعنی اشعه های تیغ مانند و آزار دهنده آفتاب ، دراوج گرمای ظهر تابستان	TIGHESHT	تیغشت
طوفان	TIFON	تیفون
بهم زدن خاک ، زیر و رو کردن خاک	TIFKAH	تیفکه
خاک رازپرور کرد ، پخش کردن خاک همراه باجستجو	TIFKANID	تیفکنید
بیشتر درمورد رشد گیاه یاسبزی ازمین بکار می رود شبیه معنی لیچ (جوانه زدن) وعموماً به دیگررویش ها نیز اطلاق میشود حتی به رویش موی سروصورت مردان بعد از تیغ زدن	TIK	تیک
لقمه ، کُودی هم می گویند	TIKAH	تیکه
نشاء کاری ، درزمینهای کشاورزی بعدازپاشیدن بذر مثلاً پیاز ، وقتی مقداری رشد کرد معمولاً بعضی قسمت ها خیلی پرپشت و بعضی جاها تُنک رشد می کنند که عمل انتقال وسبک کردن جاهای پرپشت به جاهای کم پشت راتیلک زدن میگویند	TILAK	تیلک
توله ، به تنهایی برای جوجه مرغ به کار می رود و برای دیگر حیوانات با ذکر نام آنها مانند تپله گُلو (بچه گربه)، تپله سگ(بچه سگ) و ... استفاده میشود	TILAH	تپله

جوجه های رنگی کارخانه ای	TILAH PAMBAEE	تیلَه پَمَبَه ای
توله سگ	TIYLAH SAG	تیلَه سَگ
به بچه زائیدن حیوانات (بیشتر حیوانات حرام گوشت) می گویند، تیلَه نهاد نیز تلفظ میشود	TILAH KERD	تیلَه کِرَد
توله گربه	TIYLAH GOLO	تیلَه گُلو
بذر، تخم	TIM	تیم
محل نگهداری بذر	TIMDON	تیمدون
تیهو ، مردم عرب زبان منطقه ما به این پرندۀ فِرِه می گویند	TIHI	تیهی
لباس توری شکل و بلند و پهنی است که اغلب به رنگ سیاه و روی نفنوف پوشیده می شود که تا نیمه ساق پا و تا مچ دست را می پوشاند و از پشت گردن گره می خورد. جومَه بلندو یا جومَه دراز نیز میگفتند	SOUB	ثوب
علوفه ، یونجه	JAT	جَت
تازه (ازنظر زمانی)، هنوز ، فوقش	JAKH	جَخ
اضافه براین، باوجودیکه ، این اصطلاح تأکیدی است و به این معنی نمیباشد که چیزی را به چیز دیگری اضافه کنیم ، جَختی هم میگویند ، متضاد صبروشکیبایی نیز معنا شده است مثلاً ما رَهتیم شرکت گاز جَخْت، قَبْضَم بامون برده بیدم کاری سیمون نکرْد یعنی (به واسطه مشکلی که در قبض گاز بوده) به شرکت گاز رفتیم و باوجودیکه اصل قبض هم همراه خود برده بودیم باز هم کاری برایمان انجام ندادند(مشکل مان حل نشد)	JAKHT	جَخْت
به قسمتی از برش نان که از یک لقمه بیشتر باشد گفته می شود	JARAY NON	جَرِ نون
برای بیان درد ناحیه شکم و دلپیچه از این اصطلاح استفاده میشود	JAR EIDEH	جَر ایدِه
دعوا، جنگ ، جدال، کشمکش	JAR	جَر
نوعی حشره از خانواده سوسک ، دارای پوستی خیلی براق و خوشرنگ ، که اگر در آب بیفتد زیر آب نیز شنا میکند	JARADAH	جَرادَه
کسیکه بسیار عصبی است و مدام در حال بحث و مشاجره است	JARJARO	جَر جَرَو
جراحی - شهر شهید چمران	JAROWHI	جَر و حِی
به اتصال محکم و کنار هم چوب یا سقف کاذب و امثال اینها گفته می شود البته مثل خیلی کلمات دیگر از این کلمه نیز خیلی کم استفاده می شود	JAZB	جَزَب

مرتب ، صفت مکان مرتب	JAEMO JOR	جَعْمُ جور
پوسته بلوط که بعد از آسیاب بصورت پودر درمی آورند و جنبه دارویی دارد	JAFT	جَفْت
کمپرسی ، این نوع کمپرسی قادر به خالی کردن بار خود بوسیله جک میباشد	JAK BOWDI	جَكْ بَوْدی
هم به معنای بی درنگ و سریع است و هم به کبوتر خانگی و دست آموز گفته میشود	JALD	جَلْد
تند(سریع) برو	JALDI BERAH	جَلْدی بَرَه
سریع بلندشو، زود بلندشو	JALDI VARI	جَلْدی وَری
خریدار بزومیش ، بردن گله از جای به جایی برای فروش	JALAB	جَلَّاب
جمع و جور کردن ، مرتب کردن	JAMO JIL	جَمَّ جیل
جنب ، سمت	JAMB	جَمْب
جنگید	JANGES	جَنگِس
فوری ، سریع	JANGHI	جَنگی
تور فلزی ، بیشتر از این تور دور قفس ولانه مرغها و پرندگان استفاده میشود	JOWLI	جَوْ لی
زورش به خر نمی رسد ، پای کره خر را می شکنند ، تلافی کاری را از کسی که مقصر نیست در آوردن ، قدرت برخورد با مقصر رانداشتن و تلافی آن را از نزدیکانش در آوردن	.	جَوْر خرنبتره پی کره خره ایشکنه
حریفش نمی شوم ، توان مقابله با اوراندارم	JOWRESH NITAROM	جَوْرش نیتَرَم
جاروب	JOROF	جَوْرُوف
ملوان ، کارگر لنج ، جاشو نیز می گویند	JAWSHOU	جَوْشُو
هاون بزرگ چوبی ، این هاون که از تنه درخت که (توخالی می کنند) درست می شود و برای آسیاب کردن خیلی از غلات و حبوبات کارایی دارد	JAVON	جَوْن
به اندازه اش می خورد (به اندازه آن شیء) می گوید توان بلند کردنش را ندارم	.	جَوْرش ایخره ایگه چارش نیتَرَم
جوان چالاکی است	JAVONE ZELLYEH	جَوون زَلّیه
تا جوانی می گویی تا پیر شوم حال که پیر شده ای می خواهی بگویی تا چه موقع ؟ در بیان گذر عمر و استفاده آخری نکردن از آن میباشد	.	جَوونی تا پیری ، پیری تاکی ؟

جعبه	JAHBAH	جَهَبَه
پیچ خورد ، به پیچ خوردگی اعضای بدن بیشتر اطلاق می شود	JAHRES	جَهْرَس
حالتی که بعد از سربس گذاشتن بچه کوچک به اودست می دهد که با فشردن فک (ودندانهای) خود به هم، عصبانیت خود را نشان میدهد	JAHL	جَهْل
نوعی مرغ دریایی حلال گوشت	JAHLLOL	جَهْلُول
عصبانی شدن	JAHL KARDAN	جَهْل کردن
عصبی ، کسی که زود عصبانی میشود	JAHL JAHLOU	جَهْل جَهْلُو
جاهای خوب (منظور مکان و شهر های دیدنی است)	JAYAL KHOB	جَیَل خوب
جاهای بد (منظور مکان ها و شهرهایی است که جاذبه های دیدنی ندارد و بد آب و هواست و به جاهایی که افراد شرور و معتاد زیاد رفت و آمد میکنند نیز اطلاق می شود)	JAYAL NAKHOB	جَیَل نَخوب
جای شکر کردن دارد ، یعنی می بایست برای موضوع یا حادثه اتفاق افتاده شکر و سپاسگزاری از خداوند را بجا آورد زیرا امکان داشت بدتر از این می شد	.	جَی شُکْرِش بَوَقِیَه
قصد چیزی کردن ، حرکت و معطوف شدن به نقطه یا هدفی خاص	JOT	جُت
خرمن گندم یا جو ، جُخونزار به معنی خرمنزار است	JOKHON	جُخُونُ
هاله ماه	JOKHONE MAH	جُخُون مَه
جرات ، البته از این کلمه قدیمی ترها استفاده می کنند	JORYAT	جُرَیْت
قوزدار	JORIN	جُرین
پیدایش کردم ، آن را پیدا کردم	JOSTOMESH	جُسْتُمِش
پیدایش کردی ، آن را پیدا کردی	JOSTISH	جُسْتِش
یارو ، فلانی ، البته به نوجوان خام و سبکسر نیز گفته می شود	JOGLAH	جُغْلَه
نوجوانان	JOGHLEYAL	جُغْلِیَل
لگد حیواناتی نظیر الاغ ، اسب و قاطر که با هر دو پا به عقب پرتاب می کنند ، کنایه از خودداری از انجام کاری	JOFTAK	جُفْتک
دونفر که همیشه و همه جا با همدیگر هستند	JOFTE JAMO	جُفْتِ جَمُو
جای نان	JOFNAH	جُفْنَه
زین و لباس الاغ (!) ، پالان	JOL	جُل

لباسها	JOLKOL	جُلْکُلْ
وسیله ای که با پارچه بصورت دایره ساخته می شود و درموقع چسباندن نان در تنور ، نان را بر روی آن پهن می کنند و به تنور می چسبانند	JOLAT	جُلَّتْ
زن بیل ، این زن بیل بدون دسته است که معمولاً خرما درون آن می چینند و از صدف (برگ) درخت نخل ساخته می شود	JOLLAH	جُلّه
این اصطلاح در مواقعی که کسی در زمستان لباس زیادی تن خود یا بچه اش کرده باشد ادا می شود، آماده کاری شدن و جل بر روی حیوان گذاشتن نیز معنی می دهد	JOL POSH	جُل پوش
لباسهای تنت	JOLKOLET	جُل کُلِتْ
جُلّی است (پالان الاغ) که بر روی شانه یا پشت آن سوار است کنایه از مسئولیت و عواقب کار شخص خاصی است که متوجه کسی باشد حال آنکس چه تمایل به پذیرفتن این مسئولیت را داشته باشد چه تمایل نداشته باشد خواهی نخواهی این مسئولیت متوجه اوست		جُلّیه که مین مُلیه
دوقلو ، جُمْلون هم می گویند	JOMOLO	جُمْلو
تکان خورد ، جنبید	JOMES	جُمِسْ
جنباند	JOMNID	جُمْنید
جوانمرگ شده ، البته در مقام نفرین ادا می شود ولی بیشتر مواقع نیز به شوخی بعد از مشاهده کار بزرگی از کودکی این اصطلاح را بکار می برند	JONAMARGH VOBIDAH	جُونَمَرگ وُبیده
جوجه تیغی	JOLAH	جُولّه
پیراهن	JOMAH	جُومّه
لباس زنان لر	JOMAH GHER GHERI	جُومّه قِرْقِرِی
عموماً به معنای جانور می باشد ، به کرم شکم و معده (انگل) و به آدمهای ناهل نیز گفته می شود	JONEVAR	جُونَوَر
خوشگل ، زیبا	JOHON	جُهُون
حالتی عصبی ، جری یعنی کسی که از موضوعی بسیار عصبانی است	JER	جِر
صدای زمین خوردن سکه یا فلز	JERENGHESHT	جِرَنگِشْت
عصبانی مزاج ، جَرّو هم می گویند	JEROU	جِرّو

خشمگین	JERRI	جِری
چوب خشک ، به بدن کوفته و غیر منعطف نیز خشک جریت می گویند	JERIT	جِریّت
هم به نوعی درد در ناحیه کمر گفته می شود وهم به حبوبات دیرپز اطلاق می شود	JERIKAH	جِریکَه
چنجه (نوعی کباب گوشت که لابلائی گوشت از چربی دنبه استفاده می کنند)	JEZILAH	جِزیلَه
ژست ، قیافه گرفتن ، جست هم می گویند	JES	جِس
ژست نگیر ، قیافه نگیر	JEST NAGHER	جِسْت نَگِر
به کسیکه همیشه وبدون برنامه غذا می خورد می گویند جِغ داره البته به انگل هم اطلاق می شود که باعث گرسنه شدن شخص می شود و بعضی ها جِغ نیز می گویند	JEGH	جِغ
انگل ، جُغ نیز می گویند	JEGH	جِغ
حقه باز ، مودی ، متقلب ، معمولاً با پیشوند «جنسش» کارآیی دارد مثلاً فلونی جنسش جلیه یعنی فلانی حقه باز است	JELAB	جَلَب
صدای بهم خوردن مایعات، جلیق و لِق یل جلیق جلیق نیز می گویند	JELEGH JELEGH	جِلِغ جِلِغ
صدای تکان خوردن آب ، در مواقعی که فردی با کودکی به شوخی دعوا می کند و کشتی می گیرد می گویند بچه را اینقدر تکان نده صدی جلیق و لِقشه در آوردی	JELEGH O VELEGH	جِلِغ وِلِغ
لباس ، جل کُل هم می گویند	JELBAND	جَلَبَنَد
جنباند ، تکان داد، تکان شدید و پی در پی	JELJANID	جَلَجَنید
تکانش داد ، اوراتکان شدیدی داد ، اورا شدیداً جنباند	JELJANIDESH	جَلَجَنیدِش
جلیقه	JELISGHAH	جَلِیسَقَه
حرارت ، شدت ، تابش ، جنگ ظهر (اوج گرمای ظهر)	JENGH	جِنِغ
ازآلات کشاورزی ، وسیله ای با چنگالهای چوبی که روزهای بادی جهت جدا کردن جو یا گندم از کاه استفاده می شود.	JENGER	جِنِگِر
نوعی اسباب بازی که باتکان دادن آن صدایی خارج می شود که کودک در حال گریه رامتوجه خود می کند وساکت می شود.	JENG JENGO	جِنِگ جِنِگُو

چوبدستی ، گُرز ، چماق ، این کلمه از عربی وارد گویش ماشده است البته قسمتی از مردم ، از این کلمه استفاده می کنند و بیشتر لفظ کلمه چُماق کاربرد دارد	JENAYAH	جِنایَه
بدجنس ، بد رفتار ، بد کردار و حيله گر	JENSESH JELAB	جِنسِش جَلَب
به جهنم ، کنایه از اینکه کاری که نباید می شد ، شد	JEHANNAM	جِهَنَم
اسم عام لنج چوبی است که هر کدام از انواع آن بسته به نوع ساخت ، اسم خاص خود را دارد البته بعضی ها نیز بر این باورند که به لنج های بادبانی جهاز گفته می شود	JEHAZ	جِهاز
دو نوع گیاه از خانواده سیر ، جیک را که شبیه تره است مثل سبزی استفاده می کنند اما مَلو نوعی سبزی خودرو زمستانه هم خانواده سیر که با خرد کردن و چاشنی زدن، آن را بین خمیر قرار داده و نوعی نان محلی به نام «بلبل ملو» از آن درست می کنند(نوعی پیتزای محلی)	JIKAMALO	جِیک مَلُو
رختخواب	JA	جا
آرام باش ، فضولی نکن	JA BEGHERET	جایِگِرِت
به کسی که می خواهد به مراسم سوگواری برود یا برگشته گفته می شود	JA BAD NARI	جابدَنری
زاپاس ، اسپیر هم می گویند که البته از زبان انگلیسی وارد گویش ماشده است	JAPAS	جایِپاس
جای تو	JAT	جات
طویله	JAKHOR	جاخور
جای او	JASH	جاش
ژاکت	JAKAYT	جاکِیت
رختخواب ، جارختخوابی هم معنا می دهد	JAGHAH	جاگَه
جاگیر شدن ، مستقر شدن	JAGHER HOBIDAN	جاگِر هُوبیدَن
شیشه	JAM	جام
جای من	JAM	جام
ژاندارم	JANDAR	جاندار
ژاندارمِری	JANDARMARI	جاندارمِری
به جامانده	JAVAR	جاوار

جاوار تَشْ خَكِشْتَرِه	.	جای آتش خاکستر می ماند کنایه از اشخاصی که والدینی خوب و موجه داشته اند ولی فرزندان ناخلف و بد شده اند
جبرآباد	JABRABAD	از روستاهای توابع هنديجان می باشد
جن زشه	JEN ZASHEH	جن زده ، به کسیکه زیاد جنب و جوش دارد نیز گفته می شود
جو بُرون	JO BORON	زمان بریدن جو
جو بی هی	JO BI HI	جویی است در دریای ماهشهر
جو پرورش	JO PARVARESH	جویی است در دریای ماهشهر، دهانه جوی بی هی و جوی سیفی را جوی پرورش می گویند
جو جَوَک	JO JOVAK	آب راه باریک
جو سَتَوَری	JO SATOWRI	جویی است در دریای ماهشهر
جو سنگی	JO SANGI	جویی است در دریای ماهشهر
جو سیفی	JO SAYFI	جویی است در دریای ماهشهر
جو گندمی	JOW GHANDOMI	به مردان میانسالی که موهای سرشان تقریباً به یک نسبت سفید و سیاه هستند می گویند میلش جو گندُمیه یعنی موهای سرش سیاه و سفید است
جوِبُر	JOBOR	اصطلاحی در کشاورزی به معنی لایروبی (اعم از سبزی و گیاهانی که در جوی روئیده است یا گل ولای ته نشین شده) را جُوبر می گویند
جَوَجِیم	JOJIM	رواندازی بافته شده از پشم
جوشنیدن	JOSHANIDAN	جوشاندن
جوشس	JOSHES	جوشید
جوشیه	JOSHIYEH	تند مزاج است ، زود خشم و عصبانی است
جوغ	JOGH	جوی آب، البته دریافت قدیم شهر ، زمانی که از سیستم فاضلاب شهری خبری نبود ، فاضلاب منازل بوسیله لوله های ۶ و ۴ اینچ به جوی های آبی که شهرداری جدول کشی نموده بود می ریخت که به آن جویها ، جوغ میگفتند
جولَهَر	JOLAHAR	بافنده جاجیم و عبا بانخ ابریشمی
جومی پَرِپَرِوکی	JOMAY PARPAROKI	لباس چین دار
جون در کردن	JONA DAR KERDAN	جان سالم بدر بردن
جون جونی	JON JONI	خیلی صمیمی و عزیز

<p>به جان خودت قسم ، البته در مواقعی نیز برای رساندن عدم زود باوری شخص مستمع نیز ادا میشود مثلاً شخصی در مورد مسئله ای صحبت میکند که شنونده از کذب بودن آن مطلع است لذا در پایان صحبت های گوینده با این جمله « آه جون خوت توگفتی مَو هم باور کردُم» یعنی آره جان خودت توگفتی ومن باور کردم البته معنای اصطلاح تغییر نمی کند ولی خواستم عرض کنم که در چنین جملاتی نیز استفاده دارد</p>	JON KHOT	جون خوت
<p>جان به عزرائیل (علیه السلام) نیز نمی دهد کنایه از خسیس بودن است</p>	.	جون وَ أَجَلَم نِدِه
<p>از اصطلاحات کشاورزی ، دوعدد چوب است که برگردن الاغها یا گاوهایی که قرار است با آنها شخم بزنند قرار می گیرد</p>	JI BAND KHISH	جی بند خیش
<p>یقه ، گریبان</p>	JIT	جیت
<p>گریه ، گریه با صدای بلند</p>	JIRAH	جیره
<p>از روستاهای توابع هند یجان میباشد این روستا علیا و سفلی دارد</p>	JIRI	جیری
<p>جیغ</p>	JIGH	جیق
<p>سمبل نیرنگ و دغل بازی ، کمتر کسی از شرکت نفتی ها قدیم میباشد که کلمه جیکاک را در مواقعی که سیاست منفی از کسی ببیند و جمله مَهلی جیکاک (خیلی جیکاک) را بکار نبرده باشد اما بصورت خلاصه باید گفت ویلیام جیکاک سرهنگی انگلیسی تبار بود که نماد و سمبل نیرنگ بوده که بعلت مسلط بودن به زبان فارسی ، عربی و بختیاری ! از سادگی مردم قدیم سوء استفاده نمود و با عصایی که مجهز به پیلی الکتریکی بوده به هر کس ضربه ای می زد و شوک برقی باعث رعشه و لرزه در بدن آن بنده خدا می شد می گفت : توانسانی بد و منفوری ، وریش مصنوعی نسوز خود را به دفعات آتش می زد و چون مشتعل نمی شد دست آویز محکمی جهت حقانیت خود به مردم عوام دردست داشت و بعدها حتی عمامه مشکی نسوزی به سر می کرد و بعد از هر سخنرانی عمامه خود را در آتش می انداخت و سید واقعی بودن خود را با این مضمون که عمامه سید اصیل نمی سوزد ثابت میکرد، لذا روزه روزپایه خود را در بین مردم مذهبی و البته زود باور قدیم محکم و محکمتر می کرد و شعر معروفی از زبان این فرد دغل باز و مکار به گویش بختیاری مانده با این مضمون : تو که مهر علی مین دلیته ، نفت ملی سی چنّته ، البته بلحاظ ارتباط تنگاتنگ مردم شهر و منطقه ما با صنعت نفت این کلمه را آورده ام</p>	JIKAK	جیکاک

چینه دان مرغ ، جَلَقْدُون هم میگویند	JILAGHDON	جیلَقْدُون
درو	JILOM	جیلَم
دست زدن ، کف زدن ، چَپ هم می گویند	CHAPAK	چَپَک
بسته ، یک بسته ، به بسته ای نان و درمواردی نیز به بسته های اسکناس نیز گفته میشود	CHAPAH	چَپَه
له شده	CHAPAH	چَپَه
راه کج ، بیراهه	CHAPE RAH	چَپِ رَه
درهم ، قاطی و به دست خط خیلی زشت(بدخط) گفته می شود	CHAPE RIPAH	چَپِ رِیپَه
له شده و داغون	CHAPECHOL	چَپِچُول
واژگون شدن وسیله نقلیه، تصادفی که باعث واژگونی آن وسیله شود	CHAP KERD	چَپِ کِرَد
چپاندن ، له کردن و خراب کردن نیز معنی می دهد	CHPNIDAN	چَپَنیدَن
نوعی درو کردن که ساقه های گندم را بصورت چپ و راست در دست میگرفتند، چَپُ راس هم به معنای مشت های پی در پی در صورت کسی زدن است	CHAP RAS	چَپِ راس
چپ دست	CHAP KOL	چَپِ کُل
چرید	CHARD	چَرْد
دوچرخه ، به نوعی پرنده شکاری نیز گفته می شود	CHARKH	چَرخ
قرقره نخ	CHARKHAK	چَرخَک
چرخید	CHARKHES	چَرخِیس
الاغ سیاه	CHARMAH	چَرْمَه
چسبید	CHASBES	چَسبِیس
نوعی سربند و نام پارچه ای است که روی سر گذاشته می شود تا از سر، چشم و دهان افراد در برابر آفتاب و شن محافظت کند. سادات از رنگ های سیاه یا سبز و دیگر افراد (عوام) از رنگ های سفید خالی یا سفید و سیاه استفاده می کنند. همچنین ممکن است چفیه را روی سر نبندند و دور گردن بسته شود یا روی شانه قرار گیرد. کوفیه نیز گفته می شود و از گویش عربی وارد زبان ماشده است	CHAFIYAH	چَفیَه
صدای شکستن ، یابه صدایی که در اثر فشار دادن انگشتان دست و پا برای رفع خستگی به بدن وارد می کنند ، ایجاد می شود نیز چقه می گویند	CHAGHAH	چَقَه

دست زدن	CHAKOL	چَكَل
چانه، فک ، کچه هم می گویند	CHAKAH	چَكّه
چکاندن ، اما به معنی چکاندن ماشه تفنگ نیست بیشتر در مورد چشم زخم کاربرد دارد (اگر کسی را چشم بزنند می گویند : چکنیدش)	CHAKNIDAN	چکنیدن
دستهای چرب ، معمولاً بخشی از مناطق ، از این کلمه استفاده میکنند	CHALOM	چَلوم
زمین قابل کشت نزدیک رودخانه ، زمینی که در داخل پیچ رودخانه واقع شده	CHAM	چَم
از روستاهای توابع هندیجان می باشد	CHAM TANGH	چَم تَنگ
از روستاهای توابع هندیجان می باشد	CHAM TANGHO	چَم تَنگو
از روستاهای توابع هندیجان می باشد	CHAM KHARNO	چَم خَرنو
از روستاهای توابع هندیجان می باشد چم خلف عیسی و شهر زهره نام های دیگر این روستا میباشد	CHAM KHELAF	چَم خَلَف
از روستاهای توابع هندیجان چم رحمون هم می گویند	CHAM RAHMAN	چَم رحمان
از روستاهای توابع هندیجان میباشد که از سمت هندیجان جنوبی روبه قبله (غرب) و در مسیر آقئ میررحمان واقع شده است	CHAM SHOWBOUN	چَم شَوَبون
از روستاهای توابع هندیجان می باشد	CHAM KONAR	چَم کُنار
از روستاهای توابع هندیجان می باشد	CHAM KALGHAH	چَم گَلگه
از روستاهای توابع هندیجان می باشد	CHAM MORAD	چَم مراد
چند چند ؟	CHAN CHAN	چَن چَن
تیرچوبی ، معمولاً در ساخت و سازهای قدیم بجای تیر آهن استفاده می شد	CHANDAL	چَنَدَل
چهار دست و پاره رفتن	CHANGAPEL	چَنگَپِل
خبر ، شایعه	CHOW	چَو
شایعه کردن	CHOW ENDAKHTAN	چَو انداختن
چرب کردن ، مالش با مواد روغنی نیز معنی می دهد	CHOWR	چَوَر
چاووشی ، موقع بدرقه حاجی به سفر حج چاووشی خوانان ابیاتی رامی خوانند	CHOWSHI	چَوُوشی
تیکه چوب ریزی که در دست و پای انسان می رود	CHOT	چُت

بستن پای ماکیان به هم، که نتواند فرار کند، به کسی که آهسته راه برود نیز گفته میشود، مرغ یا خروسی که فضول باشند بوسیله تیکه بندی از وسط بدنش، دوپایش را بهم می بندند بنحوی که فقط قادر باشد راه برود و اگرخواست بدود پایش زیاد باز نمی شود و باعث میگردد زمین بخورد لذا رفته رفته فضولیش فروکش میکند و آرام میشود	CHODAR	چُدار
پرنده ای است حلال گوشت که جثه اش از گنجشک بزرگتر است و بسیار مضر، برای از بین بردن خوسه های سبز گندم	CHOR	چُر
سرازیر شدن مایعات، چیر هم می گویند	CHOR	چُر
محلّی که در آن توسط چند کارگر (معمولاً خانم) خرما هارا تمیز و بسته بندی می کنند	CHORDAGH	چُرداغ
ویار، چفتَر نیز می گویند	CHOFTOR	چُفتَر
ضربه به زانو	CHOFK	چُفک
بستن، قفل کردن	CHOFT Kerdan	چُفت کردن
عبایی بافته شده از پشم که بندی بر روی آن جهت تزئین آویزان شده، دوخت آن با عبای معمولی و عبای روحانیون متفاوت است	CHOGHAH	چُقه
چوب نیم سوخته، چوبی که برای سوختن خوب نیست و دود می کند	CHOLOS	چُوس
حجوم و وارد شدن غیر منتظره به داخل منزل یا جایی دیگر	CHOLNIDAN	چُنیدن
چغندر	CHONDOR	چُنْدَر
دوبهم زن	CHOSHOKHNAK	چُو شُخَنک
جویدن چوب، به زمان قحطی یا ایامی که کشاورزان هیچ نوع محصولی را در حال برداشت ندارند اطلاق می شود	CHO KOZON	چُو کُوزُون
چوبی، چوغی هم می گویند	CHOEE	چُوئی
چوب بست، داربست چوبی	CHO BAS	چُوْبَس
کائوچو، چوبی سبک برای بستن سربطری	CHOPAMBAH	چُوپَمَبَه
نوعی موتورسکلیت، در قدیم بلحاظ قوی بودن این موتورسکلیت هنگام قاچاق از آن استفاده می کردند	CHOPA	چُوپا
چرانید	CHORNID	چُوْرَنید

چوب سیگار، چوبی توخالی (البته منحصر به چوب نیست زیرا با فلزات مختلف نیز ساخته می شود) که به شکل‌های متفاوتی و عمدتاً تزئینی ساخته می شود و سیگاریها معتقدند که تاحدودی جرم و دود سیگار را به خود جذب می کند و وارد ریه انسان نمی شود ولی پزشکان صحت این مسئله را تأیید نکرده اند و گفته اند: عوارضی به مراتب بدتر در پی دارد زیرا جرم و رسوبات سیگارهای قبلی باعث جذب انواع میکرب هامیشود که توسط سیگارهای بعدی وارد ریه انسان میگردد	CHO SEG HAR	چوسِگار
تعجب کردن، چَع نیز می گویند	CHOE	چوع
غار ت شده، داغون	CHOL	چول
چای	CHOW HI	چوهی
کبریت، کبریت هم گفته می شود	CHEBRIT	چبریت
چی بود؟	CHEBI	چبی
کف زدن، دست زدن، چپک هم می گویند	CHEPAK	چپک
ازلحاظ صورت، زشت و یک چشم	CHEPAL	چپل
غار ت، تاراج، چاپیدن	CHEPAOW	چپو
چه مشکلی داری؟ چه اتفاقی برایت افتاده است، گاهی هم به طعنه یعنی وضعت خوب است (ازلحاظ مالی)	CHETE H	چته
برزنت، چادر	CHETRI	چتری
در قدیم بعد از ایمان خانم زانو، یکی از زن‌ها اورامشتمال می کرد که به این عمل چرق پروق می گفتند	CHERAGHO POROGH	چرق پروق
تیکه های چوب و هیزم برای سوختن	CHERO CHO	چر چو
صدازدن، بانگ	CHER	چر
سائیده شدن، خراش پوست	CHERVESAN	چروسن
سائیده شد، خراشیده شد، بصورت سطحی زخمی شدن	CHERVES	چروس
چرکو، کسیکه از لحاظ بهداشتی وضعیت درستی ندارد، البته قسمتی از مردم ماهشهر از این کلمه استفاده می کنند.	CHRGHO	چرقو
کثیف، چرکین	CHERKO	چرکو
سوراخ سوراخ، مُشَبک	CHESHMAH CHESHMAH	چشمه چشمه
چگونه	CHETAHR	چطهر
بز نر	CHEGHAL	چغل

ویار ، هوس زنان باردار	CHEFTER CHIDAN	چِفْتَر چیدن
چقدراین دست و آن دست می کنی (کنایه از تعلل کردن در انجام کاری)		چَقَه ای دَسْ او دَسْ ایکنی
چقدر ، چغده نیز می گویند	CHEGHDAH	چَغْدَه
آویزان شدن	CHELEB	چَلِب
صدای پا در درون کفش خیس یا صدای پا در زمین گل آلود	CHELEGH CHELEGH	چَلِقْ چَلِقْ
بغل ، زِرْ چَلْ (زیربغل)	CHEL	چَلْ
گیاهی است خوشبو ، دارای دانه هایی خوشبو و معطر، که جهت درمان سرماخوردگی و سینه درد نیز استفاده میشود	CHELCHELAHAH	چَلْچَلَاوَه
پارچه نخی سفید	CHELVORI	چَلْوَرِی
از روستاهای توابع هنديجان می باشد	CHEL MANI	چَل مَنی
سَنجاق ، وسیله ای گیره مانند از جنس طلا یا نقره است که به وسیله آن شیله (در حروف شین شرح داده شده است) را روی سر محکم نگه می دارد و برای زیبایی بیش تر در آن نگینی معمولاً فیروزه ای به کار می برند.	CHELAB	چَلاب
کوتوله ، مرد کوتاه قد	CHELMERDAK	چَلْمِرْدَک
چه نسبتی بامن دارد (از کسی سؤال می شود)	CHENOM EIYOBEBH	چَنَم اِیوَبَه
چه نسبتی بامن داری (از خود شخص سؤال می شود)	CHENOM EIYOBI	چَنَم اِیوَبِی
اینچنین	CHENO	چَنو
چه نسبتی باتو دارد؟	CHENE TONEH	چَن تَنَه
چه نسبتی بامن دارد (از کسی سؤال می شود)	CHENE MONEH	چَن مَنَه
چه نسبتی بامن داری (از خود شخص سؤال می شود)	CHENE MONI	چَن مَنی
چه نسبتی با او داری؟	CHENE VONI	چَن وُنِی
چه چیزی؟	CHENET	چَنِت
چه نسبتی باتو دارد؟	CHENET EIYOBEBH	چَنِت اِیوَبَه
چه چیزی کم دارد	CHENESH KAMEH	چَنِش کَمَه
چه نسبتی با او دارد؟	CHENESH EIYOBEBH	چَنِش اِیوَبَه
چه نسبتی با او داری؟	CHENESH EIYOBI	چَنِش اِیوَبِی
چه نسبتی بامن داری (از خود شخص سؤال می شود)	CHENEMI	چَنِمِی

اینچنین است	CHENENEH	چَنِه
چیہ ؟ ، ماجرا چیست ؟	CHENEH	چَنِه
چیستان ، چیست چیست؟	CHENH CHENEH	چَنِه چَنِه
وقتی رنگ نوک و چشم کبوتری یک رنگ باشد این اصطلاح عنوان می گردد	CHENGO CHESH	چَنگُ چِش
چه فایده ای دارد ، چه نتیجه ای دارد؟ درمقام ناامیدی استفاده می شود	CHEH FOYDAH	چه فُیْدَه
چی شده	CHEH VOBIDEH	چه وُبِیدِه
قیچی آرایش گوسفندان ! ، درموقع خاصی ازسال شروع به اصلاح پشم های گوسفندان می کنند بوسیله قیچی به نام چهره	CHEHREH	چِهْرِه
ماسه زار	CHITALON	چِیتَلون
مقدار کمی ماست به شیراضافه میکنند و طی فرآیندی شیربه ماست تبدیل می شود	CHITAH	چِیتَه
دهان ، این کلمه خیلی کم استفاده می شود	CHIL	چِیلُ
به منظور ترساندن بچه ازاین کلمه استفاده می کردند که مراد همان چینی هایی بودند که باکشتی های اقیانوس پیما به ایران وبنادر ماهشهر می آمدند، به آدم های زشت نیز اطلاق می شد	CHINOVI	چِینووی
چادر را به سرکرد ، آماده شد	CHADORAH SAR KERG	چادَرَه سَر کِرِد
توان بلند کردنش را نداره ، ازعهده اش بر نمی آید	CHARASH NITAREH	چارَش نِیتَرِه
چاره ای نمی کرد ، جوابگو نبود	CHAREH NIKEH	چارَه نِیکِه
توانایی جلوگیری از پُر خوری (شکمبارگی) راندارد کنایه از انسان شکمو	.	چارِی کُمِش نِیتَرِه
چرانیدن	CHARNIDAN	چار نِیدَن
چهارچوب ، محدوده ، قالب	CHARCHOW	چار چُو
چهارزانو ، نوعی نشستن (به طوریکه زانوها درراست وچپ قرار گرفته وپای راست زیر زانوی چپ وپای چپ زیر زانوی راست می رود)نهایت ادب و نزاکت	CHARZONI	چار زُونِی
چهار گوشه ، دورتا دور - چارمُدار نیز می گویند	CHAR MODOR	چار مُدُور
استارت ، روشن کردن ، برای وسایل موتوری مثل موتوردریایی ، لنج ، ماشین وموتورسکلیت	CHARLO	چار لُو

حریف الاغ همیشه پای بچه الاغ را می شکند، وقتی کسی تلافی ظلم واجحافی که بهش شده را سرکسی دیگر درمی آورد از این مثل استفاده می شود بعضی ها جَوْرَخَر نیتره ... (درحروف جیم شرح داده شده است) را بجای چارَیْ خَر نیتره آورده اند		چارَیْ خَر نیتره پَیْ کره خر ایشکنه
ناهار	CHAS	چاس
شکلات ، به احتمال قوی نام خارجی شکلاتی بوده که در بین عوام همه شکلاتها را چاکلیت می گفته اند مثل مارک تایید برروی پودر رختشویی یا کلنیکس برروی دستمال کاغذی و..	CHAKLIT	چاکلیت
چاله ها ، به لانه مورچه و موش و... نیز چال می گویند که با لام جمع بسته میشود	CHALAL	چالُلْ
منقل زمینی ، در زمین گودی حفر و هیزم درونش می ریختند و سپس آتش می زدند ، بعد از فروکش کردن آتش و دود، ظرف غذا یا کتری را روی آن می گذاشتند و استفاده می کردند	CHALAH	چاله
سوراخ مورچه	CHLE MOR	چالِ مور
پیچ مهره های بلند (میخ پیچ های بلند) در اندازه های متفاوت که جهت نگه داشتن «بیس» (درحروف ب شرح داده شده) به چوب های « شلمون » (درحروف شین شرح داده شده) بکار می رود	CHAVEIEH	چاویه
چراغها را خاموش کن	CHERAGHAL KOR KON	چراغَلْ کورکن
چراغ دستی	CHERAGH LAYT	چراغ لَیت
چسب مایع ، مثل چسب رازی	CHASB OHO	چسب اُ هُوْ
چوب خیزران	CHO KHAYZARON	چو خیزرون
چراندن	CHORNIDAN	چَوْرِنیدن
گونه ای گیاه خودرو که معمولاً لابلای نی ها و در تالاب و برکه ها می روید	CHOLAN	چَوْلان
چای کم رنگ	CHOHI NAZOK	چَوْهی نازک
مس چه بشکند چه صدای شکستن از آن بلند شود یعنی کسی که در معرض تهمت یا شایعه ای قرار گرفت (اگر چه صحت نداشته باشد) ولی آبروی آن شخص ریخته می شود، و در معرض کار انجام شده قرار گرفتن نیز معنا میدهد		چه مِس بشکِیه چه صداش بیای
مالدار	CHI DAR	چی دار

کائوچوئی نسبتاً بزرگ که اول و آخر تورماهیگیری می بندند که هم توررابالای آب نگه دارد وهم علامتی برای مشخص بودن مکان تورباشد ودر صیدماهی بصورت خیال استفاده می شود	CHIBAL	چیبال
چوپان	CHIPON	چیپون
ماسه بادی	CHIT	چیت
عمل نوک زدن مرغ به دانه یازمین	CHINAH	چینه
چیدن	CHINDAN	چیندن
قرص	HAB	حَب
صاف روبه بالا	HATAKI	حَتَکی
حجامت	HAJOMAT	حَجومت
حرفهای مادرته	HARFALE DAYTEH	حَرَفَلِ دَیْتِه
حرفهایی که می زنی	HARFALI KEH EIZANI	حَرَفَلِی که ایزنی
حسود	HASIT	حَسیت
جمعی از مردم ، مردم شریف	HAZRAT	حَضرات
یقه اش راگرفت	HAGHASHA GHERT	حَقَشَ گِرَت
یقه خودش را پاره کرد	HAGHAY KHOSH DERD	حَقَّی خُوشَه دِرَد
گریبان ، یقه	HAGHGHAH	حَقَّه
قرعه کشی	HAGHGHA	حَقَّا
حمله ور شد ، حمله کرد ، پرید به طرفش	HALM AVORD	حَلَم اُورَد
حلالیت طلبیدن ، معمولاً درسفرهایی معنوی نظیر سفر حج و سفر عتبات و قدیمترها حتی زیارت مشهدالرضا علیه السلام به بستگان ، دوستان و آشنایان سر می زدند واز آنها طلب حلالیت می کردند	HALAL BIDI	حلال بیدی
پای بند نبودن به دستورات شرعی ، مقید نبودن به رعایت حلال و حرام	.	حلال حروم نیکنه
خمیر ، ازاین کلمه بیشتر در روستا ها استفاده میشود	HAMIR	حَمیر
مایه خمیر	HAMIRAK	حَمیرک
حاجی ها	HOWJEYAL	حَوَجیل
باعجله	HOWLAKI	حَوَلکی
می فهمی ؟ ، متوجه میشوی؟ ، درک میکنی؟	HOLIT EIYOBEBH?	حَوَلیت ایوبه؟

بُحْبُوبَه ، درگیر و دار ، در آن حال ، مثلاً می گویند مین حَیْسُ بَیْسِ رِفْتِ وَاوَمَدِمَا ... یعنی همزمان بارت و آمدما	HAYSO BAYS	حَیْسُ بَیْس
حجله	HAYLAH	حَیْلَه
بر اثر - شدت	HAYVESHT	حَیْوِشْت
صید ماهی بوسیله تور که در این روش کل تور را در وسط آب دریا یا رودخانه رها می کنند و ماهیهایی که در عمق و روبه بالا شنا میکنند صید می شوند	HAYAL	حَیَالُ
ظرف آب از جنس گل رُس	HOBANAH	حُبَانَه
آش کارده ، نوعی سوپ مقوی	HORAH	حَرَه
این اصطلاح که شاید به معنی حسین حسین باشد در مواقعی که کسی از دست شخصی بسیار اذیت و کلافه شده ایراد میشود	HOSAY HOSAY	حُسَیْ حُسَیْ
محافظت	HOFAT	حُفَات
نام شخص ، مصغر حیدر	HOVAYDER	حَوَیْدِر
حاجی	HOWJI	حَوْجِی
طوبله ، حصاری که حیوانات در آن نگهداری می شوند	HOSHA	حَوْشَا
آوایی است که برای نگه داشتن الاغ استفاده می شود باین توضیح که hush در زبان انگلیسی به معنای ساکت ، آرام ، خاموش و صدادر نیارودن است وقتی این کلمه را با فاصله و ممتد تلفظ کنند این حیوان از حرکت باز می ایستد	HOUSH	حَوْش
محوطه	HOTEH	حَوْطَه
خانه ، منزل	HONAH	حَوْنَه
حساب و کتاب بجای خود برادری هم بجای خود بیا بنشین باهم حساب کنیم و وقتی شخصی در موقع تسویه حساب شروع به تعارف کند این ضرب المثل ایراد می گردد .	.	حِسَابِ حِسَابِ کُکَا برادر
چادر عربی زنان	HELEH	حِلَه
عباباف خودش عباندارد کنایه از اینکه هر کسی پیشه و حرفه ای دارد اگر در خانه خودش برای وسیله ای که استاد تعمیر آن است مشکلی پیش آید در تعمیر آن تعلل می کند	.	حِلَه بَفْ حِلَه نداره
همان حنا است که بعضی از مناطق با کسره حا تلفظ می کنند ، خیلی قدیمترها حِنْدَه یا حِنْدَه می گفتند	HENA	حِنَا

کنایه از روده دراز ، وراج و پرحرف و به آدم خونسرد و پرحوصله نیز میگویند البته نه از جنبه صبر ، بلکه از جنبه خونسرد بودن و بی تفاوتی	.	چِناش دِرَازِه
غذایی که نیاز به پختن ندارد و به سرعت آماده می شود نظیر ماست و خیار ، خیارو گوجه و پنیر و ...	HAZERI	حاضِرِی
کسی که از حالت عادی خارج می شود و بیشتر به کسانی که بیماری صرع دارند و حالت تشنج و سفتی عضلات به آنها دست میدهد حالتی می گویند	HALATI	حالتِی
ماجرا ، احوال	HALEKAT	حالِکات
حرف را بامعنا می زنند اگر خر نیستی بفهم ، درموردی که برای فهماندن اشتباه شخصی بصورت کنایه حرفی را می زنند و او متوجه نمی شود	.	حرف ایزنن به معنا آنه خری بفهما
حرفی را به عمه ام گفتم ، عمه ام به خاله ام گفت ، خاله ام هم به تمام مردم گفت (کنایه از اینکه اگر راز خود را برای یک نفر بازگو کردی ، رفته رفته در بین همه پخش و بر ملا میشود)	.	حرف گفتم و عامم ، عامم گفت و خالم ، خالم گفت و عالم
حرف خودت را آنجا بشنو که حرف همسایه ات را می گویند . به این منظور که اگر کسی غیبت شخصی را نزد تومی کند شاید غیبت تو را نیز در جایی دیگر بکنند	.	حرف ختّه اونجو بشنّف که حرف همساده ایگن
از روستاهای توابع هندیشان می باشد	HOSAYN ABAD	حسین آباد
حاجی ، مثلاً حوج علی که منظور حاجی علی میباشد	HOJ	حَوّج
متوجه اش کن ، توجیه کردن ، فهماندن	HOLISH KON	خَوّلیش کن
دعایی است و به معنای خانه ات آباد، دلت خوش	HONAT ODOON	حَوّنت اُودون
نفرینی است و به معنای خانه ات خراب ، خیر نبینی	NAH ODOON HONAT	حَوّنت نه اُودون
خونه همه دیوانه ، اگر از دویا چند نفر اعضای یک خانواده اعمالی غیر معقول سرزنند این جمله در موردشان اطلاق می شود	.	حَوّنه همه کَلو
صفت انسان مهمان نواز	HONAH DAR	حَوّنه دار
خانه خراب کن	HONAH VAR KAN	حَوّنه وَر کَن
نوعی نان شبیه به سامبوسه ، این نان با سبزی خودرویی به نام گت گتودرست می شود (نان کوچک شکم پر)	KHAPOLAK	خِپولک

بصورت مجزا به افرادی قوی هیكل اطلاق می شود که بیشتر از قدرت و نیروی بدنی و کمتر از فکر خود استفاده می کنند	KHARAKI	خَرَکی
الاغم را فروختم ، حالا دیگه نوبت فروختن گاوم میباشد ، کنایه از بدشانسی پشت سرهم میباشد		خَرَمَ فُرُخْتَم ايسو نُوبِيْ گاميه
خورد	KHARD	خَرْد
خوردنی ، خوراک ، غذا	KHARDANI	خَرْدَنِي
خورده است	KHARDEH	خَرْدِه
به طعنه به کسی گفته می شود که چیزی را بدون هیچ نتیجه ای از دست داده و مصرف کرده است یعنی خوردیش؟	KHARDISH	خَرْدِش
خرزهره ، نوعی درختچه باگلهایی صورتی و سفید	KHARZAHLAH	خَرَزَهْلَه
کسی که می تواند بخورد ، معمولاً به کودکی که از شیر بریده شده و غذا می خورد می گویند خَرَا هوبیده (یعنی غذا خور شده) و بصورت مجزا به کسی که خورد و خوراکش خوب است خَرَا می گویند	KHARA	خَرَا
ثروتمند ، متمول ، دارای پول زیاد	KHAR PIL	خَرِپِل
هزینه ، خرج دادن یعنی هزینه کردن در مراسمی ، غذا دادن	KHARJ	خَرَج
هزینه پرداخت کنند ، البته این اصطلاح بیشتر درولیمه دادن کاربرد دارد	KHARJA BEKASHEN	خَرَجِ بَكَشِين
ازلوازم و زیورآلات خانم ها ، قطعه ای زینتی از جنس طلا که به یک طرف بینی نوعروس وصل میشود	KHAZAMAH	خَرَامَه
هسته	KHSAH	خَسَه
نوعی بازی قدیمی و محلی است که ابزار آن هسته خرما و حفر چند گود(کال) کوچک در زمین است	KHASAH GALAK	خَسَه گَالَك
استخوان	KHAS	خَسْ
مادرزن و مادرشوهر	KHASSI	خَسِّي
به سبدي ساخته شده از صحف (پیش) یا همان برگ درخت نخل گفته میشود که البته آن سبد درموقعی که پراز خرما باشد، رتیلی ووقتی خالی است خَساف گفته می شود ، خَلَف خرما هم می گویند	KHASAF	خَسَاف

مادرشوهر می گوید چقدر غذایی خوره ، شوهرش می گوید چقدر غذا کم می خوری ، معادل یک بام ودوهوا		حَسِي اِيگِه چه پُر خَرِه ، ميره اِيگِه چه کم خَرِه
نوش جانش ، گوارای وجودش	KHASHE HALALESH	حَش حلالِش
خوش دست ، به وسیله نقلیه ای که هنگام رانندگی با آن ، راحت باشند	KHASH DAHS	حَش دَهس
ناز کشیدن	KHASHBASH	حَشَباش
خوش تر ، سر حال تر	KHASHTAR	حَشْتَر
نهایت خوشی و لذت ، خوش خوشان	KHASH KHASHAK	حَشْخَشْک
خرت و پرت و نخاله ، حَشْخَمام هم می گویند	KHASHKHOMAM	حَشْخَمام
خوبی، خوشی	KHASHI	حَشِي
خوشی اش را ، خوبی اش را	KHASHISHAH	حَشِيشَه
سازودهل زدن در مراسم عزاداری مخصوصاً عزاداری جوان ناکام	KATIR CHAP	حَطير چپ
خاکی کردن ، کنایه از جاده خاکی که زیاد در آن تردد می شود	KHAKALON	حَكَلون
گرد و خاکی	KHAKEKHOL	حَك خُل
خاک نرم	KHAKE NASHTAH	حَك نَشْتَه
آغشته به خاک ، خُل خُلِي یعنی آغشته به خاکستر	KHAKEKHOLI	حَك خُلِي
خاکستر	KHAKESHTAR	حَك شْتَر
خاک	KHAK	حَك
خم شو	KHALOW BOU	حَلو بو
خمش کن	KHALESH KON	حَلِش کُن
کج و معوج ، خمیده	KHALEH PLIT	حَلِه پَلِیت
کج	KHAL	حَل
کج شده	KHOL VOBIDEH	حَل وُوبِیدِه
دولا دولا راه رفتن ، خمیده راه رفتن ، دزدانه راه رفتن	KHALKHALAKONI	حَلْخَلْکونِي
خلوت	KHALFAT	حَلْفَت
النگو ، این کلمه خیلی کم استفاده می شود	KHALKAH	حَلْکَه
خروار	KHALVAR	حَلْوَار
بو کردن و گندزدن چیزی ، کپک نان و خراب شدن مواد غذایی	KHAMEKAH	حَمِکَه
کپک زده ، بوی بد گرفته و گندیدن مواد غذایی	KHAMBASAH	حَمْباسَه
خندیدم	KHANDESOM	حَنْدِيسَم

خندید	KHANDES	خَنْدِسْ
خندیدی؟	KHANDESI	خَنْدِسِی
مایه تمسخر	KHANDEZAR	خَنْدِه زار
به خواب نمی روم ، خواب نمی روم	KHOW NIBAROM	خَو نِبِرُم
خواب بددیدن ، کابوس	KHO VORVORO	خَو وَوَرُووَرُو
خوابت کرد ، البته به معنی گولت زد یا گمراهت کرده ام می باشد	KHOWT KERD	خَوْت کِرْد
خوابت نمیاد	KHOWT NIYAY	خَوْت نیای
بین خواب و بیداری	KHOU DEYORI	خَو دِیوَرِی
خارش ، خاراندن	KHORNIDAN	خَوْرِنِیْدَن
خوابید	KHOSID	خَوْسِیْد
خوابیده	KHOSIDEH	خَوْسِیْدِه
خوابش برد	KHOWSH BORD	خَوْش بُرْد
خوابش کرد ، البته به معنی گولش زد یا گمراهش کرده ام می باشد	KHOWSH KERD	خَوْش کِرْد
قالی ، فرش	KHOLIN	خَوْلِیْن
خوابم کرد ، البته به معنی گولم زد یا گمراهم کرده ام می باشد	KHOWM KERD	خَوْم کِرْد
خوابانیدم ، من را خواباند	KHOWNIDOM	خَوْنِیْدَم
خوابانیدت ، تو را خواباند	KHOWNIDET	خَوْنِیْدِت
خوابانیدش ، او را خواباند	KHOWNIDESH	خَوْنِیْدِش
خوابالو ، خواب آلود	KHOUVALOU	خَوُوْلُو
خواهر	KHAHAR	خَهَر
خواهرشوهر	KHAHAR MIRAH	خَهَر مِیْرَه
خیر ندیده (گونه ای فحش و نفرین)	KHAYR NAYDAH	خَیْر نَیْدِه
نی ، چوب نی	KHAYZAROUN	خَیْزَرُون
ریسمان نایلونی محکمی است برای ماهیگیری که باتوجه به نوع قلابی که قصد دارند به آن نصب کنند ضخامت های متفاوتی دارد که تا آنجائیکه بنده به خاطر دارم خَیْط ۴۰ و ۶۰ را برای صید ماهی شانک بر روی قلاب شانکی و ۱۲۰ تا ۲۰۰ را برای صید ماهیهایی نظیر هامور و سبیتی و سنگسر و... بر روی قلابهای بزرگتری نصب می کردیم	KHAYT	خَیْط
به سلامتی	KHAYRE KHASH	خَیْر خَشْ

از روستاهای توابع هنديجان می باشد که مخروبه شده است	KHAYT	خَیْط
خودت را تکان بده ، حرکتی بکن	KHOTA BOJOMN	خُتَ بَجْمَن
خود بخود ، عملی غیرارادی از کسی سرزدن	KHOTA KHOT	خُتَ خُوت
خودت هم ، خودت نیز	KHOTAM	خُتَم
خودت	KHOT	خُت
کسیکه ادعایش می شود و منم منم می کند به او می گویند خُت خُتک	KHOT KHOTAK	خُت خُتک
خودت رفتی ، خودت آمدی ، هیچکس به تونگفت خوش آمدی کنایه از افرادی که خودسرانه دست بکاری می زنند و نباید انتظار تشکر و حمایت از جانب دیگران ردا داشته باشند	.	خُت رَهْتی ، خُت اومی ، کسی نَگُ خَش اومی
مطابق دستور خدا می خواهی ، آنطور که خدا دستور داده می خواهی ، معمولاً کسیکه قصد دارد اقرار به بیان حقیقتی نماید از این اصطلاح استفاده می کند	KHODOEISHA EIKHI	خُدوئیش ایخی
خروپف	KHORAH	خَرَه
خورد و خمیر شدن ، آسیب جدی برداشتن، له و لورده شدن	KHORDE KHOMAM	خُرْدِ خُمَام
داغون ، خورد و خمیر	KHORDEBARD	خُرْدِ بَرْد
خودش هم ، خودش نیز	KHOSHAM	خُشَم
خودش را	KHOSHAH	خُشَه
خودش را راحت کرد ، خودش را رها کرد ، خودش را خلاص کرد	KHOSHAH VARAND	خُشَه وَرَند
خودبه خود ، سرخود ، کسی که خودسرانه کاری را بکند	KHOSHE KHOSH	خُشِ خُش
خرج پاهزینه ای را بصورت نقدی به کسی دادن مثلاً خرج و هزینه عروسی را بصورت نقدی به خانواده عروس دادن	KHOSKHAH	خُشکَه
ساده لوح ، عقب افتاده	KHOLE CHEL	خُلِ چَل
آتش زیر خاک	KHOL	خُل
چیزی را زیر زغال پختن	KHOL PAZ	خُلِ پَز
خود بخود ، عملی غیرارادی از کسی سرزدن	KHOMA KHOM	خُمِ خُوم
اصطلاحی رمانتیک به معنی خودم را گم کردم	KHOMA LOW KERDOM	خُمِ لَو کَرْدَم
متعلق به من ، دست پروده من ، درمواقع تحقیر کسی نیز بکار می رود	KHOMAKI	خُمکی
خودم هم ، خودم نیز	KHOMAM	خُمَم

خودم هستم	KHOMOM	خُمُم
پخمه ، بی عرضه	KHOMOL	خُمُول
خودم	KHOM	خُم
منم منم کردن ، معنی خودمانی هم می دهد ولی درمشاجرات اگر عنوان شد مهلی خُم خُمکی ایکنی یعنی زیاد منم منم می کنی !	KHOM KHOMAKI	خُم خُمکی
خودم بمیرم اما هوادارم نمیرد . درنشان دادن ارزش دوست خوب بکار میرود	.	خُم بمیرم ، هواخواهم نمیره
میله تیز فلزی بلندی است که بندی به آن وصل است وهنگام صید ماهی پله(سفره ماهی حلال) درگوش آنها رد می کنند ویکی یکی درون آن بند می روند که از دست صیاد لیز نخورند وبیفتد(خُماتَه نیز می گویند)	KHOMATAH	خُماتَه
پخمه	KHOMAMOW	خُمَامُو
چندین سال پیش ، قبل از ورود ایزوگام به بازار، مردم هرساله یادوسالی یکبار، خاک شیرین از صحرا می آوردند ، باکاه قاطی می کردند واین کاهگل را بصورت یک دایره ۴ متر در ۴ متر درست می کردند وبه آن آب می بستند تا چند روز ، سپس باپا درآن می گشتند تا خوب گل وکاه باهم قاطی شودبعد برروی پشت بام برده واندود میکردند	KHOMRAY SHOLI	خُمَری شلی
تخته ای است مدور(دایره) که نان را برروی آن پهن میکنند	KHONCHAK	خُنچک
خواند	KHOND	خُنْد
خواب	KHOW	خَو
هم به معنای خوب وقبول وتصدیق است وهم به معنای خواب میباشد	KHOW	خَو
خوابیدم	KHOSIDOM	خَوَسیدم
خوابیدی	KHOSIDI	خَوَسیدی
خوابیدن	KHOSIDAN	خَوَسیدن
خواب ، خوابیدن بیشتری به دنبال دارد ، دانه های حبوبات نیز آب رابه خود میکشند ، کنایه از پیامد امور میباشد	.	خَو خَو و اِکَشِه ، دُنْگَرُو اُو اِکَشِه
به دریای آرام گفته می شود ، به هوای آرام ومطبوع نیز اطلاق می شود خُوَار نیز می گویند	KHOVAHER	خُوَاهِر

خودت را بتکان ، هم به معنای تکاندن و تمیز کردن لباس به تن ، هم در مواقعی که جهت خرید وسیله ای یا چیزی از هرچه پس انداز داشته استفاده کند می گویند خُش تَکنید یعنی هر چه داشت و نداشت (پول) را خرج و مصرف کرد	KHOTA BETEKN	خُوتِ بَتَکن
خودتون	KHOTON	خُوتُون
خودتی از او ، کاربرد این اصطلاح که بیشتر جنبه تحریکی در دعوی فیزیکی دارد در مواقعی که شخصی دشمن خود یا کسی که یه خورده حساسی با او دارد را جایی تنها گیر بیاورد شخص ثالثی در جهت تحریک ، این اصطلاح را بکار میبرد البته کاربرد های دیگری با توجه به موقعیت و مکان دارد مثلاً موقع تعمیر یا ساخت چیزی در جهت تهییج شخصی که میخواهد کار کند از این اصطلاح استفاده می شود	KHOTI VASH	خُوتی وَش
پاره گداخته و سرخ شده آتش هیزم ، آتیش قرمز بدون شعله ذغال خورجین ، کسبه ای که بصورت جفتی باجنس پارچه ضخیم (برزنت) ساخته میشود جهت حمل جنس بر روی موتوسکلیت یادو چرخه استفاده میشود	KHORONG	خُورُنْگ
کوچک ، ریز	KHORJ	خُورْج
خودشان	KHORDELOU	خُورْدِلُو
خودمان	KHOSHON	خُوشُون
اعتراف کرد	KHOMON	خُومُون
جوجه مرغی که برای اولین بار بخواد تخم بگذارد	KHOH GHERT	خُهْ گِرْت
سبک ولوس	KHETAKE AVAL KHAYAH	خِتَکِ اولِ خایه
خدمت	KHECH	خِچْ
گلویش را گرفت ، یقه اش را گرفت ، بصورت مجزا تلفظ شدن یعنی غافلگیر یا گرفتار شد	KHEZMAT	خِذْمَت
چنگ زدن ، معمولاً در مورد نحوه چیدن انگور یا خارک یا دیگر میوه های خوشه ای، میگویند «خِرِتشِ کِردیم» یعنی اینکه بصورت دفعه ای تعداد زیادی از خوشه این میوه هارا چیدیم، یا کسی که حرف ناموزون می زند میگویند خِرْتِ کِرد که منظور همان خِرْتِ از نوع تمبک است که صدایی سوا ریتم آن ساز دارد	KHERESH GHERT	خِرِشْ گِرْت
	KHERET	خِرِتْ

<p>در تپه های اطراف روستاهای غوله و بزی جایی وجود دارد که بصورت طبیعی دارای غارهایی کم عمق میباشد و پیرمردهایی که سنشان خیلی بالا می رفته و بلحاظ هوشیاری در پائینترین سطح ممکن می رسیدند (خِرِفْ زَدَه) بنحوی که موجبات اذیت و آزار خانواده ها را فراهم می کردند و از طرفی هم نمی مردند!!!!!! آنها را بامقداری غذا در این غارها می گذاشتند تا یابوسيله درندگان یا به واسطه گرسنگی و تشنگی هلاک شوند البته شخصاً از هیچکس نشنیده ام که مثلاً با پدر بزرگ یا ابا جاداش این کار را کرده باشند ولی اطراف سد گتوند سوراخهایی شبیه به غار در وسط کوه ها درست کرده بودند که راهنمای کوهنوردی ما می گفت بخاطر کوچ دامداران، پیرمردان یا پیرزنانی که وبالشان بودند را در این سوراخها (غارها) بامقداری آب و غذا رها میکردند و می رفتند و تابرگشتشان صد درصد تلف شده بودند زیرا اگر آذوقه اشان تمام می شد نمی توانستند از این بلندی پائین بیایند به هر حال منطقه خِرِفْ خونه به این خاطر اسم گرفته است</p>	KHEREF KHONAH	خِرِفْ خونه
چنگ به صورت کسی زدن	KHERENJ	خِرِنج
گلو، گردن، یقه	KHER	خِرْ
آشغال، چیزهای به درد نخور	KHRKHEMAM	خِرْخِمَام
خرت و پرت و وسایل بی استفاده	KHERZEL PERZEL	خِرْزِلْ پِرْزِلْ
یقه ات رامی گیرد، خرخره ات رامیگیرد یا به گردنت می افتد	KHERETA EIGEREH	خِرْتْ ایْگِرِه
قوطی مچاله شده	KHESAFES	خِسْفِسْ
فاق شلوار	KHESHTAK	خِسْتَك
هم به دیوار یا ساختمانی که از خشت ساخته شده و هم به پیراهن یا لباسی که نقوش آن چهار گوشه (مربع مربع) باشد، گفته میشود در ضمن به این لباس ها چارخونه هم می گویند	KHESHTI	خِسْتِی
غافلگیرش کن	KHEFTESH KON	خِفْتِشْ کُنْ
گره ای که به طناب می زند	KHEFT	خِفْت
رسوا کننده، هُوْچی	KHELAGH	خِلْأَقْ
مخلوط، قاطی	KHELT	خِلْط
مخلوط گندم و جو، گندم نامرغوب	KHELTAK	خِلْطَك

انبارلنج ، درقسمت های زیرین لنج که یکی درسینه، دیگری درمیان وبعدی درتفر لنج قراردارد ونیز در جایی که موتورلنج واقع شده ، خن جداگانه ای مخصوص موتور تعبیه شده است که به همه آنها خن گفته می شود، البته درکشتی وقایق نیز به انبارها خن می گویند	KHEN	خن
شراره آتش	KHENJ	خنج
حنا ، ازاین کلمه کمتراستفاده می شود، خنده هم می گفتند	KHENDEH	خنده
محل قرارگرفتن پروانه پمپ آب کشاورزی که بعدازروشن شدن پمپ ، آب را ازرودخانه مکش می کند ونیز دراصطلاحات دریایی به پمپ تخلیه آب لنج که به کمک موتورلنج درهنگام روشن بودن کارمی کند ، گفته می شود خنزیره نیز میگویند	KHENJIRAH	خنزیره
شخم	KHISH	خیش
خون	KHIN	خین
خون لخته شده	KHIN GELENDEH	خین گلنده
کسی که قصد آزارو اذیت مردم راداشته باشد	KHARAH	خاره
خوب ، به معنای تائید کلام طرف مقابل که معمولاً باتکرار(خاب خاب) تلفظ می شود	KHAB	خاب
خرمای نارس وزرد	KHARAK	خارک
گیاه درمانی ، نوعی داروی گیاهی که درروستاهای اطراف ماهشهر وهندیجان می روید وبوته ای بسیار پرخار دارد که ازمیوه آن جهت درمان برخی ازبیماریهای دستگاه گوارش وتنگ نفس(آسم) استفاده می شود	KHARAK KAVIR	خارک گویر
خارید	KHARES	خارس
خارشتر ، همان خارشتر(خارشتر) است که اینگونه درگویش ما تلفظ می شود	KHARESHTER	خارشتر
گونه ای حشره ، که دهانش خرطومی شکل است وقدمی ها براین اعتقاد بودند که خارهای فرورفته درپایشان را این حشره بیرون می آورد!	KHAR PA DERAR	خارپا درار
قبرستان ، خهکسون هم می گویند	KHAKESON	خاکسون

خان می بخشد خانلی نمی بخشد ، گاهی اتفاق می افتد که از مقام بالاتر دستوری صادر می شود ولی بخش مربوطه صدور آن دستور را مقرون به صرفه ندانسته و اجرای آن را به مصلحت نمی داند در این مواقع می گویند خان ایبخشه	خان ایبخشه خانلی نیبخشه
به فروشنده ای که نتیجه کاسبی او یا سودی ندارد یا متحمل زیان می شود می گویند فلونی خایه خر خایه فروشه	.	خایه خر ، خایه فروش
نشخوار	KHAYESHT	خاپشت
املت	KHAYAH TEMATAH	خایه تماته
تخم مرغ و پیاز داغ	KHAYAH RIZAK	خایه ریزک
یعنی کجا به سلامتی؟ ، ها کجا؟	KHODA BERAT	خدا برات
دعایی است یعنی خدا تو را نگه دارد ، خدا حفظت کند	KHODA BEHLET	خدا بهلت
خداوند ، خردا دید که بهش شاخ نداد، کسیکه از لحاظ وضعیت جسمی یا موقعیت اجتماعی در جایگاه پائینی است ولی آدم بدسرشت و پلیدی است	.	خدا خره دید که شاخش ندا
خدای بالای سر شاهداست ، گونه ای قسم ، شاهد بودن خدا ، در بیان صحت و درستی کلام ، خدا بسر شاهده هم می گویند	KHODA SAR SHAHEDEH	خدا سر شاهده
خسته نباشی ، خدا قوت بدهد	KHODA GHOUVAT	خدا قووت
نفرینی است یعنی خدا تو را از روی زمین بردارد ، بمیری	KHODA NAHLET	خدا نهلت
در رابطه با زن و شوهری که خوشبختند و از هر لحاظ باهم در تفاهم و صمیمیت زندگی می کنند و از نظر اخلاقی شبیه بهم هستند یعنی هر دو خوش اخلاق هستند	.	خداتاهمببر نکنه همسر نیکنه
بعضی ها که کوله فکند و برای حل مسئله ای خیلی خود را متحمل زحمت می کنند این مثل در موردشان بکار می رود	.	خره ایارن تی بار یا باره ایبرن تی خر
الاغت راسوارشو و خرما بخور، یعنی کار به کار کسی نداشته باش و کار خودت را بکن	.	خرت برون دیری بخه
هنوز الاغ نخریده ولی افسارش را بسته است کنایه از کسانی که هنوز کاری نکرده اند ولی در ذهن خود مقدماتی را فراهم کرده و مدام صحبتش را پیش می کشد، خره نخریده آخورش بسه نیز میگویند	.	خره نخریده اوسارش بسه
خر پیرو افسار رنگی = کسیکه مناسب با سن و سالش لباس نپوشد	.	خر پیر و اوسار رنگی!

الغی است دورنگ که رنگ غالب آن خاکستری است و ناحیه زیر شکمش سفید رنگ است	KHARE CHARMAH	خر چرمه
الغ مایل به خاکستری	KHARE DIVAH	خر دیوه
نوعی الاغ است که مناسب است برای جفت گیری با سب که قاطر زائیده می شود	KHARE RAMAH	خر رمه
الغ سیاه رنگ	KHARE SOHRAH	خر سهره
الغ سفید رنگ	KHARE SOWZ	خر سوز
الغی خاکی رنگ کمی متمایل به قهوه ای روشن	KHARE GHAZAH	خر گزه
خری بجز خر کا جمال نیست ؟ ! کسیکه شیء یا وسیله کسی دیگر رابه اشتباه بردارد	.	خر نی غیر خر کا جمال
خریزه	KHARBIZEH	خریزه
الغ کوتوله	GHADI	خرگدی
خرمایی که تو خوردی هسته اش در جیب من است . قهار بودن فرد را میرساند و مطلع بودن به مکر و حيله طرف مقابلش یعنی من میدانم قصد و نیت تو در مورد این مسئله چیست	.	خرمایی که تو خوردی خسش من جیب منیه
هم نوعی بیماری است که صدای فرد بیمار تغییر میکند و هم به خروس جوان گفته میشود	KHOROSAK	خروسک
پرنده ای است حلال گوشت از خانواده مرغابی	KHEZAYRI SAR SOZ	خضیری سر سوز
رامشیر	KHALF ABAD	خلف آباد
قلقلک	KHANDAKHOLI	خندخولی
جویده	KHOEIDAH	خوئیده
حقت بود، خوب بلایی سرت اومد	KHOBET HOBID	خوبت هوبید
خوب می گویی ، حقیقت را می گویی	KHOB EIGHI	خوب ایگی
خوب نگاهش کن	KHOB SAYLESH KON	خوب سیلش کن
خودت	KHOT	خوت
به پیشرفتگی های آب دریا درون ساحل خور گفته می شود و توسط ماهیگیران و افرادی قدیمی نامگذاری شده اند	KHOR	خور
خوری که از وسط ماهشهر می گذرد و بلحاظ اینکه در ماهشهر تمام می شود بنام کور اسم گرفته ، خور کون نیز تلفظ می شود	KHOREKOR	خور کور
خوری است در دریای ماهشهر	KHOR BIHAD	خور بی حد

خوری است در دریای ماهشهر	KHOR TAYF KAR	خور تَیْف کار
خوری است در دریای ماهشهر	KHOR DARVISH	خور درویش
خوری است در دریای ماهشهر	KHOR SEJAHEDIN	خور سِجَاهِدین
خوری است در مسیر بندرصادراتی	KHORE SEMAYELI	خور سَمایلی
خوری است در دریای ماهشهر	KHOR SHE LENGAEE	خور سه لنگه ای
خوری است در دریای ماهشهر	KHOR SHOLI	خور شُلی
خوری است در مسیر بندرصادراتی	KHORE ASHIR	خور عَشیر
خوری است در دریای ماهشهر	KHOR ABDOL KARIMI	خور عبدالکریمی
خوری است در دریای ماهشهر	KHOR MAYOFI	خور مَیُوفی
خوری است در دریای ماهشهر	KHOR MORAYMOS	خور مَرِیْمُس
خوری نرسیده به اسکله غزاله	KHOR AHMAD SENAYT	خور احمد سَنِیْت
خوری در جوار جاده ای که منتهی می شود به پتروشیمی بندرامام	KHOREJAAFARI	خور جعفری
خوری است در دریای ماهشهر	KHOR GHABRE NOKHODA	خور قبر نُوخدا
از اول جاده هندیجان سمت راست راه خاکی وجود دارد که به این اسکله و خور می رسد	GHEZALEH	خور واسکله غِزاله
خودش	KHOSH	خُوش
خودم	KHOM	خُوم
یعنی توی خونه خودتون یه ته بندی بکن و بعد بیا اینجا ناهارت رابخور	.	خونِی خوتون مِلْگه مِلْگه کن بعد بیا اینجو چاسْتَه بِخَر
خیابان امام شمالی	KHEYBON JANGAL	خیابون جَنگَل
خیابان سعیدی! ، خیابان سرازیری نیز می گویند	KHEYABON SARAZIRI	خیابون سَرزیری
خیار سبز	KHIAR BALENG	خیار بالنگ
خیار چمبر	KHIAR TERAQ	خیار تَرک
هندوانه	KHEYAR SARD	خیار سرد
انواع خربزه	KHEYAR GARM	خیار گرم
هندوانه ابو جهل ، بسیار تلخ است	KHEYAR GORGO	خیار گُرگُو

به خوشحالی ، به سلامتی ، درموردی هم معنی طعنه زدن دارد مثلاً میگویند خیرِ خَشِ کَرْمَم بام بید = یعنی خیرِ خَش (اینجا طعنه میباشد) پسر هم همراهم بود	KHAYRE KHASH	خیرِ خَش
صلاح ، مصلحت	KHAIRIYAT	خیرِ یَت
هیزم	KHIZOM	خیزم
خیسانده شده	KHISANIDAH	خیسَنیده
سرتاپا تر (خیس) شدن	KHISE TELIS	خیسِ تَلیس
خیس خورد؟ ، خیسانده شد؟	KHISESAK	خیسِ سَک
خیس خورد ، خیسانده شد	KHISES	خیسِ س
گاو آهن ، الآن بصورت دیسک به تراکتور می بندند وزمین را شخم می زنند همان عملیات شخم زدن میباشد	KHISH	خیش
معادل (دیگی که برای من نجوشد میخوام سرسگ توش باشه)	.	خیشی که جوممه نیکنه نو چه ایئی رو چه اوتئی رو
خون	KHIN	خین
خونم به گردنت ، گونه ای التماس و تاحدودی نیز جنبه تهدیدی و گوشزد نسبت به پیامد کاری که می خواهد بکند	KHINOM NEHAT	خینم نهات
خونت	KHINET	خینت
خونت به گردنم ، تقریباً درجائی که کسی مسئولیت کاری رابخواهد بعهده بگیرد از این اصطلاح استفاده می کند	KHINET NEHAM	خینت نهام
خونش	KHINESH	خینش
خونش به گردن توست	KHINESH NEHATEH	خینش نهاته
خون آلود ، خونی	KHIN KHINI	خین خینی
خون ریزی ، به قربانی کردن نیز می گویند	KHIN RIZI	خین ریزی
خوش برخورد ، خونگرم ، باعاطفه ، بامهر و محبت	KHIN GHARM	خین گرم
خونین	KHINCHAL	خینچال
دیگر نمی دانم چکار بکنم	DA NOWNOM CHOBKONOM	دَ نَوْنَم چُبْکَنَم
گیج	DANG	دَ نَگ
قطب نما ، این وسیله کار GPS امروزه را انجام می داد	DAYRAH	دَ یرَه

از اوزان قدیم ، معادل شانزده کیلوگرم ، بعضی نقاط معادل هفده کیلوگرم نیز ذکر شده است	DAKHSIR	دَخَسیر
خواهر	DADI	دَدی
خواهرت	DADIT	دَدیت
خواهرم	DADIM	دَدیم
خواهرانت	DADI YALET	دَدی یَلت
خواهرش	DADISH	دَدیش
درب را قفل کن	DARA CHEFT KON	دَر چَفْت کُن
مرا بیرون کرد ، اخراجم کرد	DARESH KERD	دَرَم کَرَد
تورا بیرون کرد؟ ، اخراجت کرد؟	DARESH KERD	دَرِت کَرَد
اورا بیرون کرد ، اخراجش کرد	DARESH KERD	دَرِش کَرَد
پنجره ، دروچی نیز می گویند	DARBACHI	دَر بَچی
خارج شو ، بیابرون	DAR BEYO	دَر بیُو
به یک بسته ده تایی کبریت می گویند	DARZAN	دَر زَن
درگاه ، دروازه ، درب	DARGAH	دَر گَه
متلاشی ، ازهم پاشیده ، چیزی نزدیک به نابودی کامل	DARVO DAGHMOUN	دَر و دَاغْمُون
ظرف و ظروف	DARFO DOL	دَر فُ دُول
فوراً ، آنی	DAR JA	دَر جَا
نفرینی است مانند کوفت، زهرمار، مرض	DARD	دَر دُ
همه بیمار شدند ، همه مبتلا به بیماری شدند	DARD MENESHON VAS	دَر دُ مَنِشُون وَ سَ
دریدر ، آواره	DAR VA DAR	دَر و دَر
به دالان بزرگ و مسقفی که در ورودی منزل بنا می شد دروازه می گفتند	DARVAZAH	دَر وَا زَه
سرکار گذاشتن ، کسی رانبال نخودسیاه فرستادن	DASAK	دَس کُ
دسته‌هایش	DASALESH	دَس لِش
مجموعه ی کلیدها در یک حلقه یا بند، دسته کلید	DASAH KELIL	دَسَه کَلیل
دسته هاون	DASAH HAVON	دَسَه هَوُن
دست و صورتت رابشور(بشوی)	DASO RITA BESHOR	دَس ریت بِشور
یعنی در مراسم شادی(جشن عروسی) برای شما جبران کنم	.	دَس حَیَلت بَگَرُم
اورا لو داد، کاری کرد که اورا دستگیر کنند ، جای اورا نشان داد	DASESH DA	دَسِش دا

دستش کار می کند ، چشمش می ترسد ، شخصی که از مشاهده کاری وحشت می کندولی وقتی شروع بکار می کند می بیند خیلی زودتر از چیزی که فکرش را می کرد واز آن می ترسید به پایان رسید		دَسِشْ کارایکنه تیش ایتسه
درموقعی که برای شخصی چندگرفتاری باهم پیش میآید این مثل بکارمیروود		دَسِشْ مِنْ عرب عجم گیره
حداقل ، دست کم	DASEKAM	دَسِکَم
ناهمواری راه و جاده ، دست انداز	DASENDAZ	دَسِنْدَاز
دستها ، دست و پا	DAS PELENGH	دَسْ پِلَنگ
دست وپایت را	DAS PELENGHETA	دَسْ پِلَنگِت
دستکاری درچیزی یاکاری بدون آشنایی به آن	DAS PELGHONI	دَسْ پِلْغُونی
دستکاری ، خرابکاری هم معنی می دهد که اگر درغذا باشد که حال بهم زدن هم معنی می شود	DASPELGHENAK	دَسْ پِلْغِنَک
احوالپرسی ، دست دادن	DAS TEMANA	دَسْ تَمَنَا
شنا ، حرکت کرال درشنا	DAS MALAH	دَسْ مَلَحَه
دست بردار	DAS VARDA	دَسْ وَرَدَا
دستفروشی ، پيله وری	DASFOROSHI	دَسْفَرُوشی
دستکش	DASKASH	دَسْکَشْ
دستگیره	DASGERAK	دَسْگِرَکْ
ازاصطلاحات کشاورزی ، چوب دستگیره مانندی است که زیر تیغه وسیله شخم زن از نوع گاواهن (غیر مکانیکی) قرار میگیرد	DASGERAK	دَسْگِرَکْ
دستمزد ، حق الزحمه	DASMOZ	دَسْمُزْ
وضو	DAS NEMAZ	دَسْنِمَاز
ازروی عمد ، تعمداً، به عمد	DASSA	دَسَا
اصطلاحی است برای صید ماهی پله(سفره ماهی حلال)	DASESHKAN	دَسْ اِشْکَن
وضو بگیر بیا خودم را هم بخور ، معمولاً بچه ای که خیلی پرخور است وهرچه می خورد سیر نمی شود ، پدرومادارش این اصطلاح را به او می گویند		دَسْ نِمَازِ بَگِرِ بَیو خُمَمْ بِخَه
بادست به دنبال چیزی گشتن	DASPELO	دَسْپِلُو
دستکش ،پاک کردن برنج وحبوبات را نیز دسکش کردن می گویند	DASKASH	دَسْکَشْ

فروش اول کاسب، نخستین پول دریافتی کاسب ، البته این اصطلاح زیاد قدمت ندارد	DASHT	دَشْت
محلی در قایم باشک است که کسانی که قایم شده اند باید قبل از شخصی که دنبالش می گردد خودرابه این مکان برسانند و کلمه دقارابگویند	DAGHA	دَقَا
لرز	DAK	دَك
مشکلات عدیده ، خیلی زحمت کشیدن و سختی دیدن درزندگی	DEK ANDAR DEKA	دَك اندر دِکا
مدام ، پشت سر هم	DAGH	دِگ
دعوا و مرافعه	DALO KHAYJO	دَلُو خَیجُو
ظرف حلبی ، در قدیم به حلب ۱۸ کیلوئی روغن نباتی می گفتند	DALLAH	دَلَه
به باد	DAME BAD	دَمِ باد
جلوی درب ، جلوی درب منزل	DAME DAR	دَمِ دَر
درب دروازه را می شود بست اما جلوی زبان مردم را نمی شود گرفت ، اینجا روایتی به ذهنم آمد که خالی از لطف نیست بازگو کنم می گویند حضرت موسی (علیه السلام) در مسافرتی که به اتفاق برادرش حضرت هارون (علیه السلام) رفته بود، در آن سفر برادرش مرحوم شد و از دنیا رفت هنگام برگشتن، قومش (بنی اسرائیل) می گفتند که موسی بخاطر اینکه در حکومت شریکی نداشته باشد برادرش را کشته ، لذا این حرف خیلی برای حضرت موسی (علیه السلام) سنگین و غیر قابل تحمل بود از اینرو به خداوند عرض کرد پروردگارا با تمام زخم زبانهای قومم و بهانه هایشان مدارا کردم و کنار آمدم ولی این حرفشان خیلی بر روی من تأثیر گذاشته و اکنون از تومی خواهم که من را از زخم زبان مردم مصون کنی لذا خداوند فرمود ای موسی من این دعا را در مورد خودم هم مستجاب نکرده ام و من خدا هم مردم در مورد من به ناحق حرف می زنند بعضی ها برای من فرزند قائلند بعضی ها من را فقیر می دانند و خودشان را غنی ، بعضی برای خودشان فرزند پسر و برای من فرزند دختر قائلند و....		دَمِ دروازیه ایوبه ببندی اما دَمِ دُهون مردم نه

به دود ما رابست ، معمولاً وقتی ماشین یا موتورسکلیتی که بعلت نقص فنی ازگوزش دود غلیظ خارج می شود ومبادرت به سبقت می کند وسیله نقلیه ای که ازش سبقت می گیرند اگرشیشه ها یش پائین باشد می گویند دم دید دادمون ودرمواقعی که کسی پائین دست باد نشسته باشد وگس دیگری بالای باد آتش روشن کند ودود متصاعد شده بطرف آن شخص برود بازهم این اصطلاح رابکارمی برد	DAME DID DAEMON	دم دید دادمون
هو کردن ، رسوا کردن	DAME HO DADAN	دم هو دادن
حال وهوا ، تغییرات جوی ، روزهای اول تغییر فصل مثلاً می گویند دمشت هوا عوض هویدیه (ووبیده) و سردی ایخره = یعنی آب وهوا از گرمی افتاده ودرحال سرد شدن است (گرما آخرین زورهایش را می زند) دمشت هم میگویند	DAMESHT	دمشت
نوعی انبردست که نوک آن باریک و دراز است	DAM BOWRIK	دم بوریک
پوشاندن سروصورت بادستمال یاجفیه	DAMBOKAH	دمبوکه
نوعی اسلحه دست ساز قدیمی ، به اسلحه هایی که از ته لوله پر میشوند	DAMPOR	دمپر
دهانه کوچک پائین تنور	DAMLAH	دمله
نزدیک صبح ، دم دم صبح ، همزمان (موقع وهنگام) صبح	DAM DAMAKALE SOB	دم دمکال صب
باران بسیار شدید	DAM MASHKI	دم مشکی
دنده اش نرم ، یعنی حقش بود یا بعبارتی یعنی مجبوراست که این کاررا انجام دهد	DANDESH NARM	دندش نرم
حیران وآشفته ، سرگشته وگیج ، خوو دنگ یعنی گیج خواب وخواب سنگین	DANGH	دنگ
مقدمه چینی فراوان ، طول وتفصیل ، تشریفات زیاد ، این کلمه زیاد قدمت ندارد	DANGH O FANGH	دنگ وفنگ
سرگردانی ، مهلت ، وعده ومهلت دروغین دادن	DAVAL	دول
نوبت	DOW	دو
درگلوله بازی اگطرفی چندگلوله خودرامی باخت برای بارآخر نیز باید یک بار دیگر بازی کنند که اگربارآخر هم باخت، دیگه گلوله آخریش رانیز می داد ومی رفت	DOW AKHARI	دو آخری
بدو بدو ، دوان دوان	DOW DOWAKAN	دو دووکان

بشقاب	DOWRI	دَوُری
حواست به من هست؟ مواظبم هستی	DOWRIM	دَوُریم
درشلوغی به پا شده	DOW SHOLMAH	دَوُ شُلْمَه
پیرزن ، ازاین کلمه کمتر استفاده می شود	DOLO	دَوُ لُو
دایره بگیریم ، معمولاً برای انجام رقص های محلی مثل دستمال بازی ازاین اصطلاح استفاده می کردند ضمن اینکه بطور مجزا یعنی رقصیدن	DORAH BEGHERIM	دَوُره بَگیریم
دوراو را گرفتند ، یعنی تحت فشار و اجبار قراردادن کسی برای انجام کاری	DORESHA GHERTEN	دَوُرشَ گِرتن
تشک	DORSHAK	دَوُر شَک
دور و اطرافش ، پیرامونش	DORO MODORESH	دَوُر و مُدورِش
داروها ، درمان کردن	DORI DEVA	دَوُری دِوا
نوعی حلوا بوده که بعد از زایمان به زائو می دادند	DOWRI ZADANON	دَوُری زاد نون
تخته ای مورد استفاده دربنایی (داربست) ، البته ازاین تخته که هنگام پهلو گرفتن لنج ، یک سرش را بر روی اسکله و سردیگرش را بر روی دیواره لنج قرار میدهند و جهت رفتن از اسکله به درون لنج یا بالعکس ، یا از لنجی به لنج دیگر نیز استفاده میشود	DOW SHE	دَوُسه
عروس دریایی ، بعضی ها دلیل نیز می گویند	DOWL	دَوُل
صدقه سری ، مسبب انجام این کار ، مؤثر در شدن این کار ، به یمن وجود این شخص ، بخاطر وجود او ، به واسطه وجود او	DOWLATI	دَوُلْتی
عروسی ، ازاین کلمه بیشتر در روستا ها استفاده میشود	DAVATI	داوُ تی
نام شخص مصغر داوود	DOVOT	دَوَوُت
دوید	DOWES	دَوَوِس
دویدین	DOVESAN	دَوَوِسَن
دویدم	DOWESOM	دَوَوِسَم
دویدی	DOWESI	دَوَوِسی
سرانجام، آخر سر، آخر کاری	DAHSE AKHER	دَهْسِ اَخر
دست نخورده استفاده نشده	DAHS NAKHARDAH	دَهْسِ نَخَرْدَه
گونه ای علف محلی و خوردنی ، گرت و درشم نیز گفته می شود و خودرو است	DAHSHOM	دَهْشَم

مادر	DAY	دَی
بزله گو ، اصطلاحی است که در مورد کسی که زود در جواب هر موردی میتواند فی البداهه حرفی بزند گفته می شود	DAY KONDORO	دَی کُنْدُرُو
مادرها ، مادران	DAY YAL	دَی یَل
مادرت	DAYT	دَیْت
مادرتان	DAYTON	دَیْتُون
مادرته؟ ، مادرت هست؟	DAYTEH	دَیْتِه
نوعی خرما که خشک میشود و برای مدت‌ها قابل استفاده است	DAYRI	دَیْری
مادرش	DAYSH	دَیْش
مادرشان	DAYSHON	دَیْشُون
مادرشه؟ ، مادرش هست؟	DAY SHEH	دَیْشِه
مادرش گفت : مادر قربان چشمان بادامیت بشوم ، گفت مادر بادام می خواهم ، کنایه از بهانه گیری کودکان میباشد که هر چه برایشان تهیه کنی باز بهانه چیز دیگری را می گیرند	.	دَیْش گ دا کُربون تَیَل بایمیت ، گ دا بایم ایخُم
مادرم	DAYM	دَیْم
مادرمان	DAYMON	دَیْمُون
مادرمه ، مادرم هست	DAYMEH	دَیْمِه
دزد	DOZ	دُ ز
تورم غده بناگوش ، هر نوع غده ای که در جایی از بدن ظاهر شود و با چشم قابل رؤیت باشد	DOSHBOL	دُ شَبُل
دکان ، مغازه	DOKON	دُ کُون
سکوی جلوی اتاق	DOKONI	دُ کُونِی
دوبرابر ، البته بصورت طعنه ادا می شود دُگَلان نیز می گویند	DOGOLLAH	دُ گَلِه
دکمه ، دیگمه نیز می گویند	DIGMAH	دُ گَمِه
دانه هایی چرکی یا شبیه جوش (آکنه) که بر بدن و صورت می زند	DONG	دُ نَگ
حلیم بدون گوشت ، وبه حلیم نیم پخته نیز اطلاق می شود	DONGOROH	دُ نَگروه
دانه انار ، نار دنگ نیز می گویند	DONG ANAR	دُ نَگ انار
مشکوک ، تردید و دودلی	DOBEH SHAK	دُ بِه شَک
عمل دوشیدن شیر گاو و گوسفند	DOKHT	دُ خَت
شیرش را دوشیدم (شیر گاو ، گوسفند یابز)	DOKHTOMESH	دُ خَتْمِش

شیر (گاو یا گوسفند یا بز) رادوشیدی؟	DOKHTISH	دُختیش
خاک دور لانه مورچه	DORSAH	دُرسه
دزدان ، دزدها	DOZAL	دُزَل
دزدی ، سرقت	DOZI	دُزی
عملیات ازهم باز کردن و حلاجی پشم	DOSHKANIDAN	دُشکَنیدن
فحش ، دشنام	DOSHMON	دُشْمُون
فحش پیراهن کسی را سوراخ نمی کند(بیان اینکه فحش وناسزا هیچگونه آسیبی به کسی که مورد فحش قرار گرفته نمی رساند)		دُشْمُون جومِی کسِیه سیلا نیکنه
حاضر جوابی ، جواب دندان شکن	DOGHORMOCHI	دُغورْمُچی
بسته ای که بابرگ نخل به شکل رتیلی کوچک درست می کرد و حاوی مقداری خرما یا اعلا بود که به عنوان هدیه برای کسی می برند دُقلک نیز گفته می شود	DOGHLAH	دُقله
مغازه دار، دکان دار	DOKONDAR	دُکُوندار
دُم ، دیم هم می گویند	DOMB	دُمب
دنبال	DOMBAL	دُمبال
میوه نارس	DONGHOLO	دُنْگلو
کسانی که دانه ای(گل مژه) گوشه چشمشان در می آید بوسیله شخصی که به اصطلاح محلی می گویند بهره دارد بر روی هفت دانه گندم (بر روی هردانه گندم) یک بار سوره انشراح (الم نشرح لک صدرک ...) را می خواند و آن دانه های گندم را دراستکانی که تانصف از آب پاک وزلال پر شده است می اندازد بعد از آن شخصی که این مشکل را دارد مقداری از آب را می نوشد و بقیه را بر روی چشم گل مژه دار خود می مالد که فردای آن روز رفته رفته کمتر و در نهایت ناپدید می شود	DONGH BOR	دُنْگ بُر
دانه های ریز ریز دریدن ، آبله مرغان	DONG ANJIR	دُنْگ انجیر
دوغ	DOO	دُو
دوماً ، ثانیاً ، دویمندش هم می گویند	DOWOMANDESH	دُوْمَنْدِش
داروی قرمز ، معمولاً درمواقع سوختگی از این دارو که بصورت مایع قرمز رنگ رقیقی میباشد بر روی سوختگی می ریختند که در بهبودی و سوزش آن بسیار کارایی داشت ، پرمنگنات	DOWA SORKHO	دُوَا سُرْخُو

کمر بند چرمی	DOVAL	دُوَال
صحرا ، بیابان	DOHA	دُوَحَه
خواهر	DODO	دُوْدُو
خواهری ، وظایف مشخص یک خواهر در قبال خواهر دیگرش یا برادرش	DODOGHARI	دُوْدُوْغَرِی
دیشب	DOSH	دُوش
شیره خرما	DOSHO	دُوشُوْ
کمد	DOLAB	دُولاَب
تور ماهیگیری	DOOM	دُوم
پائین	DOMEN	دُومِن
پائینش	DOMENESH	دُومِنِش
داماد	DOMA	دُوما
مخلفات موجود در خورشت	DONGARAH	دُونگارَه
اورا بز نم ، بز نمش	DOHMESH	دُهمِش
چسبنده ، چسبناک شدن پوست بدن (مثلاً آغشته شدن پوست به مواد شیرین)	DEBEK	دِ بَک
زبر ، گس و به آدم بدگِل نیز اطلاق می شود	DEBR	دِ بَر
دو خواهر ، دِ دِ دِ هم می گویند، دو دُو دُو ، و دودِ دِ هم تلفظ می شود	DE DO DO	دِ دُو دُو
میانسال	DEKARAH	دِ کارَه
دلش رفته ، کسی را بیش از حد منتظر گذاشتن	DELESH SIVESEH	دِ لِش سیوَسِه
خم شدن اشیاء فلزی	DELOW	دِ لُو
خار اطراف خوشه گندم	DEHA	دِ هَه
گلی که بعد از آب سیل بجای ماند	DEHLAH	دِ هَلَه
دیگه ، دیگر	DEYAH	دِ یَه
بیدار	DEYAR	دِ یار
دبه روغنی رویی	DIGOL	دِ یگول
نه خوب نه بد ، دِ پِلِپلو هم می گویند	DEPALOU	دِ پِلو
دستم به دامنت به یاری ات سخت نیاز دارم	DEKHILET	دِ خِیلت

نوعی گیاه که حاشیه جویهای کشاورزی و رودخانه ها بر روی بوته ای پر خار می روید و بعد از جدا کردن از بوته که سعی می شود برگهای بدون خار و نرم آن را جدا کنند سپس آب پز، و میل میکنند	DERAH	دِرّه
وسیع، بی سروته، دِرَنَدَشْت هم تلفظ میشود	DERANDASH	دِرَنَدَش
دره ای است در کوها (تپه های) مقابل روستای بزی که در حال حاضر توسط دولت به سدی مبدل شده است که آب زیادی را در خود ذخیره میکند	SHOTORI DERAH	دِرّه شُتری
آرایش و رسیدن به سروصورت و لباس شیک پوشیدن	DERAIS	دِرَیسُ
درو کردن	DERAYN	دِرَین
درو کردم	DERAYNDOM	دِرَینْدَم
لباس ضخیم و بلند زنان در قدیم البته بعضی از مادران کنونی هنوز از این لباسها استفاده می کنند	DEREAH	دِرِعه
تاب خوردن، چرخش بی هدف	DEREVER	دِرِور
برمی گردد، دورمی زند	DER E KHAREH	دِرِ ایخِرِه
دور زد، برگشت	DER KHAH	دِرِ خه
گشتن، تاب خوردن و دورزدن	DER DADAN	دِرِ دادن
دریا	DERYAH	دِرِ یه
از روستاهای توابع هنديجان می باشد دِرِ یَهک هم تلفظ میشود	DERYAHAK	دِرِ یَهک
تاب بخور، دِرِ بَخِه هم تلفظ میشود	DER BEKHAR	دِرِ بَخَر
پاره	DERDAH	دِرِ ده
پاره اش کردی؟	DERDISH	دِرِ دِش
دربیاور	DERAR	دِرار
درازای رودخانه، یعنی در مسیر ساحل رودخانه حرکت کردن	DERAZ ROO	دِرارز رو
بشکه بزرگ	DERAM	دِررام
پاره شد	DERD	دِرْد
دربیا، بیا بیرون، خارج شو، پیاده شو	DEROW	دِرَو
درفش	DEROWSH	دِرَوَش

دارای دوخت مخصوصی است و به صورت لباس بلند و راحت که یکسره و تا مچ پا است و معمولاً به رنگ سفید می باشد و مردان آن را می پوشند. در دو نوع عراقی (یقهدار) و خلیجی یا اماراتی (بدون یقه) وجود دارد. واژگوش عربی وارد زبان ماشده است	DESHDASHAH	دَشْداشَه
نخ	DESHKAH	دَشْکَه
چرخ دنده عقبی که زنجیر روی آن سواری می شود	DESHLI	دِشْلِی
سلام برسان	DEA BERASON	دِعا بَرَسون
به ماه ربیع الثانی (ازماه های قمری) مردم قدیم دِعیدون می گفتند	DEEIDON	دِعیدون
درز ، شکاف	DEGHAZ	دِغَزْ
عقد خود را سرکسی خالی کردن	DEGHE DELI	دِغِی دِلی
بلغور جویاگندم	DEKALAH	دِکَلَه
هم به معنای می لرزید وهم به کسیکه در راه رفتن تعادل ندارد و دفعتهاً به سمتی متمایل می شود این اصطلاح استفاده می شود ، دِک ایزه هم میگویند	DEK EIKHAH	دِک اِیخَه
گونه ای صحبت کردن شبیه به زرگری با این تفاوت که در زرگری حرف ز بین حروف تلفظ می شود مثلاً برای گفتن سلام در زرگری سِرِلِزام گفته میشود ولی در دِگری حرف گ مابین حروف بکار می رود که سلام میشود سِگِلِگام	DEGHARI	دِگری
دیگه ، دیگر	DEGHAH	دِگَه
معمولاً به کسی که بد رانندگی می کند و ماشین یا موتورسکلیت را در دست اندازها و چاله چوله ها میزند سرنشینان که اذیت می شوند از این اصطلاح استفاده می کنند	DELO KOMEMONA OW KERDI	دِلْ کُمَمونْ اَوْ کِردِی
یعنی تحمل دیدن ندارم	DELOM BAR NIDEH	دِلْمْ بار نِیدَه
دلم گرفته ، دلم تنگ شده	DELOM BOH KERD	دِلْمْ بَهْ کِرد
دلم طاقت دیدن نداره ، نمی توانم نگاه کنم	DELAM BAR NIDEH SAYL KONOM	دِلْمْ بار نِیدَه سَیل کُنم
دوست دارم اورا ببینم ، دلم برایش پَر می زند	DELOM PER PER EIKONEH SISH	دِلْمْ پَر پَر اِیکنه سِیش

هم به معنای دلم آتش گرفته (معمولاً بیماری که سوزش معده دارد) و هم به معنای عطش و تشنگی شدید است و در مواقعی که دل آدم بواسطه ناراحتی و یا عدم انتظار کاری از کسی به درد می آید از این اصطلاح استفاده می کنند	DELOM TASH EIZANEH	دِلم تَش ایزَنه
دلم آرام نمی گیرد	DELOM JA NIGHEREH	دِلم جانِیگرِه
دلم قبول نمی کند، نمی توان بپذیرم	DELOM NIVARDAREH	دِلم نیوَر دَارِه
روی کمر خوابیدن	DELE BALA	دِلِ بالا
میلی به رفتن ندارم ، دل رفتن ندارم ، نمی خواهم بروم	DELE RAHTAN NADAROM	دِلِ رَهْتَن نَدَارُم
مطمئن باش ، خیالت راحت باشد، نگران نباش ، راحت باش	DELETA BENEH DELDON	دِلِت بِنِه دِلْدُون
دلت آب، این اصطلاح را بیشتر دختر بچه های کوچکی که والدینشان برایش اسباب بازی خریده اند و دوستش (رفیقش، همبازی اش) ندارد در جهت تفاخر (که از خصوصیات دختر بچه هاست) استفاده می کنند	DELET OW	دِلِت اُو
دلت خون باشد ، امیر هم بچه ات باشد ، وقتی مشکلی داشته باشی و شخص دیگری از فامیل یا نزدیکان مشکلی بر مشکلات تو بیفزاید این مثل بکار می رود	.	دِلِت خِین بُو ، اَمِیرو هَم بِچَت بُو
دوست دارد الاغش در میان دیگر الاغها صدایش به عرعر بلند باشد ، بدون داشتن توانایی می خواهد هم ردیف دیگران که تجربه و مهارت کافی در کاری را دارند ، باشد	.	دِلِش اِبِخِه خَرَش مِین خَرَل زَارِه بَدِه
صدای زنگ (زنگوله)	DELENGHO DELENGH	دِلِنِگُ دِلِنِگ
دلخوشی ، شادی	DELKHASHI	دِل خَشِی
شکاک ، حساس ، مردد بودن ، وسواس بودن	DELDOSHOWAKI	دِل دُوشُووُکِی
پرطاعت ، خونسرد، کسیکه در برابر ناملازمات و مرگ عزیزانش واکنش زیادی از خود نشان نمی دهد	DEL KOLOFT	دِل کُلُفَت
دل نمی گذارم ، یعنی دلم نمی آید ، دلم قبول نمی کند	DEL NINOM	دِل نِیْنِم
دل نمی گذارد ، یعنی دلش نمی آید ، دلش قبول نمی کند ، دل نمی کند	DEL NINEH	دِل نِیْنِه
دل نمی گذاری، یعنی دلت نمی آید ، دلت قبول نمی کند ، دل نمی کنی	DEL NINI	دِل نِیْنِی
دلت می خواست ، البته سریع تلفظ کردن این لغت باعث میشود که دلتیخاس نوشته شود	DELTI KHAS	دِلِت اِبِخاس

دردی که در ناحیه اطراف ناف شروع می شود و به اصطلاح محلی می گویند دلخیا رکش افتایه	DELKHEYARAK	دلخیا راک
دلخونی ، دردسر ، باعث آزار و اذیت	DELKHINI	دلخینی
دلش می خواست ، البته سریع تلفظ کردن این لغت باعث میشود که دلشیخاس نوشته شود	DELSHI KHAS	دلش ایخاس
خونسرد ، سهل انگار ، کسیکه در ناملايمات زندگی زیاد از خود واکنش (درخور مسئله بوجود آمده) نشان نمی دهد البته نه به معنای آرامش داشتن	DELGHOT	دلگت
حرفهایی که به دل نمی نشیند	DELMEGARI	دلمگری
حال بهم زن	DELMELESHT	دلملشت
دلَم می خواست ، البته سریع تلفظ کردن این لغت باعث میشود که دلَمیخاس نوشته شود	DELMİ KHAS	دلَم ایخاس
دلداری ، وعده امیدواری ، دعوت به آرامش	DELVADAHİ	دلوادهی
وسیع ، جا دار ، دلباز ، به خانه بزرگ و اینکه نورگیر ، و روبه آفتاب باشد گفته می شود	DELVAZ	دلواز
خمیده ، دلُو هم می گویند	DELLA	دلَا
جوراب ، قسمتی از مردم ماهشهر در قدیم از این کلمه استفاده می کردند	DELLAGH	دلَاغ
معادل مَثَل دل به دل راه دارد معنای جمله یعنی دل مقابل دل است	.	دل بِنی دِلِه
قلب نخل (به پیش یا صحف یا همان برگ) وسط نخل می گویند	DELE MOH	دل موح
خواستگاری	DELALAEI	دلآله ای
دلخواه ، عمدی	DEL BEKHOHI	دلِبِخُوْهی
مایه دلخوشی اندک، آن چه بی پایه ولی مایه ی خرسندی است، گول زنک	DELKHASHKONAK	دلخَشْکُنْک
به ماه جمادی الثانی (از ماه های قمری) گفته می شود	DEMOLIDOUN	دمولیدون
دندان	DENDON	دِنْدُون
سائیدن دندان به همدیگر به هنگام خشم یاد خواب ، دِنْدون گریچه هم میگویند	DENDON KOROCHAH	دِنْدُون گُروچَه

کسیکه دندان های نیش (جلویش) از حالت طبیعی کمی بزرگتر است که باعث شده لب هایش به راحتی به هم نرسد و بیشتر مواقع دهانش بهمین علت باز است	DENDONI	دِنْدُونِي
آویزان	DENDELOWIZ	دِنْدِلُووِيز
دندونی ، کسیکه دندانهای جلوش بزرگه	DENDON BOL	دِنْدُون بُل
پاشیدن وریزش مایعی از سوراخی ، در مورد عمل ادرار کردن کودک نیز اطلاق می شود	DENGANID	دِنْگنید
صدای برخورد دوفلز به هم	DENGHE DENGH	دِنْگِ دِنْگِ
دوایی گرم شبیه به شله که معمولاً زنان پس از زیمان میل می کنند	DENDONAK	دِنْدونَک
دندانش را درآورد ، دندانش را کشید	DENDONESHA KAND	دِنْدونِش کَند
دندان درد (دندان خراب) ، درمانش کشیدن است ، در مورد دست شستن از کاری است که دیگر ثمری ندارد		دِنْدون درد، دَرْمونِش کشیدَنِه
دندان ساب ، چوبی از درخت گردو بوده که با آن دندان ها راسفید میکردند	DENDON SA	دِنْدون سا
نوعی غذا که با دوغ ، برنج ، سیر و شوید درست می کنند (در ماهشهر)	DEVA	دِوا
وقتی بوسیله حرارت آتش بخوانند کره حیوانی را به روغن محلی (روغن خَش) تبدیل کنند رسوب ته مانده آن را (دِوا یا بُن دِوا می گویند) که بر روی ماست کیسه ای (دوبره) یا نان می مالند و میل می کنند و بسیار مقوی است (در هنديجان)	DEVA	دِوا
داروخانه ، قدیم ترها به بهداری (درمانگاه) وهم دواخونه می گفتند	DEVAKHONAH	دِواخونَه
اورا بز ، بز نش	DEHSH	دِهْش
از روستاهای توابع هنديجان می باشد این روستا بزرگ و کوچک دارد که بوسیله رودخانه زهره از هم جدا هستند و اولین سه راهی از سمت ماهشهر به طرف هنديجان به دهملابزرگ و دومین سه راهی (روستای چم خلف و روستای دریهک) در جاده هنديجان به سمت دهملابزرگ (کوچک) میرسد	DEHMOLA	دِهْملا
از روستاهای توابع هنديجان می باشد که بعد از هنديجان جنوبی در مسیر دیلم است	DEHNO	دِهْنو

دهان ، چیل هم به همین معنا است	DEHON	دِهون
دیگه آمدم ، بالاخره آمدم	DEYAH OMAM	دِیَه اومَم
دیگرتوان راه رفتن ندارم ، دیگرتوان انجام کارندارم	DEYAH PA NADAROM	دِیَه پا نِدارم
سرشناس ، معروف	DEYARAH	دِیاره
مادر، مامان ، وقتی کسی مادرش را صدا می زند	DA	دا
مدتی است به شوخی این جمله ادا می شود و در کلیپی نیز به شخصی چینی می گفتند که تلفظ کند یعنی مادر پسر برای چی توبود، ولی ریشه این اصطلاح برمیگردد به خانواده هایی که از خداوند طلب فرزند پسر می کنند و در بزرگی اگر بچه ناخلفی شد این نهیب را به خود می زنند که دا گرسی چنت بی	DA KOR SI CHENT BID	دا گُرسی چِنِت بید
مادر من نمی توانم چون مثل آدمهای قدیم نیستم ، کنایه از باتجربه بودن و از لحاظ جسمی قوی تر بودن مردم در زمان قدیم است.	.	دا مُو نیترَم ، نه آدمِ زیترَم
به دنیا آمد	DA VAS	دا وَس
داده بودم ، به من داده بود	DADA BIDOM	داده بیدم
فریاد می زدم ، داد می زدم	DAD EIZAM	داد ایزم
مادر بزرگ	DADA	دادا
دادوستد	DADO BESAT	دادوبست
قد وقواره ، قیافه ، ظاهر	DAR	دار
دم و دستگاه ، اسباب رفاه و آسایش	DARODOKON	دارُ دُکون
حواسم بهت است ، مواظبت هستم	DAREMET	دارمِت
هیكلش ، قیافه اش	DARESH	دارش
کاری را پر سر و صدا شروع کرده	.	دارُ دُکون نِهاده
دوباره ، دُوارته نیز می گویند	DARTAH	دارته
گرگُری خواندن و اذیت کردن	DAR DAR	داردار
مواظبش باش	DASHTAH BOSH	داشته بوش
مواظبم باش	DASHTAH BOM	داشته بوم
ازهم پاشیدن ، بشدت خراب شدن ، پریشان شدن	DAGHMON	داغْمون
مرغ بزرگ تخم گذار	DAYAGON	دایگون
دائم ، دائمی در گویش ما به معنای رسمی است	DAYOM	دایم

دختر جوهه گر گنم	.	کنایه از رشد و قد کشیدن سریع دختران است و رشد کند پسران ، جو رشدی به مراتب سریعتر از گندم دارد
درختی که بار ایده گاله ایخره	.	درختی که بار می دهد سنگ می خورد (کنایه از اینکه اگر کسی مطرح شود) مردم درباره او بعضاً حرف های خلاف واقع می زنند
دردِ خُمِ بارِ خُمِه دردِ پَنَم اومده ریش	.	در مواقعی که شخصی نگران کسی است و خودش نیز مشکلات زیادی دارد بصورت درد دل این جمله را ادا می کند یعنی مشکل و درد خودم بر روی دوشم سنگینی می کند درد و مشکل (این کس) هم اضافه آن شده است
درد ، خلواری ایی ، مِخال ایری	.	درد به خروار (یه دفعه ای و زیاد) می آید و به مثال (به تدریج و کم کم) می رود
دروازه	DARVAZAH	در منازل قدیمی چسبیده به درب ورودی منزل راهرویی درست می کردند که از دو طرف کمی از سطح زمین بلندتر ساخته میشد و تابستانها محل باصفایی برای پذیرایی از میهمان و چای خوردن بود
دس پلو	DAS PELO	جستجوی چیزی در تاریکی بادیست
دس نینو	DAS NABENO	اصطلاحاً در مورد کسی گفته میشود که فیس وافاده دارد
دل خین گنک	DEL KHIN KONAK	دل خون کردن کسی، شخصی که بسیار پيله و اذیت کننده باشد
دنیا چپ هوبیده	DONYA CHAP HOBIDEH	دنیا وارونه شده ، دنیا چپ و ووبیده هم می گویند
دُون	DOUN	مرحله ، موقع مشخص مثلاً می گویند دُون پَسین گایه بدوش یعنی هنگام (موقع مشخص) عصر گاورا بدوش
دو زونی	DO ZONI	نشستن شبیه به حالت تشهد در نماز را دوزونی می گویند
دوبره	DOBORAH	دوغ بریده شده ، بعد از اینکه دوغ را بر روی شعله می جوشند به محض جوش خوردن آن را از روی شعله برمی دارند ، می گذارند تا ببرد و در کیسه ای می گذارند تا آبش کامل برود که با مواد لبنی باقیمانده در کیسه (دوبره) کشک درست می کنند
دوس	DOS	دوست
دوس یاد ما گنه آ و یه گردو پیکی بووه	.	دوست به یاد ماباشد اگر به یک گردوی پوچ و بدون مغز باشد، به این معنی که هدف در هدیه دادن به یاد دوست خود بودن است نه نوع و میزان هدیه
دوسیر	DOSIR	از اوزان قدیم ، معادل چهار کیلوگرم
دوشلمه	DOSHELMAH	قندپهلوی ، در فارسی دیشلمه می گویند ، دُشلمه نیز تلفظ میشود

نوعی کبوترچاهی ، بین کبوتربازان ارزشی ندارد	DOSHI	دوشی
نشستن بر روی دوپا ، طوری که کف هر دو پا بر روی زمین باشد، چمباتمه	DOKORAE PA	دوگر پا
فوتبال خیابانی بامیله های کوچک	DOGOLKOSHO	دوگل کوشکو
گچساران ، دوگنزون نیز می گویند	DOGONBODON	دوگنبدون
پارچ آب ، این پارچ بوسیله چرم (پوست بزیمیش) ساخته می شود و بوسیله سه چوب بصورت مثلث در اطراف آن مهار میشود که از یکی از چوبها برای دسته آن استفاده می شود	DOL	دول
دامادت	DOMAT	دومات
دامادش	DOMASH	دوماش
دامادم	DOMAM	دومام
از اوزان قدیم ، معادل دو کیلوگرم	DONIMAY	دونیمی
پرنده ای است حلال گوشت که در کنار تالاب زندگی می کند و پره های آن متشکل از سه رنگ مشکی، قرمز و سفید است	DOVAY CHEREIZ	دووی چریز
دویدنشان	DOVESANESHOUN	دووسنیشون
پیداست ، دیده می شود به معنای بیدار هم میباشد	DEYAREH	دیاره
دود	DID	دید
مجلسی که در آن قلیان کشیده شود ، دود تریاک ، شیره ، سیگار، چپق و...	DID O DAM	دید و دم
دور ، هم به معنای مسافت طولانی است هم به معنی با تأخیر رسیدن است	DIR	دیر
دیر وزود	DIROZI	دیروزی
بلا از شما به دور باشد ، شما مبتلا نشوید، دور از جانت ، دیراً گوشی هم میگویند	DIR A GHOSHET	دیر آ گوشت
از دور ، دورادور	DIRADIR	دیرادیر
دیروقت ، دیر موقع	DIRMEJAL	دیرمجال
دیروز عصر	DIG PASIN	دیگ پسین
دیگی متوسط که لبه دارد و از پوتیل (پاتیل) کوچکتر و از دیگ معمولی بزرگتر است ، دیگبری هم می گویند	DIGHBAR	دیگبر
دم	DIM	دیم

دُم بریده کنایه از آدم زرنگ و ناقلا، بدجنس	DIM BORIDAH	دیم بُریده
مقتدر، پولدار، کسی که پشتیبان قوی دارد	DIM KOLOFT	دیم کُلفت
زدن ورقصدن، صدای دایره و دمبک (تمبک)، صدای بزن و بکوب	DIMBELE DIMBO	دیمبیلِ دیمبو
دانه های سیاه در اسفند، به دانه های سفیدش زاج یازاغ میگویند	DINESHT	دینشت
دنبال چه می گردی؟	DINDAY CHEH EIGHARDI	دیندئی چه ایگردی؟
دنبال	DINDAY	دیندئی
عقب، دیمدا هم می گویند	DINDA	دیندا
دنبالش	DINDASH	دینداهش
بعدی، بعدیت، دیمدوئیت نیز می گویند	DIDOEIT	دیندوئیت
یعنی غیر از من کسی که بتوانی کاری راناخواسته به او تحمیل کنی، ندیدی، زورت به من تنها رسید	.	دیوار کوتاهتر از منو نییدی
اصطلاحی در کشاورزی، یک ردیف کشت شده به وسیله خیش دستی	RAG	رَگ
چیدن خرما در ظرف و تزئین آن با حلواى رقیق	RANGINAK	رَنگینک
رفت	RAH	رَه
تمایل، نه رَی شیه یعنی تمایل ندارد	RAY	رَی
نام شخص، مصغر رجب	RAJOU	رَجُو
رختخواب	RAKHTEKHO	رَخْتِخُو
رقصید	RAGHSES	رَقَصِص
رگه‌پایش	RAGHALESH	رَگِش
بصورت مجزا یعنی اصل و نسب و به معنای نسبت فامیلی است، ریشه، خون، مثلاً می گویند رَگ ریشش و قَلونی ایرسِه	.	رَگ
باغیرت، تعصبی	RAGH DAR	رَگ دار
راه راه	RAGH RAGHI	رَگ رَگی
رگ به رگ شدن	RAG RI RAG	رَگ ری رَگ
از روستاهای توابع هنديجان می باشد که بعد از هنديجان جنوبی در مسیر دیلم است	RAGH SAFID	رَگ سفید
رگ نخاع	RAG MAZEH	رَگ مازَه

ماه رمضان ، بعضی ها هم رمَدون تلفظ می کردند	RAMAZON	رَمَظون
میوه گنارکوهی ، در آخر پائیز و نزدیک به زمستان میوه اش میرسد	RAMALIK	رَمَلِیک
تراشیدن ، رنده کردن	RANDAN	رَندَن
راه انداختن ، کارسازی کردن	ROW DADAN	رَوُ دادن
راه راه (به رنگ لباسهایی که خط خطی باشد) اطلاق می شود	RORIYI	رَوُ رَوُیی
حرکت کن	ROW KON	رَوُ کُن
راضی می شوی	ROZI EIYOBI	رَوُضی اِیوُبی
بدرقه ، روانه ، فرستادن	RONAH	رَوُنه
ردیف ، سطر ، در قدیم به سطر های نوشته شده یا مانده یک مشق (تکلیف) رَوُ می گفتند	ROW	رَوُ
روانه ات کنم ، تورا راهی کنم ، اجازه ات بدهم بروی	ROHIT KONOM	رَوُهیت کُنم
روانه اش کن ، او را راهی کن ، اجازه بده برود	ROHISH KON	رَوُهیش کُن
روانه ام کن ، مرا راهی کن ، اجازه بده بروم	ROHIM KON	رَوُهیم کُن
در مواقعی که بخواهند به مشاجره یا بحثی فیصله بدهند از این جمله استفاده می کنند یعنی راهت رابکش و برو	RAHTA BEKASH BERAH	رَهْت بَکش بِره
رفته ام ، وقتی کسی از ویژگی های شهری یا محلی (تفریحی ، زیارتی) صحبتی می کند و فرد مقابل آنجا رادیده باشد از این لغت استفاده می کند	RAHTOMEH	رَهْتُمِه
رفتند	RAHTEN	رَهْتِن
رفتی	RAHTI	رَهْتِی
رفتیم	RAHTIM	رَهْتِیم
رفته ایم	RAHTIMEH	رَهْتِیمِه
رفتید	RAHTIN	رَهْتِن
رفته اید	RAHTINEH	رَهْتِنِه
کسیکه از راه می رسد و مشغول کاری می شود ، تازه از سفری ، یاجایی رسیده و به کار دیگری پرداخته ، به محض رسیدن از راه ، مستقیم جایی رفتن یا کاری کردن	RAHVARAH	رَه وارَه
بیشتر معنای بیهوش شدن می دهد ، ولی در ارتباط با خواب و فوت هم کاربرد دارد	RAH OU DONYA	رَه او دُنیا

راهنا	RAH BELAD	رَه بَلَد
بصورت کنایه ای به کسی که خیلی پرحرف است و اگر شروع به صحبت کرد بسادگی دست بر نمی دارد اطلاق می شود البته صحبت های بی اساس و بعضاً غیبت کسی را کردن	.	رَه بَالِی مَمْبَر
رفت بیرون ، بیرون رفت	RAH DAR	رَه دَر
راه باز است جاده هم دراز ، در مواقعی که شخصی از بودن در جایی شکایت دارد	.	رَه واز جاده دَرِاز
هم به معنی شکافتن پارچه هم به کسیکه در اثر ترس وا برود گفته می شود، فروریختن هم معنا کرده اند	ROCHES	رُ چِس
لبه ، به لبه های نان نیز رخ نون می گویند	ROKH	رُ خ
ردیف ، صف ، بیشتر به ردیف های دندان اطلاق می شود	ROFK	رُ فک
مُشت ، مین یه رُنَجی یعنی به اندازه یک مشت	RONJ	رُ نَج
فراریش داد	ROWANDESH	رُ واندِش
راه باریک ، مسیری باریک در میان گل و لای بعد از باران ، رِچ هم میگویند	ROCH	رُ چ
درهم پیچیدن خیط ماهیگیری ، کاموا و پاهرنخ دیگری ولی بیشتر در مورد خیط ماهیگیری کاربرد دارد	ROCH	رُ چ
دنبال ، رَد پا	ROD	رُ د
تخم شپش	ROSHK	رُ شک
رشد	ROSHT	رُ شت
جارو کرده ، جاروشده	ROFTAH	رُ فته
صف بسته ، به ردیف	ROGHAT	رُ قات
چوبی که بعنوان حائل (جهت جلوگیری از شکستن) زیر شاخه سنگین شده درخت می گذارند	ROK	رُ ک
خرابش کرد	ROMNIDESH	رُ مَنیدِش
رودخانه	ROO	رُ و
روی ، فلز روی ، نوعی فلز است که بلحاظ سبکی در قدیم بیشتر ظروف از این جنس بودند	ROHI	رُ وحی
لیز ، در موردی که مثلاً کچلی یک نفر را باغراق بخواند اعلام کنند. میگویند سرش روق روقه	ROGH	رُ وق

آوارشد - خراب شد	ROHMES	رُهْمِسْ
لاستیک یا کش ، از اجزای تیرکمون هم میباشد	REBAN	رِبَنْ
میگو	REBYON	رِبْیُون
به سبدی ساخته شده از صفح (پیش) یا همان برگ درخت نخل گفته میشود که البته آن سبد درموقعی که خالی از خرماست خَساف و وقتی خرما درون آن گذاشتند رتیلی گفته می شود ، خِلف خرما هم می گویند	RETAYLI	رِتَیْلِی
اسهال گاو	REH	رِحْ
ریخت ، البته هم معنای ریزش دارد هم معنای ریخت و قیافه مثلاً درمقام انزجار از کسی می گویند نبوهه مین رِختته ، یعنی خیلی بدشکل و قیافه ای	REKHT	رِخْت
ریخته اند	REKHTENEH	رِخْتِنِه
ریخته	REKHTEH	رِخْتِه
خشک ، معمولاً به هوای خشک اطلاق می شود	REZG	رِزْگ
به خوشه خوشه هایی که در کنار هم خوشه اصلی (پنگ خارک) رادرست کرده است یه رِس خارک می گویند	RES	رِسْ
رزق	RESGH	رِسْق
جیره نقدی ، شامل بعضی اقلام مانند نخودولوبیا و آرد و... این کلمه از سری کلماتی است که از لغات انگلیسی وارد زبان ماه شده است و به محل توزیع آنرا رِشِن خونه میگفتند	RESHEN	رِشِنْ
تره شاهی	RESHD	رِشَاد
راضی ، مایل	REZA	رِضَا
رغبت ، تمایل	REGHBAT	رِقْبَتْ
سرحال ، سرپا ، به بیماری که بهبود پیدا کرده یا پیرمردوپیرزنی که سرحال و سرپاست و خودش کارهای خودش را انجام می دهد	REK	رِکْ
موریانه	REMIZ	رِمِیز
رینگ (طوق فلزی دایره ای شکل که لاستیک دوچرخه وموتورسکلیت روی آن سوار می شود)	RENGH	رِنْگ
به اندازه ، فیت ، مناسب ، رِنْگ رِنْگ یعنی مساوی و به اندازه	RENGH	رِنْگ
گندم و جوئی که باران نخورده و کمی رشد کرده است	RENGHAL	رِنْگَال

صورت	RI	ری
روی چشمم ، به چشم	RITAYAM	ری تَیَم
روسیاه شده ، آبرورفته ورسوا	REY SHE VOBIDAH	ری سِه وُبیده
روبرو ، رودر رو	RI VA RI	ری وَری
نانی محلی ، باخمیر و پیاز وادویه درست می شود . ری و زری هم میگویند	RI VAZIRI	ری وَزیری
عملیات رفع پارگی تور ماهیگیری	REYABAH	ریابَه
لخت ، بیشتر درمورد درآوردن پرهای پرنده ها استفاده می شود	RIT	ریت
صورتت ، صورت شما	REYT	ریت
رویت سیاه	RIT SEH	ریت سِه
ته ریش، ریش پروفوسوری	RISH BOZI	ریش بُزی
صورتش پرازچروک است ، کنایه از عبوس و بداخلاق	RISH KER	ریش کَر
میلگرد	RAT	رات
رازیانه ، گیاهی است دارویی، رُوْجونه هم می گویند	RAJONAH	راجونَه
براستی ، واقعی ، حقیقی	RASAKI	راسکی
بلندشو	RASAOWB	راسوَب
بلندشده	RASO BIDEH	راسُ بیده
مستقیم، صحیح، حقیقت، درست، راست و صاف هم معنا میدهد	RAS	راس
راست دست	RAS KOL	راس کُل
بلند نشوی ، نفرینی است ، راس نَهویی هم تلفظ می شود	RAS NAVOBI	راس نَووبی
کسی که خیلی ضعیف ، لاغر و مردنی شده است	RAGHE RIGH RAHTAH	راقی رِیق رَهته
کسی که بسیار لاغر و ضعیف شده	.	راقش رَهته ، ریقش مُنده
خلاف جهت و مسیر خود رانندگی کردن درایران و خیلی کشورهای دیگر مسیر رانندگی سمت راست است که اگر راننده ای در مسیر سمت چپ رانندگی کند اصطلاحاً می گویند رام سید رفته البته این کلمه از زبان انگلیسی وارد گویش ما شده است	RAM SAYD	رام سَید
رانندگی	RANANDAYI	رانندیی
از روستاهای توابع ماهشهر می باشد	RAHIM ABAD	رحیم آباد

رنگ و رویم راببین احوال دلم رانپرس . اشاره به قضاوت باطنی از روی شواهد ظاهری است معادل : رنگ رخساره خیر می دهد از سیر ضمیر	.	رنگِ ریمِ ببین، حالِ دلّمه نَپرس
رنگ در صورتش نماند ، کنایه از ترسیدن بیش از حد میباشد	.	رنگِ مینِ ریشِ نوّیساد
رامهرمز	ROMEZ	رُومِزُ
فرزند، از این کلمه بیشتر در مواقعی که حادثه ای برای فرزند کسی اتفاق بیفتد یا خدایی نکرده فوت کرده باشد استفاده میشود	ROD	رود
این اصطلاح به کودکانی که برای خودی نشان دادن در ماه رمضان به هر کس که می رسیدند می گفتند ماهم روزه ایم با کنایه و خنده ایراد می شد	ROZAY PA JOFNAEI	روزِیْ پا جُفنه ای
در روشنایی روز خود به خود سرسُم (این پایش در پای دیگرش گیر می کند یا به پستی بلندی های زمین برخورد می کند) باین وجود قصد دارد شب که شد برود برای دزدی ! ، کنایه از ناشی بودن و عدم مهارت و داشتن ادعای زیاد	.	روزِروشینِ خُوشه خُوش وَرگُلُوایخِرِه شو ایخِه برِی دُزی
انشاء الله برای شما هم اتفاق بیفتد معمولاً جواب کسی که از زیارت برگشته به جمله «زیارت قبول» میهمانانش میباشد	ROZYEH KHOT BOVEH	روزیه خُوتِ بو
روغن حیوانی ، روغن خومونی هم گفته می شود	ROGHAN KHASH	روغن خَشُ
نوعی گیاه با گل های زرد رنگ که ایام بهار در صحرا می روید	ROGHAN DOZAK	روغن دُزَک
روغن داغ از دستش چکه نمی کند در بیان نهایت خساست یکنفر، کلمه تُک ، که به معنی قطره ای در حال چکیدن میباشد را بعضی ها تَک تلفظ می کنند که هر دو در زبان ما جا افتاده است و فرقی با هم ندارند	.	روغن داغ و دَهسِش تُک نیگنه
پارچه زیر سنگ آسیاب دستی ، به آدم شلخته نیز گفته می شود	ROFAK ASAK	روفَک آسَک
از اصطلاحات کشاورزی ، دوعدد چوب که دَسگرک خیش روی آن سوار میشود و حکم دوستون نگهدارنده دَسگرک را دارد	RONAIE KHISH	رَوْنه خیش
روباه ، بعضی ها هم تورّه می گویند اما تورّه به اشتباه روباه خوانده می شود در اصل منظور از تورّه شغال است ولی در بین عموم، اگر قصد بازگو کردن داستانهای کلیله دمنه یا مثل های قدیمی را داشته باشند بجای رووه از تاته تورّه استفاده میکنند	ROVAH	رووه

بالا ، روی ، بالای ، مثل ری یخچال	RI	ری
صورت ، رُخ ، سیما ، مثل ری سه هوبیده	RI	ری
خواهش ، درخواست ، واسطه قراردادن، مثل سیم ری بزن تا وام بدیم	RI	ری
روبنده	RI BORGHAH	ری بُرْقه
به مناسبتی صورت یکدیگر را بوسیدن	RI BOSI	ری بُوسی
موادی مثل نخود ، لوبیا ، برنج ، تخمه و... وقتی می خواهند از بالای این مواد دانه درشتها را جمع کنند (جداکنند) میگویند ری پلو کُنیش	RIPELOU	ری پلو
برروی چشمانم ، به چشم	RI TEYALOM	ری تیلَم
رو دروآسی ، رودربایستی	RI DARVOSI	ری دَرُووسی
سنگینی معده	RI DEL	ری دِل
به درخواست کسی جواب مثبت دادن	RI KASIYAH GERTAN	ری کَسِیه گِرْتَن
خواهش نکن ، روزن	RI NAZAN	ری نَزَن
درخواستت را قبول نمی کند ، خواهشت رانمی پذیرد	RITA NIGHEREH	ریت نیگرِه
پَرکنده ، لخت ، عریان ، بی پوشش	RIT	ریت
رویت می شود؟، خجالت نمیکشی، ریت ایوْبه هم می گویند	RIT HI	ریت هی
ریخت ، ریختن ، ریزس هم می گویند	RISES	ریسِس
درخواستش را قبول نمی کند ، خواهشش را نمی پذیرد	RISHA NIGHEREH	ریش نیگرِه
درخواستم را قبول کن ، خواهشم را بپذیر	RIMA BEGHER	ریم بگر
درخواستم را قبول نکرد ، خواهشم را نپذیرفت	RIMA NAGHERT	ریم نگرْت
هم به معنی صورتمان می باشد وهم به معنی پوشاندن بدن با پتو یا امثال آن، مثلاً ریمون با پتو بگیریم (رویمان را بپتو بگیریم)	RIMON	ریمون
زدش	ZASH	زَش
کوفت ، درموردی که بخواهند کسی را سرکوفت بزنند استفاده میشود	ZAGHNABOT	زَقْنَبوت
زنها ، زَنگل نیز می گویند	ZANAL	زَنَل
مصغر زن هولو یعنی زن دایی	ZANOLO	زَنولو
گاه گل بالای ساختمان	ZANBAK	زَنبک
زنجیر	ZANJIL	زَنجیل
زنگوله	ZANGOLAK	زَنگَلک
زنگ ، زنگوله	ZANGOL	زَنگَل
نوعی علف هرز شبیه به خوشه گندم	ZANGOL GIYAH	زَنگَل گیاه

زهره ، جرأت	ZAHLAH	زَهْلَه
خارج شده ، بیرون رفته	ZADEH DAR	زَدِه دَر
تقلید ، ادا ، تمسخر	ZARB	زَرَب
یرقان ، زردی	ZARDEYON	زَرْدِيُون
ضعف ، زاف هم می گویند که به همین معنا است	ZAF	زَف
قناعت	ZAFT	زَفْت
از روستاهای توابع هنديجان می باشد که بعد از هنديجان جنوبی در مسير ديلم است	ZALLAGHI	زَلَّغِي
زنبیل	ZAMBIL	زَمْبِيل
زمینها	ZAMINAL	زَمِينَل
آن زن	ZANAKO	زَنَكُو
زعفران	ZAHFAROUN	زَهْفَرُون
جرأت نمی کند	ZAHLAH NIKONEH	زَهْلَه نِيكِنِه
ترسید	ZAHLASH RAH	زَهْلَش رَه
ترسیدم	ZAHLAM RAH	زَهْلَم رَه
زدی ؟	ZAY	زَي
الاغ سفید	ZOBAYRI	زُبَيْرِي
لجاجت ، لج ، زُت بسه یعنی لج کرده زُت بسه هم می گویند	ZOT	زُت
جرزدن ، دبه در آوردن	ZOGHOLI	زُغْلِي
تاریک ، تاریکی ، سیاهی	ZOLOMAT	زُلْمَات
مصغر زبان بسته	ZOMBASAH	زُمْبَسَه
به فرآیند تولید روغن حیوانی (روغن خَش یا روغن خومونی) زُود گرفتن گفته میشود که ابتدا ماست رادوغ کرده و کره آن را بوسیله مشک (مَشَكِدُو) استخراج ، و در چند مرحله که مقدار قابل توجهی کره جمع شود ، با مقداری زردچوبه و آرد بوداده ، و کمی نمک ، بر روی حرارت و شعله ملایم آتش قرار میدهند تا بصورت کاملاً مایع شود سپس آن را از صافی میگذرانند و رسوباتی که از صافی رد نمی شود را بُن دِوا (در حروف دال شرح داده شده) می گویند که بسیار خوشمزه و مقوی است و بوسیله مالیدن بر روی نان میل می شود و روغنی که از صافی رد شده ، بعد از گذشت زمانی کوتاه منجمد میشود که هم اکنون در ظروف شیشه ای و در قدیم درون ظروف سفالی نگهداری میکردند که به آن روغن خَش یا روغن خومونی گفته میشود	ZOUD	زُود

زانو	ZONI	زُونی
استراحت	ZEMANDI	زِ مَندی
هم به معنای چشیدم و هم به معنای قبول کردم ، گفتم و به زبان آوردم	ZEBON ZADOM	زِبون زَدَم
شفاهی	ZEBONI	زِبونی
وقت بین صبح و ظهر	ZEHA	زِ حَه
زرنگ ، باهوش	ZERENGH	زِرِ نَگ
زیری ، پائینی	ZERI	زِرِی
زیر	ZER	زِرْ
از زبان کسی حرف کشیدن	ZER PA KASHAKI	زِرْ پَا کَشَکی
با زیرکی ، حرفی یا موضوعی را از شخصی بدست آوردن	ZER PA KASHI	زِرْ پَا کَشِی
زیر پانشتن به این معنی که کسی را وادار به انجام کاری کند که منظور ایجاد اختلاف بین دوشخص یا گروه میباشد	ZER PA NESHINI	زِرْ پَا نَشِینی
چیزی زیر تکیه ات است ؟	ZER TEKITEH?	زِرْ تَکِیتِه ؟
زیر تکیه اش می باشد	ZER TEKISHEH	زِرْ تَکِیشِه
زیر تکیه گاه من است	ZER TEKIMEH	زِرْ تَکِیمِه
شلوار راحتی ، پیژامه	ZER SHALVORI	زِرْ شَلوَرِی
زیر گل ، به جهنم	ZER GEL	زِرْ گِلْ
زیررو کردن	ZERVORI	زِرْ وُورِی
مخفی کاری ، زیر زیرکی	ZER JOLAKI	زِرْ جَلَکی
زیرزیرکی ، مخفیانه	ZERZERAKI	زِرْ زِرَکی
اگر بعد از زایمان زن زائو کاسه دوری زادتون (نوعی حلوا که بعد از زایمان به زائو می دهند) را به او می دادند که بخورد و اگر در آن مکان زنی نازا ، وجود داشت ، باقیمانده آن حلوا را به نیت بچه دار شدن آن زن نازا به او می دادند تا بخورد و بعضاً نیز چون اعتقاد داشتند نتیجه می گرفتند	ZER POZI	زِرْ پوزِی
غذا و نانی که زیر خاکستر داغ می گذاشتند تا پخته شود	ZERKHOLI	زِرْ خَلِی
قطعه زمینی که دیوار یا پرچینی دور تا دور آن کشیده اند ، جالیز ، حصار	ZERIBAH	زِرِ بَه

تندی و تیزی بوی ماهی کلمه ای در بیان بوی خاص ماهی در مقابل اصطلاح فارسی رایج (بوی زهم گوشت) که ناخوشی بوی گوشت را میرساند زفر نیز برای ماهی کاربرد دارد	ZEFR	زَفْر
زولبیا	ZELAIBI	زَلِیبِی
زرنگ ، سرحال	ZELO PEL	زَلُ پِلُ
نوعی گیاه خاردار ، وسط آن خوردنی است و به خشک شده آن خارزرد گفته می شود	ZEL	زَلُ
چالاک ، زرنگ	ZELL	زَلِّ
به سایبانی که در شناورهای دریایی جهت حفاظت از باران یا آفتاب نصب میکنند زلال گفته می شود	ZELAL	زِلَال
خسته	ZEMAND	زِمَنْد
زندگی	ZENDAY	زَنْدَی
خام ، نپخته	ZENDAH	زَنْدَه
خام خام آن را خورد ، نپخته آن را خورد	ZENDAH ZENDAH KHARDESH	زَنْدَه زَنْدَه خَرْدِش
تمام زندگی ما ، زندگیمان	ZENDAYIMON	زَنْدَیْمُون
زندگان	ZENDEYAL	زَنْدِیَلُ
زنده بودن تو و مردن من، کاربرد این مثل در مواقعی است که شخصی کاری را انجام می دهد و آن کار عواقب خوبی ندارد اما اصلاً موعظه پذیر نیست لذا شخص موعظه گر از روی دلسوزی و هشدار این مثل را بکار می برد که در آینده متوجه می شوی که چه اشتباهی مرتکب شده ای	.	زَنْدِی تو و مُرْدِی مو
از افراد تازه به دوران رسیده قرض مکن ، اگر قرض کردی خرج نکن زیرا امکان دارد خیلی سریع مطالبه پول تازه قرض داده اش را بکنند	.	زَنْوُ کِسَه قرض مَکُ ، قرض کِردی ، خرج مَکُ
زائید	ZAD	زاد
کوتاه شده زایر ، زیارت رفته ، مثل زارسلطان	ZAR	زار
جن زدگی ، حالتی شبیه تشنج که طبق باور واعتقاد قدیمی ها جن یا موجودات دیگری مسبب این حالت شده اند و مزرتی به شخص دارای زار می گویند	ZAR	زار
بانگ الاغ	ZARAH	زارَه

خیلی تُرش ، بیان تُرش و تیز چیزی خوردنی	ZAGH	زاغ
اسفند	ZAGHO GHOSHAR	زاغُ قُشار
زحمت بیهوده می کشد	ZAHMATE VEL EIKASHEH	زحمت ول ایکشه
البته کاربرد این مثل در مورد دختر خودی است یعنی دختر زشت خودی بهتر از دختر قشنگ مردم است ریشه این مثل برمی گردد به زمان قدیم که بحث مشکلات ازدواج فامیلی و اثرات سوء آن که کودکان ناقص الخلقه و بیماریهای ژنتیکی پیامد اکثر این ازدواج ها بود، در بین عوام وجود نداشت لذا آن موقع خانواده ها با تعصب خاص خود ازدواجهای تحمیلی برپا می کردند اما این مسائل در زمان کنونی دیگر برچیده شده و اگر باشد خیلی کم است و اینکه بهتر شده یا بدتر، الله اعلم		زشت خُم بَهتر قشنگ مَرْدُم
اختیار کار را به زن دادند از روی بی اطلاعی چله زمستان دستور داد پشم گوسفندان را ببرند، کنایه از اینکه هر کسی را بهر کاری ساختند ، یا اینکه سپردن کار به افراد فاقد صلاحیت و بی تجربه نتیجه خوبی ندارد.		زن کدخدا کردن ، چلیُ زمسون پشم میشل برید
ازدواج کردن ، وصلت کردن ، خواستگاری هم معنا می دهد ، ازطایفه یا خانواده ای زن گرفتن وزن دادن ، وصلت	ZAN O ZAN KHAS	زن و زن خواس
گروه زنان و دختران	ZAN O ZIL	زن وزیل
شهرک شهید رجایی	ZANJIR	زنجیر
زنها	ZANGAL	زنگل
تلاشت را بکن	ZORET BEZAN	زورِت بزَن
زانویت ، زونیم یعنی زانویم و زونیش یعنی زانویش ، زونیلیمون نیز به معنای زانوهایمان میباشد	ZONIT	زونیت
زانوهایم حس ندارد ، توان حرکت ندارم ، بسیارخسته ام	ZONIM HERS NADAREH	زونیم هرسُ نداره
زود	ZI	زی
زودباش ، سریعتر آماده شو، بجنب ، زی هُوبو هم می گویند	ZI YOBOU	زی یوبو
جیوه	ZIBAGH	زیبَقُ
قدیم ، زمان قدیم	ZITAR	زیتَر
درقدیم ، قدیمترها	ZITARAL	زیتَرَل

پرنده ای است ، و برای ریز و کوچک نمایاندن شخصی که بخواهند از لحاظ جثه ریز و کوچک معرفی کنند بکار می رود	ZITAH(ZITAK)	زیتَه (زیتک)
نعلبکی	ZIRESTEKAN	زیراستکان
جوجه تیغی ، جوله هم می گویند	ZIZO	زیزو
این اصطلاح در بین عوام به معنی نوعی زیر انداز است اما در اصطلاحات دریایی به مستراح لنج اطلاق می شود	ZILO	زیلو
زنت ، همسرت	ZINAT	زینت
زنش ، همسرش	ZINASH	زینش
زنم ، همسرم	ZINAM	زینم
زن ، همسر	ZINAH	زینه
سینی بزرگ، البته قسمتی از مردم، آن هم در روستاهای حومه از این کلمه استفاده میکردند و بیشتر به سینی بزرگ مجمعه میگویند	SAHN	سَحْن
سد ، مانع ، سکو، ماهشهر از نادرشهرهایی است که خورهایی از دریا به درون آن وارد شده اند که مبین آن خورکور که منشعب شده از خور موسی است و در گذشته ، شاخه های دیگری هم در شهر وجود داشته که از بین رفته اند. یکی از شاخه هایی که از بین رفته شاخه ای بوده که از خور اصلی شهر (که هنوز موجود است) شروع و به تقاطع خیابان های باهنر و چمران کنونی ختم می شد که مردم بومی به آن سده می گفتند.	SADDAH	سَدّه
سر و دم جدا شده ، بی ارزش ، به درد نخور	SARO DIM KANDAH	سَر دیم کَنده
سرم را بشکن اما نرخم رانشکن ، یعنی از لحاظ فیزیکی آسیب به من برسان اما از لحاظ وجهه اجتماعی جایگاهم را پائین نیاور		سَرَم بِشکن ، نِرْخَمه نَشکن
از بس با من صحبت کرد سرگیجه گرفتم ، زیاد با من صحبت کرد ، خسته ام کرد ، کلافه ام کرد ، سَرَم بُرد هم می گویند	SAROMA KHAND	سَرَم خَرْد
سرسام گرفتم	SAROM SA GERT	سَرَم سا گِرْت
بخاطر ، بعلت ، به رو یا بالای چیزی هم می گویند معنای کنار هم می دهد مثل که بگویند سَر رُو (کنار رودخانه)	SARE	سَر
بر روی دلم ، روی شکم ، کنایه از سربار و مزاحم نیز میباشد	SARE PAYLAKE DELOM	سَر پَیلکِ دَلَم
بالای تپه ها (تل = تپه های کوچک)	SARE TOLAL	سَر تَلَل

در حال راه رفتن، هنگام راه رفتن	SARE ROW	سَرِ رَوُ
سرموقع مناسب، مترصد بدست آوردن موقعیت خوب	SARE FERSENG	سَرِ فِرْسِنِگ
گلاب به روت، وقتی صحبت از چیز کثیفی باشد جهت احترام به شنونده و مخاطب از این اصطلاح استفاده می شود	SARE GHOL	سَرِ گُل
به شکل عمودی، به شکل قائم، روی یک پهلو هم معنا میدهد	SARE NAR	سَرِ نَر
از بس با تو صحبت کرد سرگیجه گرفتی، زیاد باتو صحبت کرد، خسته ات کرد، کلافه ات کرد، سَرِت بُرد هم می گویند	SARETA KHARD	سَرِت خَرَد
اگر سربه زیری، سرت اگر پائینه، البته این اصطلاح با کلمه ای می بایست کامل شود مثلاً می شود گفت سَرِت اَدومِنِه ایگن یتیمی یعنی سرت اگر پائین باشد می گویند یتیمی	SARET ADOMENEH	سَرِت اَدومِنِه
مزاحم، به ورود شخصی که باعث تشنج و ناراحتی درجایی می شود میگویند سَرِ خَر اومَه	SARE KHAR	سَرِ خَر
سراستخوان، تااستخوان، به معنی اصلاح صورت، شش تیغه	SARE KHAS	سَرِ خَسْ
خطاب به زائو گفته می شود یعنی زایمان خوب و بی خطری داشته باشی، یا اگر به بیمار گفته شود یعنی خدا شفایت دهد	.	سَرِدَسِ خیری وَرْسِی
سرازیری، شیب	SAREZIRI	سَرِ زیری
از بس با او صحبت کرد سرگیجه گرفت، زیاد با او صحبت کرد، خسته اش کرد، کلافه اش کرد، سَرِش بُرد هم می گویند	SARESHA KHARD	سَرِش خَرَد
مردن، سرش را روی زمین گذاشت	.	سَرِش زَمین نِها
سرشام، اول شب	SARE SHOM	سَرِ شوم
همه چیز را از دست داده ام	SAR VARVAYSAMEH	سَرِوار وَ یَسامِه
روی هم، قراردادن دو چیز بر روی هم	SARE YAK	سَرِ یَک
روی هم هستند، بر روی هم قرار دارند	SARE YAK	سَرِ یَکِن
بومادران، گیاهی است دارویی	SARBERENJAS	سَرِ بِر نِجاس
کسی که تربیت نشده، جانگرفته، بی تربیت، معنی لفظی یعنی بر روی بینی نزده	SARPOZNAZADAH	سَرِ پُوز نَزَدَه
به چشم، بر روی چشمانم	SAR TEIYALOM	سَرِ تِیَلَم
سربار بودن	SARDELAKI	سَرِ دِ لَکی

سر جدا کردن از پرنده ، معمولاً در شکار گنجشک یا کبوتر ، بدون چاقو سر آن را جدا میکنند البته از لحاظ شرعی جای اشکال است (به توضیح المسائل مراجعه شود) به این عمل سر ورکنک میگویند	SARVARKANAK	سَر وَر کَنک
اشخاصی هستند که با ریاضت هایی که قبلاً انجام داده اند در امر دعا نویسی ، مشخص کردن مکان وسیله یا چیزی که به سرقت رفته یا گم شده و از این دست کارها را با گرفتن پول به مراجعه کنندگان اعلام میکردند ، شخصاً برخورد نداشته ام ولی شنیده ام که در بعضی موارد نتیجه گرفته اند الله اعلم	SAR KETAB	سَر کِتَاب
سر در نمی آوری ، نمی فهمی ، متوجه نمی شوی	SAR NIDERORI	سَر نیدرُوری
سر در نمی آورم ، نمی فهمم ، متوجه نمی شوم	SAR NIDERAROM	سَر نیدر آروم
سر در نمی آورد ، نمی فهمد ، متوجه نمی شود	SAR NIDERAREH	سَر نیدر آره
بگو مگو ، سر به سر گذاشتن ، نزاع لفظی ، مخالفت کردن	SAR O NAR	سَر و نَر
این کلمه به گروهی از افراد که در مراسم مختلف مانند عروسی یا فاتحه ، موقع صرف ناهار یا شام از مدعوین پذیرایی میکنند و در چیدن غذا هادرسفره ، کمک میکنند (البته بصورت داوطلبانه) در اواسط یا اواخر غذا خوردن مدعوین یا صاحب مراسم به آنها تعارف می کنند که سرپویی یل بشینن غذاشونه بخرن	SAR POYI	سَر پویی
از روستاهای توابع هند یجان میباشد این روستا علیا و سفلی دارد	SAR KHERAH	سَر خَرَه
پی برد ، فهمید ، سرد آورد	SARDARAVORD	سَر دَر آوَرَد
بدون گرمی و حرارت ، سرد و بی احساس ، سوت و کور	SARDE SORD	سَر دِسَرْد
تسلیت گفتن به کسی ، طلب شفا برای بیمار نیز معنا می دهد	SAR SELAMATI	سَر سِلَامتی
به فکر چاره ای نیست ، کار اساسی انجام نمیدهد ، بیخیال شده	SAR NIBANDEH	سَر نِیْبَنده
زمان پیری ، هنگام پیری	SARONE PIRI	سَر ونِ پیری
یعنی قسم خوردن برایش مهم نیست (در اینجا منظور قسم دروغ است) ، یک جا صد قسم را با هم می خورد	.	سَر یه پا ایوئِسِه صَدتا قِسَم ایخَرَه
سطح صاف بالای لنج	SATAH	سَطَه
بار ، دفعه ، نوبت	SAFAR	سَفَر
سقف	SAFGH	سَفَق
آدامس	SAGHEZ	سَقِز

عطش ، افرادی مبتلا به نوعی بیماری می شوند که هر چه آب می خورند سیر نمی شوند و مدام عطش دارند و تشنه هستند .	SAGHAOW	سَقَّوْ
سگ توسگ	SAGSAGALAH	سَگْ سَگَلَه
سگ باسواره ، سگ همراه سواره ، سگ دنبال سواره	SAG PAY SEVAR	سَگْ پَیْ سِوَار
ساده ، سبک عقل	SALE SADAH	سَلِ سَادَه
سبد	SALLAH	سَلَّه
سیاه پوست ، سیاه تراز سبزه ، سیاه سَمبو هم می گویند	SAMBOW	سَمبُوْ
لنج ماهیگیری ، نوعی لنج که سینه (جلو) آن تیز و تفر (عقب) آن پهن است	SAMACH	سَمَاج
سنگ ها	SANGHAL	سَنَگَل
یکی از مواردی که در قدیم از جانب فروشندگان رعایت می شد وزن کردن جداگانه ظرفی که مشتری برای آوردن جنسش همراه خود آورده بود که هموزن آن ظرف در کفه مقابل ترازو سنگ قضا را می گذاشتند بعد جنس تقاضا شده را درون آن ظرف می ریختند و وزنه (کیلو) را کنار سنگ قضا می گذاشتند و تحویل مشتری می دادند اما متأسفانه اکنون این مورد منسوخ شده و شخصاً از شیرینی فروشی که در جعبه ضخیم مقوایی شیرینی های خود را قرار می داد شنیدم که بخشی از سود ما در همین جعبه هاست!	SANGHE GHEZA	سَنَگِ قِضَا
سبز	SOWZ	سَوُز
نام شخص ، مصغر سبز علی	SOZALI	سَوُزِ لَی
سبزی	SOZI	سَوُزِی
سبزه	SOZINAH	سَوُزِیَنَه
مرز، سامان	SOWMON	سَوُمُون
آفتاب درابر نشستن	SAVAD BORIDAN	سَوَادِ بَرِیدَن
تبجر ، وارد بودن	SAHRESHTAH	سَهْرِشْتَه
جوک ساختن در مورد کسی (پشت سرش) مسخره کردن کسی	SAHFAH	سَهْفَه
از اصطلاحات کشاورزی ، قطعه فلزی (آهن) یا همان تیغه خیش می باشد	SAHL	سَهْل
نوعی خرما ، زمانی که خارک است زیاد خوب نیست امام خرما می خوشمزه ای دارد	SAHMARON	سَهْمَرُون

پرستو	SAYEDAK	سَیْدَکْ
سار ، بعضی نقاط سیه بله نیز می گویند	SAY TOSK	سَیْ تَسْک
نگاه کن ، باتو هستم نیز معنا می دهد	SAY KO	سَیْ کُ
نام شخص ، مصغر سیف اله	SAYFO	سَیْفُو
نگاه	SAYIL	سَیْل
ببین - نگاه کن	SAIL KON	سَیْل کُن
گت ، این کلمه کمتر ادا می شود	SOTRAH	سُتْرَه
سوخت ، داغ دیدن نیز معنی می دهد	SOKHT	سُخْت
سوخته	SOKHTAH	سُخْتَه
سرب	SOROP	سُرُپ
لیز کرد	SOR KHARD	سُرُ خَرْد
ولگرد، لات ، قرتی	SORTI	سُرُ تِی
در اینجا به معنی تنبیه کردن است، ولی درسرخ کردن (پختن) موادگوشتی ، طبق زبان فارسی رایج و نیز درمورد رنگ کردن استفاده میشود اما در گویش مامنظور کتک کاری و تنبیه است	SORKHESH KERD	سُرُ خِش کِرْد
درموقعی که دو شیء یا شلیک تیری با فاصله خیلی نزدیک ازهدف بگذرد ازاین اصطلاح استفاده می شود	SORDOBORD	سُرْد بُرد
سُرسره ، سُرسره بازی	SORSORAKAN	سُرُ سُرُ کَان
پاک کردن ، بیشتر در مورد تمیز کردن بینی بچه هایی که سرازیرند گفته می شود	SORNIDAN	سُرُنِیدَن
سست ، بیحال	SOS	سُسْ
سست کرد ، درموقعی که خبر ناگواری رابه کسی بدهند میدهند، میگویند: بنده خدا تا اِشْنُفْت سُسْ کِرْد وِشْسُ رِی زمین (یعنی بنده خدا تااین خبررا شنید سست کرد و نشست روی زمین)	SOS KERD	سُسْ کِرْد
سکان ، فرمان	SEKON	سُکُون
نوعی صید ماهی مشابه آلات است با این تفاوت که آلات دهانه خور یا جوی را بصورت دائم و برای صید ماهی زبیدی درتابستان و میگو در زمستان میبندند ولی درروش سُکار خور یا جوی برای صید ماهی های مختلف بصورت موقتی بسته می شود	SOKAR	سُکَار

دار ، به صلیب کشیدن ، به حلقه ای که قصابها گوشت را به آن آویزان میکنند نیز گفته می شود	SOLABAH	سَلابَه
پاشنه پا	SOMB	سُمب
کود حیوانی	SOMAT	سُمات
آدم چاق، کلفت و بدشکل ، سِنْدَرْمَه نیز می گویند	SONDORMAH	سِنْدَرْمَه
ختنه کردن ، خنه کردن هم میگفتند	SONNAT	سُنَّت
از روستاهای توابع هنديجان می باشد	SOWAYRAH	سُوَيْرَه
سوماً، ثالثاً ، سِيْمَنْدِش هم می گویند	SOWOMANDESH	سُوْمَنْدِش
دزدانه رفتن	SOMES	سُو مِسْ
کسیکه سواراست ، معمولاً به راکب اسب والاغ می گفتند	SOVARAH	سُوَارَه
بر تومسلط شده است ، اوراتحت کنترل دارد ، سُوَارِت وُوْبِيدَه هم میگویند	SEVARET HIBIDEH	سُوَارِت هُوْبِيدَه
بر اومسلط شدم ، اوراتحت کنترل دارم ، سُوَارِش وُوْبِيدُم هم میگویند	SEVARESH HIBIDOM	سُوَارِش هُوْبِيدُم
بر اومسلط شده است ، اوراتحت کنترل دارد ، سُوَارِش وُوْبِيدَه هم میگویند	SEVARESH HIBIDEH	سُوَارِش هُوْبِيدَه
سو ونورچشمانم	SO TEYALOM	سُوْتِيْلَم
سو ونورچشمانت	SO TEYALET	سُوْتِيْلِت
سو ونورچشمانش	SO TEYALESH	سُوْتِيْلِش
شور	SOR	سُوْر
شورش کرد ، شورش رادر آورد هم معنا می دهد	SORESH KERD	سُوْرش كِرْد
شوری اش ، شوری آن	SORISH	سُوْرِش
نوعی اسلحه دست ساز قدیمی، شُوْرْتِي نیز می گویند	SOZANI	سُوْرْتِي
یخ زدن آبهای سطحی در صبح و شب های خیلی سرد زمستان	SOOM	سُوْم
سه ، قدیمی ها در تلفظ عدد سه کسره را ضمه تلفظ میکردند	SOH	سُه
سرخک	SOHRO	سُهْرُو
سُرکرد ، لیز خورد ، روی زمین یاسطح دیگری لیز خورد	SOHRES	سُهْرِس
زمین شوره زار	SEBAGH	سَبِقْ
شوره زار	SEBAGHI	سَبَقِي
جستجو ، دنبال چیزی گشتن	SEPITAH	سَبِيْتَه

از توابع هندیجان می باشد که از سمت هندیجان شمالی روبه قبله (غرب) بطرفش می روند و پاسگاهی است که الآن هم دایر و برقرار است	SEJOWFI	سِجَوْفِی
ریل قطار ، این کلمه از زبان انگلیسی به گویش ما وارد شده است	SECHAH	سِچَه
جلیقه ، جلثقه هم می گویند	SEDAYRI	سِدیْری
آشپزخانه ، اتاقکی کوچک است که قدیم از جنس چوب ولی اکنون بلحاظ ایمنی از فلز ساخته می شود و پخت و پز لنج در آن انجام میشود	SERAYDAN	سِریْدان
خانه، حیاط خانه	SERA	سِرا
کشیدن پا بر روی زمین هنگام راه رفتن	SERKE SERK	سِرکِ سِرک
پودری است که در چسباندن کاغذ استفاده می شود و در عطاریها موجود می باشد به اشتباه بعضی مواقع شریس یا شریسم نیز تلفظ میشود، به آدم پبله و سمج نیز اطلاق میشود	SERISHOM	سِریْشُم
رفتگر ، کارگرهای شریف و محترم شهرداری (سپور)	SEFOR	سِفُور
ظرفی سه قسمتی (سه تیکه) که جهت حمل غذای افراد (قدیم که شرکت برای کارگران رستوران نداشت، کارگران باین وسیله غذای خود را سرکار می بردند) ، سِپرتاس هم می گفتند	SEFERTAS	سِفِرْتاس
سقط ، حیوان حرام گوشتی که مرده باشد	SEGhat	سِغَت
مایه در دسر ، سربار	SEGHE DEL	سِغِ دِل
صندلی ، البته این کلمه خیلی کم استفاده می شود	SEKAMLI	سِکَملی
قیافه ، شکل ، شمایل ، شباهت	SEKAH	سِکَه
سکان ، فرمان ، سَکُون نیز می گویند	SEKON	سِکُون
سربه سر گذاشتن	SEKE NEK	سِکِ نِک
تحریکش نکن ، دستش نزن	SEKESH NADEH	سِکِش نده
سه برابر، بیشتر از حد انتظار ، سِگَلان هم می گویند	SOGOLAH	سِگَلَه
سیگار	SEGAR	سِگار
نوعی سیگار که توتون و کاغذ آن جداگانه در جعبه ای فروخته می شد که فرد سیگاری خودش مقداری توتون را لای کاغذ مخصوص سیگار قرار می داد و با آب دهان آن کاغذ را بهم میچسباند و شروع به استعمال می کرد، شاید خنده دار باشد ولی باور کنید کار هر کس نبود و تخصصش بیشتر در انحصار پیرمردهای قدیمی بود ، سِگارْلَف هم تلفظ می شود	SEGAR LEF	سِگارِ لِف

لُخت و بی لباس	SELAYT	سَلِیْت
سیلندر	SELEND	سِلِنْد
روغن کوسه یاد دیگر ماهیان غیر خوراکی که تخته لنج رابه آن آغشته میکنند ، این روغن قهوه ای رنگ و بسیار بدبو است اما از تخته در مقابل پوسیدگی و هرآسیب دیگری محافظت می کند البته این روغن جلای خاصی به لنج میدهد	SEL	سِلْ
تور ماهیگیری پرتابی ، این تور در بعضی مناطق دوم پرغی نیز گفته می شود	SELYAH	سَلِیَه
سمنو	SEMANI	سِمَنی
سیمان ، این لغت از زبان انگلیسی وارد گویش ماشده است	SEMENT	سِمِنْت
سیمانی	SEMENTI	سِمِنْتی
سمور	SEMIR	سِمِیر
مصغر اسماعیل ، نام شخص ، سِمِیلو واسمال نیز می گویند	SEMAEIN	سِمَاعِین
سنگدان	SENDELIGH	سِنْدَلِیق
هندوانه نارس و خراب	SENDONAH	سِنْدونَه
جستجو ، کنکاش ، سِپِیْتَه هم می گویند	SENGHE BO	سِنْگِ بو
دمرو خوابیدن	SENGELAFOT	سِنْگِلَفوت
همراه ، همسفر ، در اصطلاح دریایی همراه شدن دویا چند لنج باهم رادرسفر ، همسنگار میگویند	SENGAR	سِنْگار
اصرار بر کاری ، مُصِر ، بر روی موردی پافشاری کردن	SEVER	سِوِر
کشان کشان	SEVERSEVER	سِوِر سِوِر
سیاهتر ، بدتر ، وضعیت بدتر	SEHTAR	سِهْ تَر
یک سوم ، ثلث	SHE YAK	سِهْ یَک
سائیدن	SAESAN	سائِسن
همه وقت ، هر لحظه	SATE SI DAMON	ساتِ سی دَمون
لحظه ای ، دمدمی مزاج	SAT SOWTI	ساتِ سَوْ تی
صندوق چوبی ، که از جنس ساج ، ومیخ کوبی شده و از هندوستان وارد ایران می شد	SARAH	سارَه
ساز و دهل ، از سازهای مختص عشایر لر میباشد که در منطقه مازان زیاد استقبال می شود، تُشمال نیز می گویند	SAZ KHATIR	ساز خَطِیر

سالم ، تندرست	SALOM	سالم
سال قحطی ، سال کمبود مواد غذایی	SALE TANGH	سال تَنگ
سالی که ملخ آمده ، دهه ی چهل	SALE KOLOYI	سال کَلّی
سالی دوازده ماه ، همیشه ، در همه مدت	SAL BEH 12MAH	سال به دووزّه ماه
کنایه از انجام کاری در فاصله زمانی زیاد میباشد.	SAL TA MAH	سال تاماه
تعریف کردن ، صفحه گذاشتن هم معنی کرده اند	SALFAH	سالفّه
کودک	SAVA	ساوا
سائیده شد	SAHES	ساهش
سایه اش را باتیر میزند کنایه از نهایت خصومت و دشمنی نسبت به کسی است	.	سایش بی تیرایزنه
نوعی بازی قدیمی که شبهای مهتابی انجام می شد و ابزار خاصی نیاز نداشت	SAYAH MATO	سایه متو
سایه عصر	SAYAY PASIN	سایئ پَسین
سر بی درد سر(سردرد) را نده به دردسر(گرفتاری) ، معادل می ناراحتتم که راحتتم یا سری که درد نمی کند دستمال نمی بندند، نصیحت کردن در عدم دخالت بیجا	.	سر بی دردسره ، نده ودرسر
گلاب به رویت ، اگر دربین جملات اشاره به کلمه ای شود که دور از شأن طرف مقابل باشد یا جنبه بی احترامی داشته باشد از این اصطلاح استفاده می شود	SARE GOL	سر گل
زنی که شوهر اولش بمیرد ، بعد، ازدواج مجددی داشته باشد و شوهر دومش نیز به هرعلتی بمیرد این زن سرکوز خطاب میشود	SAR KOZ	سر کوز
جهت تمسخر به کسیکه تازه موهای سرش را کوتاه کرده گفته میشود	.	سرخر تراشون
سفیدآب ، در آرایش زنان قدیمی استفاده می شد	SAFID OW	سفید او
سگ هار	SAGE HOWRI	سگ هوری
سگ پدر نداشت ، گریه می کرد که من عمویم رامی خواهم . اشاره به ادعای بیجای بعضی افراد	.	سگ بو نداشت ، ایگبروس که موتاتمّه ایخّم
سگ برادرشغال است در جایگاه توهین به دونفر که از لحاظ پلیدی و بدی شبیه هم هستند اطلاق میشود ، یعنی یکی از یکی بدتر	.	سگ برار توره

سگ سیاه و سفید ندارد کنایه از همسانی دو نفر که در جنبه منفی باهم هیچ فرقی ندارند و هر دو ظالم هستند	.	سگ ، سه سفید نداره
سگ صاحب خودش را نمی شناسد کنایه از شلوغی و ازدحام جمعیت میباشد	.	سگ صاحب خوشه نیشناسه
سنگ بزرگ نشانه به هدف نزدن (به هدف نرسیدن) است کنایه از انجام دادن کاری خارج از ظرفیت و توانایی کسی است، عدم فراهم کردن شرایط و در نظر گرفتن هدفی بزرگ	.	سنگ گت نشوونی نَزَدَنَه
سایبان یا تاقک درست شده از شاخ و برگ درختان	SOBAT	سوبات
جوش شیرین	SODA	سودا
شورش کرده ، شورش را در آورده	SORESH KERDEH	سورش کرده
شوره زار ، شور که هم می گویند	SOREKAH	سورکه
سوراخ ، سیلا هم می گویند	SOLA	سولا
از اوزان قدیم ، معادل بیست و چهار کیلوگرم	SHE PASHTIR	سه پشتیر
از اوزان قدیم ، معادل سه کیلوگرم	SHE PINAR	سه پینار
سه چهار تایی ، سه چهار نفری	SE CHARTAY	سه چار تی
از اوزان قدیم ، معادل چهل و هشت کیلوگرم	SHE DAKHSIR	سه داکسیر
از اوزان قدیم ، معادل ۳۷۵ گرم	SHE NESBAKI	سه نسبکی
برای	SI	سی
برای شهرت ، به خاطر اسم در کردن	SI ESM	سی اسم
برای تو	SI TOW	سی تو
برای چی می خواهید؟	SI CHENETONEH	سی چنتونه
برای چی می خواهی؟	SI CHENETEH	سی چنته
برای چی می خواهند؟	SI CHENESHONEH	سی چنشونه
برای چی می خواهد؟	SI CHENESHEH	سی چنشه
برای چی می خواهیم؟	SI CHENEMONEH	سی چنمونه
برای چی می خواهیم؟	SI CHENEMEH	سی چنمه
پس برای چه؟	SI CHEH PAH	سی چه په

سی چه زورم بدم التماس	.	برای چه تو انم را صرف التماس کردن بکنم ، کنایه از انجام ندادن کاری که تبعات سوئی دارد و درآینده برای مبرا کردن خود می بایست دست به دامن شخص مقابل شد و کلی التماس کرد مترادف سری که درد نمی کند دستمال نمی بندند
سی خولی نبیدن آریزه	SI KHOLI NABIDAN ARIZAH	برای اینکه کاری انجام شده باشد ، برای احتمالات ، برای حفظ ظاهر
سی خوئون	SIKHOTON	برای خودتان، برای شما
سی خومون	SIKHOMON	برای خودمان
سی دِ قِرنی	SI DE GHERNI	برای دوریال پول
سی دوی دردلشون	SI DEVAY DARDALESHON	برای درمان بیمارپهانشان
سی شمانه	SISHOMANEH	برای شما است
سی شوئی	SI SHOYI	سی شاهی معادل یک ونیم ریال
سی فیس	SI FIS	برای افاده ، برای خودنمایی
سی گر بون ، سی گور برخص	.	برای ناشنوا بخوان و برای نابینا برقص ، کنایه از عبث و بیهوده کاری را انجام دادن است
سی کورپیری	SI KORO PIRI	برای زمان پیری و از کارافتادگی ، برای زمان کهنسالی
سی مؤ	SI MO	برای من
سی مانه	SI MANEH	برای ما است؟
سی نوم نهاد	SI NOM NEHAD	برای گذاشتن نام ، البته این معنی تحت الفظی اصطلاح میباشد ولی درمواقعی که کسی بخواهد کاری دور ازانتظار را انجام دهد می گوید سی نوم نهاد هم که هوبیده مؤ ای کار ایکنم ، برای اینکه درس عبرتی برای دیگران شود نیز معنی می دهد
سی هم ی	SI HAM YO	برای همین ، به همین دلیل ، به همین علت
سیت	SIT	برای تو
سیت ایگم	SIT EIGOM	برایت می گویم ، البته کلمه ، کلمه تهدیدی است
سیت نینن	SIT NINEN	برایت نمی گذارند ، حق رابه تو نمی دهند
سیتون	SITON	برای شما
سیر شنو	SIRE SHENOW	یعنی ازبس شنا کرده دیگرخسته شده است ، اشباع شدن ازهرچیز دیگرنیز معنا می دهد مثلاً سیرخوو= زیاد خوابیده

سورمه	SIRMAH	سیرمه
اصطلاحی است که برای تشبیه کسی که بسیار چاق شده است استفاده میشود و می گویند فلونی می سیرمُکویه	SIRMOK	سیرمُوک
سوزن ، برای آمپول هم استفاده می شود	SIZAN	سیزن
کسیکه آمپول می زند ، تزریقاتی	SIZAN ZAN	سیزن زن
شیشه ای که محتوی نفت است	SISAK	سیسک
برایش	SISH	سیش
بندرگاهی کوچک و قدیمی در ماهشهر	SIF	سیف
گریه همراه باسکسکه شدید ، سکسکه بعدازگریه	SIKANIDAN	سیکنیدن
ازبس گریه کرده دیگر نایی برایش نمانده	SIKAH VA DEL BORDEH	سیگه و دل بُرده
سنگ پهن	SILAK	سیلک
سوراخ سوراخ ، سیلا پیلا نیز می گویند	SILA SILA	سیلا سیلا
برایم ، برای من	SIM	سیم
پلمب وبه سند رسمی .قطعی خانه ، زمین و ملک نیز گفته می شود	SIM SOROP	سیم سُرپ
برای ما	SIMON	سیمون
در اصطلاحات دریایی به قسمت جلویی لنج یا قایق سینه می گویند ، یک سوم جلوی لنج	SINAH	سینه
نفس زنان ، کسیکه باشتاب و سرزده و حالت نفس نفس زنان خودرابه جایی برساند	SINAH KANDAH	سینه کنده
سینه درمقابل آفتاب ، قدیم ترها ظهرهای زمستان تا عصر تکیه به دیوارهایی می دادند که مستقیماً در مقابل تابش نور خورشید بود و به اصطلاح کنونی آفتاب می گرفتند	SINAH VAR AFTO	سینه ور آفتو
دلش رفت	SIVES	سیو س
صدای سیلی که به گوش کسی زده می شود	SHATARAGH	شترق
آفتاب پس از باران	SHARTO	شر تو
ماسه بادی (ماسه خیلی نرم)	SHARTAH	شرته
شر می آید و زنگوله به گردنش آویزان است ، وقتی شخص یا اشخاص شروری در جایی مقابل کسی حاضر شوند یا موجبات آزار و اذیت کسی را فراهم کنند ، و بالاخره در ناراضی از دیدن کسی کاربرد دارد		شر ایای ، زنگل نهاشه

خجالتی	SHARMO	شَرْمو
منظور ماه شعبان است ، ماه بدو بدو هم می گفتند	SHAEBON	شَعْبون
راست ، نه به معنی سمت (چپ و راست) بلکه سرپا و عمود معنی می دهد	SHAGH	شَق
راست ، برخورد دو گلوله در بازی گلوله بازی و به تَرک دیوار هم شَق می گویند	SHAGH	شَق
نوعی گلوله بازی است (بدون کال) ابزار این بازی فقط گلوله شیشه ای است که یا باید گلوله حریف را مورد اصابت قرارداد یا در فاصله حداکثر یک وجبی گلوله حریف ، گلوله خود را قرارداد	SHAGHE BELES	شَقِ بِلِس
گِل ولای	SHAKO SHOL	شَكْ شُلْ
تکان نخورد	SHAK NAKHAH	شَكْ نَخَه
زن شرور ، شارلاتان	SHALETAN	شَلِتَان
لنگ لنگان	SHAL SHALAK	شَلْ شَلَكْ
چوب های منحنی و خمیده شبیه به دنده بدن انسان که دیواره لنج را تشکیل می دهند که از بیس (در حروف با شرح داده شده) تا بلندی دیواره لنج امتداد دارند	SHALMON	شَلْمون
جمع کردن تور ماهیگیری توسط دونفر ، از آب دریا به داخل قایق یا لنج راشلابه می گویند	SHALABAH	شَلابَه
شلوارک ، به زن شرور و شارلاتان نیز میگویند	SHALITAH	شَلیتَه
ورج و وُرجه و بازی بچه ها بر روی رختخواب ها ، بهم زدن و ریخت و پاش	SHAMBAL SHAMBOW	شَمْبَل شَمْبُو
غرق شدن در چیزی ، خرابکاری هم معنی می دهد	SHAMBO	شَمْبُو
شنبه ، شَنبِد هم می گویند	SHAMBEH	شَمْبِه
پارکینگ ماشین ، گاراژ	SHAMLI	شَمْلِی
بندیا همان توری که به کبوتر یا پرنده ای که جهت صید پرنده بحری می بندند شناته گفته می شود	SHANATAH	شَناتَه
شنبه کار، شنبه بار، شنبه عروس به خانه نیاور (برگزاری مراسم ازدواج در روز شنبه مرسوم و مناسب نیست)		شَنبِد کار، شَنبِد بار، شَنبِد بَیگ و حوَنَه نِيار
شاپرک ، خفاش	SHOPARAK	شَوْ پَرَك
ساتور	SHOWTOL	شَوْ تُول

شب تاصبح	SHOW TA SOB	شَوُ تاصُب
شب دردشت خوابیدن ، این اصطلاح در ایام تعطیلات نوروز که در صحرای ماهشهر چادرمی زنند استفاده می شود (بیتوته کردن)	SHO KHOS	شَوُ خَوُس
شب قیرگون ، شب تاریک	SHOW GHIL	شَوُ قیل
شب کور، گونه ای بیماری است که شخص مبتلا ، شبها کم بینا یا نابینا میشود	SHO KOR	شَوُ کور
نوعی مرغ دریایی حرام گوشت شالو هم میگویند	SHOLO	شَوُ لُو
بعضی افراد در شرایطی قرار می گیرند که اصلاً متوجه موقعیت مکانی خود نیستند تا بتوانند مسیر مقصد را در شب تشخیص دهند، به این حالت می گویند شووش گشته یا شووش گشته ، و هر وقت کسی بخواهد اوج سردرگمی و گیج شدن خود را در مسئله ای یا پیدا کردن آدرسی اظهار کند از این اصطلاح استفاده می کند	SHOVASH GHASHTEH	شَوُ وَش گَشْتِه
شبانه	SHOVAKI	شَوُ وکی
شب وروز	SHOWO ROO	شَوُ و رُو
شب حنابندان	RAZON SHOW HANA	شَوُ حنا رزون
شبدر ، نام گیاهی است	SHODAR	شَوُ دَر
عنتر ، میمون	SHODI	شَوُ دی
شروه خوانی در عزا و مصیبت	SHOWRAH KHONI	شَوُ رَه خونی
شب عاشورا ، شب رابه صبح رساندن به یاد امام حسین علیه السلام و یارانش در کربلا و حضور در حسینیه ها و تکایا	SHO ROZAK	شَوُ رُو زک
شب سیاه	SHOSOHON	شَوُ سَهون
شب مهتابی	SHOW MAH	شَوُ مَه
شب	SHOW	شَوُ
اظهار تعجب از دیدن یا شنیدن موردی که بیش از اندازه و انتظار باشد	SHAHRE GOL	شَهْرِ گُل
به سختی کتکش زد	SHAHIDESH KERD	شَهیدش کرد
استارت موتور دریایی	SHAYRAGH	شَیراغ

اجنه وازابنای شیطان که در قدیم مردم اعتقاد داشتند شیطونکها در حمام ، نخلستان ها و مخروبه ها حضور دارند و بعضاً باعث آزار و اذیت انسانها میشوند	SHAYTONAK	شَیْطُونَك
وقتی مشاهده کنند آدم بد اخلاق یا فضولی در حال شوخی و خوش و بش با کسی است می گویند الان شیطونکلش دیرش	.	شَیْطُونَكَلِش دیرش
نوعی روسری است که زنان از آن برای پوشش موهای خود استفاده می کنند و جنس آن از ابریشم یا نخ خالص است و در دو نوع تابستانی که پارچه آن نازک است و زمستانی که به صورت ضخیم بافته شده وجود دارند. واز گویش عربی وارد زبان ماشده است	SHAYLAH	شَیْله
بسته ای جهت حمل گندم ، جو یا هر چیز دیگر مترادف با بسکون	SHOBGON	شُبْگون
به شتر گفتند مادرت پسر به دنیا آورد یا دختر گفت اگر پسر به دنیا آورده باشد یا دختر به حال من هیچ فرقی نمی کند زیرا همان بار قبلی بر پشت من است ، کنایه از روزمرگی و تغییر نکردن اوضاع و احوال مردم است	.	شُتْرَ گَتِن دَیْت گُر آورده یا دختر، گفت گُر آورده بو یادختر مُو بارم بارمه
یعنی از گردن خودمان بر طرفش کنیم (از گردن خود ساقط کنیم) البته این اصطلاح در مورد میهمانی رفتن کاربرد دارد مثلاً کسی برای عیادت یا میهمانی از شهرستان خود به شهر دیگری رفته که در شهر مقصد فامیل یا آشنای دیگری نیز دارد که میبایست در آینده به او نیز سر بزند لذا بعد از میهمانی یا عیادت شخص اول به همراهانش می گوید تا بریم تی فُلونی و تم شتیش کنیم یعنی تا برویم به میهمانی یا عیادت فلانی و او را نیز رد کنیم که نخواهیم در آینده باز برای عیادت او به این شهر بیائیم	SHOTESH KONIM	شُتِش کنیم
پهن گاو ، همان رَح است	SHOH	شُح
بهم ریخت ، خراب شد	SHOKHES	شُخِس
قاطی کرد ، به هم زد	SHOKHESH DA	شُخِش دا
بهم خورد	SHOKH KHARD	شُخ خرد
بهم ریخت ، بهم زد	SHOKHNID	شُخنید
بهم زدن	SHOKHNIDAN	شُخنیدن

همش زدم ، خرابش کردم، شیرینش کردم (عمل شیرین کردن چای یادیگرمایعات باقاشق)	SHOKHNIDOMESH	شُخْنِیدِمِش
همش زد ، خرابش کرد، شیرینش کرد (عمل شیرین کردن چای یادیگرمایعات باقاشق)	SHOKHNIDESH	شُخْنِیدِش
همش زدی ، خرابش کردی، شیرینش کردی (عمل شیرین کردن چای یادیگرمایعات باقاشق)	SHOKHNIDISH	شُخْنِیدِش
درهم ریخته و پریشان ، به موهای ژولیده نیز می گویند	SHOKHAL POKHALO	شُخَالُ پُخَالُو
شپشو ، قدیم که وضع نظافت و نداشتن حمام خانگی ، بعلت کمبود آب، ضعیف بود اشخاصی (عمدتاًخانم ها بعلت داشتن موهای بلند) سرشان شپش می زد که این اصطلاح به کسی که شپش در سرش پیدا میشد اطلاق می گردید	SHOSHO	شُشُو
شپش	SHOSH	شُشُ
شستمش ، معنی شستن ظرف یالباس می دهداما در گویش ما یعنی کلی حرف بارش کردم (خفیف و تحقیر کردن کسی)	SHOSHTOMESH	شُشْتَمِش
نام شخص ، مصغر شگراله	SHOGO	شُگُو
آش جگر، این آش طبق عقاید قدیمی ها اگر چهلم میتی درسه ماه قمری واقع شود می بایست خانواده متوفی این شله رادرست و بین همسایگان توزیع کنند یعنی کسیکه ۲۹ رجب فوت کرده کل ماه شعبان و ۹ یا ۱۰ روز از ماه رمضان که سپری شود چهلم آن میت فرا میرسد که می بایست شله جگری درست کنند	SHOLAH JEGHARI	شُله جِگَرِی
شله ای که از گندم نیمه درست می شود	SHOLAH DEKALAH	شُله دِکَلَه
گِل	SHOL	شُلُ
نانی محلی ، باخمیر خیلی نرم برروی تابه کمی حرارت می بیند (پخته می شود) وبامالیدن شیره خرما برروی آن میل می شود .	SHOL SHOLAK	شُلُ شُلَکْ
گِل گِلی ، گِل آلود، اُغشته به گِل	SHOL SHOLI	شُلُ شُلِی
سوت	SHOT	شُوت
شش ، قدیمی ها در تلفظ عدد شش معمولاً اینگونه تلفظ می کردندشوش هم میگفتند	SHOSHT	شُوشْت
جغد	SHOOK	شُوکْ
شامم	SHOMOM	شُومَم
شامت	SHOMET	شُومِیت

شامش	SHOMESH	شومِش
شام	SHOM	شوم
شانزده	SHOMZAH	شومزه
شخم	SHOHM	شهم
وقتی بخواهند سیلی زدن را تعریف کنند می گویند شپَلَق زه من ریش یعنی باسیلی زد به صورتش	SHEPALAGH	شپَلَق
پاره پاره ، شَرَه شَرَه هم می گویند	SHERAH SHERAH	شِرَه شِرَه
پاره کردن	SHER O DER	شِرُ در
چرندیات	SHERE VER	شِرور
شرکت ها	SHERKATAL	شِرکَتَل
بسیار ورریخته و نامرتب ، به شخص دستپاچه هم اطلاق میشود	SHERRAH	شِرَه
سوپ ، شوربا نیز می گویند	SHERVA	شِرِوا
گوساله جوان	SHEGHAND	شِغَند
مسخره	SHEGHLAK	شِغَلک
به باغی که بصورت دیم آبیاری می شود شکرته می گویند	SHEKARTAH	شِکَرته
آهو ، بچه آهو، به شکار(صید) هم گفته می شود	SHEKAL	شِکَال
چوبی که با آب رودخانه می آید	SHELOEE	شِلوئی
شیلنگ ، به معنای قدم بلند نیز میباشد	SHELENG	شِلِنگ
صاف ، لخت (موی صاف) در مواقعی نیز معنای تنبیه شدید می دهد مثلاً میگویند فلانیه شلال کِردن یعنی بدجوری کتک خورده ، راست و کشیده نیز معنا می دهد	SHELAL	شِلَال
اصطلاحی است برای دست و پا	SHELENG PELENG	شِلِنگ پِلِنگ
گونی بزرگی که ظرفیتی چندبرابر گونی های معمولی را دارد	SHELIF	شِلِیف
شنل	SHENAYL	شِنِیل
شنا، آب تنی، شَنو هم تلفظ میشود	SHENO	شِنو
قلوه سنگ	SHENGEL	شِنِگَل
خیلی باز، پارگی زیاد	SHEVAHLAH	شِوَهله
شوید ، شوید هم گفته می شود	SHEVET	شِوِت
طولانی و دراز	SHEVER DERAZ	شِوِرِدراز

پاره شد ، پارگی زیاد	SHEHRES	شِهْرِس
شوهر کرد، ازدواج کرد	SHI KERD	شِیْ کِرْد
خوش آمدی ، در قدیم برای استقبال یا بدرقه از این اصطلاح استفاده میکردند	SHA OMAI	شا اومی
کسی که بابتی موالاتی و بی دقتی به چیزی بزند و آن را خراب یا واژگون کند با تمسخر به او می گویند شاخش....	.	شاخش کِپَرَه ایرْمَنِه
شاه داماد	SHADOMA	شادوما
اتصال دوسیم برق که جرقه بزند ، این کلمه از زبان انگلیسی وارد گویش ما شده است	SHARTI	شارتی
شالوده، بنیان ، اساس	SHALDAH	شالده
انشاء الله مبارکش باشد ، بخشی از بیت های شعری است که مدعوین در جشن عروسی در جواب خواننده می گویند	SHALAH MOBARAKESH BO	شالا مبارکش بو
شانس	SHAMS	شامس
از روستاهای توابع هندیجان می باشد که بعد از هندیجان جنوبی درمسیر دیلم است و مرقد و بارگاه امامزاده جلیل القدر (شاه عبدالله علیه السلام) در این روستا قرار دارد و در نقطه صفر مرز استان خوزستان و استان بوشهر واقع شده است	SHAH ABDOLLAH	شاه عبدالله
شاید	SHAYAT	شایت
شاید هم ، شاید هم می گویند	SHAYATAM	شایتم
شتر آهسته می رود ، اما شب و روز می رود، اشاره به یک جریان یکنواخت و همیشگی دارد معادل : رهرو آنست که پیوسته و آهسته رود	.	شتر یواش ایره ، اما شو ورو ایره
نوعی شلوار زنانه	SHALVAR PARPARI	شلوار پَرپری
شب شما بخیر، شب بخیر	SHOW TAH KHAYR	شو ته خیر
راننده ، البته بیشتر به رانندگان ماشین های سنگین مثل کمپرسی یا اتوبوس می گویند	SHOFER	شوفر
شانه ، کتف	SHON	شون
شوهر کرده ، زن متأهل	SHI KERDAH	شی کرده
اسهال ، شیتک هم می گویند	SHIT	شیت
دیوانه	SHITI	شیتی

پرنده ای است حلال گوشت از خانواده مرغابی	SHIJ	شیج
مهره سی و چهارم تسبیح	SHIKHAK	شیخک
شیخ مغازه (کنایه از جنسی که در مغازه گذاشته شده ولی مشتری ندارد)	.	شیخ دُوکُون
عادت ، آموخته ، زورگو	SHIRAK	شیرک
گستاخ شدن به چیزی ، مستولی شدن و تحت کنترل خود در آوردن البته بصورت غیر اخلاقی و ظلم کردن ، شیرک و وُبیدن هم میگویند	SHIRAK HOBIDAN	شیرک هُوْبیدن
شیر بعد از زیمان گوسفند یا گاو	SHIRE ZEK	شیر زَک
بزرگ طایفه ، شجاع طایفه	SHIRE TAYFAH	شیر طَیْفَه
شیر گرم دهانش راسوخته ، فوت ماست می کند ، در بیان طلب استمداد از همدستان یا مشابه کسی که به او ظلم کرده (استمداد از همجنس ظالم)	.	شیر دُهُونَشَه سُخْتِه ، هُفَ ماس اِیْکَنه
شیر برید (شیر خراب شد) ، شیر گُهر وُوبید	SHIR GOHR HOBID	شیر گُهر هُوْبید
شیر بها بریدن ، تعیین شیر بها ، حق شیر ، در زمان بله برون مبلغی را شرط می کنند بعنوان حق شیر به مادر عروس بدهند	SHIRBABORON	شیر با برون
زیاد شیرین	SHIRIN JEGHAK	شیرین جِجَک
شوهرش بدهید ، عروسش کنید	SHISH BEDIN	شیش بَدین
زشت ، صفتی برای انسان زشت رو و مسخره	SHIFAT	شِیْفَت
شکر	SHIKAR	شِیْکَر
غذای نذری	SHILON	شیلون
عطسه	SABR	صَبْر
قدیمی ها به کسی که دستشویی رفته و بعضی ها هم به کسی که بیرون از منزل رفته می گفتند رفته صحرا	SAHRA	صَحْرا
بدگِل ، کسی که غیر قابل تحمل باشد	SAGHIL	صَقِیل
یعنی پاکش کن ، اگر جایی از بدن انسان یا وسیله ای با نجاساتی از قبیل خون ، ادرار ، شراب و... نجس شده باشد با سه بار آب کشیدن آن را پاک می کنند که در اصطلاح محلی می گویند صلوات شد	SALVATESH KON	صَلَوَاتِش کن
صندوق	SANDIGH	صَنْدِیق
سایه بانی که جهت استفاده انبار در گوشه ای از خانه درست میشود	SOBAT	صَوْبَات

صبح آن روز	SOBAYNASH	صَبَّيْنَش
صبحگاه ، شفق	SOBE GAH	صَبِّ گَه
فردا	SOBA	صَبَا
صبح شمابخیر، صبح بخیر	SOBATAH KHAYR	صَبَاتَه خیر
فرداصبح	SEBA SOB	صَبَا صَب
صلح	SOL	صُلْ
صاحب ، مالک	SEHAB	صِحَاب
صدای	SEDAY	صِدْیْ
صدای کیست	SEDAY KEYEH	صِدْیْ کیه
درغروب آفتاب آخرین روز ماه صفر بوسیله تیکه پارچه ای بی استفاده عروسکی (عَمَرک) درست می کردند و آتش می زدند و در اتاق های منزل می چرخاندند و مراسم صفرک در اجرا میکردند	SEFARAKA DAR	صِفَرکَ دَر
مشورت کردن ، نظرخواستن	SELAH MASHVERAT	صِلَاح مشورت
مصلحت نمی دانم ، به مصلحت نیست	SELAH NIBINOM	صِلَاح نیبِنَم
کارفرما، صاحب کار	SABKAR	صَابکَار
از روستاهای توابع هندیجان می باشد صاب آباد هم تلفظ می شود	SAHAB ABAD	صاحب آباد
از روستاهای توابع هندیجان می باشد	SALAHAK	صَالحک
اللهم صل علی محمد و آل محمد ، دخترم وشوهرش آمد ، و او ایلا ومصیبت که پسرم وهمسرش (زنش) آمد ، معادل یک بام ودوهوا در ضرب المثل فارسی و بیانگر مشاجره ، جنگ وستیز دیرینه عروس ومادرشوهر میباشد.		صل علی محمد ، دخترم ومیرش اومد ، و او ایلا و قیومت ، گرم وزینش اومد
هوای طوفانی ، موقع طوفان ، ماهیگیران می گویند مثلاً(فردا دریا صرئی)	ZARBAH	ضَرْبَه
جوری که بویش می آید ، طوری که از ظواهر امر پیداست ، از قرار معلوم		طَخْری که بوش ایای
به لنج هایی که بصورت غیرمجاز (قاچاقی) ماهی های صید شده خود را برای فروش به کشورهای خارجی می برند طواش میگویند	TAVASH	طَوَاش
طعنه	TAHNAH	طَهْنَه

طایفه	TAYFAH	طَيْفَه
تاوان ، بدهکاری	TELAH	طَلَّه
ایوان مسقف	TARMAH	طارمه
دیر کرد ، تأخیر داشتن	TOL DA	طول دا
بستن چهارپایان بوسیله طنابی به میخ طویله	TAVILAH Kerdan	طویله کردن
از روستاهای توابع هندیجان می باشد	ZOLM ABAD	ظلم آباد
ظهر گرما ، وسط ظهر	ZOHR JERENG	ظهر جِرَنگ
پوششی است که زنان می پوشند و بر خلاف چادرهای رایج در بازار ، طرفین شانه های عبا بریدگی هایی وجود دارد که دست به راحتی از آن بیرون می آید تا در صورت وزش باد عبا به آسانی از تن پوشنده آن جدا نشود. واز گویش عربی وارد زبان ماشده است	ABA) ABAYAH)	عَبَايَه (عَبَا)
نام شخص ، مصغر عبدالمحمد	ABDEMAMAD	عَبْدِمَمَد
بی تلکف ، خودمانی ، بی شيله پيله	ATAB OTOB	عَتَب عُتُوب
پارچه سیاه رنگی است از جنس ابریشم یا کتان که زنان میانسال و پیرزنان دور سر خود می پیچند. در این حالت شيله (در حروف شین شرح داده شده) در بالای سر و زیر عصابه قرار می گیرد. در مراسم عزاداری نیز اغلب زنان از آن استفاده می کنند و برای نشان دادن تألم روحی خود روی عصابه مقداری گل می مالند. بزرگی یا کوچکی عصابه به چند عامل بستگی دارد. این عوامل عبارتند از : سن ، قشر اجتماعی و علویه (سیده) بودن زن. بدین معنا که هر چه سن زن بیشتر باشد یا متعلق به طبقه اجتماعی بالاتری (شیوخ یا سادات) باشد به دورهای عصابه افزوده می شود و در حقیقت بزرگی عصابه نماینگر منزلت اجتماعی صاحب ان است. عصابه هم می گویند واز گویش عربی وارد زبان ماشده است	ASABAH	عَصَابَه
راهنمای دریایی ، مانند علامه خلو (علامت کج)	ALAM(ALAMAH)	عَلَم (عَلَامَه)
نتیجه غیرمنتظره ، ریسک	ALELOYI	عَلَلُوی
درست بنشین	ALD BESHIN	عَلْدِ بَشین
علامت دریایی ، چوب یا هرشیء دیگری که صیادان جهت مشخص کردن مسیر خود، بر روی خشکی می زنند.	ALLAM	عَلَام

نوعی بازی قدیمی است که گروهی می نشستند و یک سر طناب را (چند نفری) می گرفتند و سردیگر طناب در دست رئیس گروه که سرپا بود قرارداداشت و گروهی به همان تعداد با اغفال کردن رئیس گروه نفرات نشسته رابه باد کتک می گرفتند و تا جایی از بدن رئیس گروه که محدوده مانورش بسته به طول طناب بود به هر کدام از گروه نفرات سرپا (کتک زننده) نرسیده باشد بازی ادامه داشت	ALIDAD	علیداد
درفکرش نیست ، برایش مهم نیست	AYNE KHEYALESH NI	عین خیالش نی
آباد ، پابرجا	OMAR	عمار
عینک	OYNAK	عونک
عمو(پدرشوهر)، تاته ، معنی عمو میدهد اما منظور برادر پدراست	OWMO	عومو
دلت آب ، چزاندن	ENDE DELI	عند دلی
زمین های زراعی است که در شمال شرق شهر بندرامام خمینی (سربندر کنونی) واقع شده است ، آگوله هم نوشته شده است	AGHOLAH	عاگوله
علاء الدین ، بخاری نفتی	ALADIN	عالادین
عمه ات	AMAT	عامت
عمه اش	AMASH	عامش
عمه ام	AMAM	عامم
عمه	AMAH	عامه
عموزاده	OWMO ZA	عوموزا
نام شخص ، مصغر عباس	ABA	عبا
به ماه ربیع الاول (ازماه های قمری) مردم قدیم عید می گفتند	EID	عید
دوشاخه ، دوشاخ ، چوبی شبیه عدد ۷ ، در تیرکمون بعنوان دسته استفاده میشود	GHACHAH	غچه
ازاو سبقت گرفت ، خاک بهش داد	GHARESH DA	غرش دا
گردو خاک فصلی	GHAREH BAD	غره باد
گردوغبار(خاک) بلند کرد . معمولاً به موتورسکلایت یاماشینی که در زمین خاکی (بیابان) با سرعت می رود می گویند (یه غری راس کرد) البته قسمتی از مردم ، از این اصطلاح استفاده می کنند	GHAR RAS Kerd	غراس کرد
شلوغ کاری ، سروصدا	GHARGHASHAH	غرعشه

پارو	GHARAFAH	عَرَّافَه
نوعی آلك (صافی) با ابعادی بزرگ جهت بیختن گندم وجو	GHARBIL	عَرَبِيل
آدامس ، سفز	GHAZAH	عَزَه
کندر تلخ	GAZEH TAHLAK	عَزَه تَهْلَک
چفیه ای بازمین سفید و نقش آبی یا زمین سفید و نقش قرمز	GHATRAH	عَطْرَه
به زمین کشاورزی که در آن گندم یا جو کاشته باشند	GHALAH	عَلَه
نوعی مورچه بزرگ که در حمل گندم خیلی سریع و توانا عمل می کند ، مور سوار نیز اطلاق می شود زیرا پاهای بلند آن چنین می نمایند که بر چیزی سوار است	GHALAH BARO	عَلَه بَرَو
اینور و آنور شدن در رختخواب (در مواقعی که بی خوابی سر وقت کسی بیاد در رختخواب زیاد این دست و آندست می شود که اصطلاحاً غلت غو گفته میشود)	GHALTE GHOW	عَلْتِ غَو
دور خودش می پیچد	GALT EZANEH	عَلْتِ ایزَنَه
آواز غمناک	GHAMONAH	عَمَوَنَه
پرنده ای با پرهای مشکی و بالهای کوچک که بسیار سریع است و همچنین غواص ماهری است اما بلحاظ بالهای کوچکش زیاد در پریدن موفق نیست	GHOSI	عَوُ صی
قهر	GHAYZ	عَیْض
از خود بی خود شدن ، شبیه به کما رفتن ، طوریکه اصلاً متوجه دور و اطراف خود نباشد	GHOB RAFTAN	عُبُ رَفْتَن
غبار ، خاکی که البته نوعی آفت است و بر روی محصول نخل مینشیند و باعث خرابی آن میگردد	GHOBR	عُبْر
شفق ، صبح خیلی زود	GHOBSHAH	عُبْشَه
فرورفتن در گل	GHOP	عُبْ
چاق ، از این کلمه کمتر استفاده میشود	GHOCH	عُجْ
اعتراض زیر زیرکی و غیر علنی	GHORODOR	عُرُ دَر
از روستاهای توابع هنديجان می باشد که از سمت هنديجان شمالی روبه قبله (غرب) بطرفش می روند	GHOWROWBI	عُرَوْبی
ژرف ، عمیق ، گُر نیز می گویند	GHOR	عُر

قبلاً چادر نشینانی حاشیه شهر سکنی می گرفتند که بشدت سبزینه بودند (متمایل به سیاه پوست) و بصورت سنتی آهنگری و چیزهایی از قبیل داس و چاقوو.. می ساختند، به آنها غربتی میگفتند و هرکس که بلحاظ شکل و قیافه مانند آنها باشد نیز غربتی اطلاق میشود و کمی هم شلوغ و شرور بودند که اگر این خصلت در کسی باشد باز هم میگویند فلونی می غربتیله	GHORBATI	عُرَبْتی
قرقره نخ ، بُکره نیز می گویند	GHORGHOROK	عُرْ عُرْک
ساعت ۱۲ ظهر	GHORE ZOHR	عُرْ ظُهر
رعد و برق	GHORTERAGH	عُرْ تَرِاق
چاق، کلفت، مثلاً سبیلِ عُرْتی داره یعنی دارای سبیلی کلفت است	GHORT	عُرْت
سرو صدا و شلوغی	GHORDOHAH	عُرْدُوْهه
خروس	GHOROS	عُرُوس
نان شخص ، مصغر غلام	GHOLO	عُلُو
بدبختی ، بیچارگی ، نکبت	GHEBAH	عِبَه
صدای افتادن چیزی از بلندی	GHERAM	عِرْم
صدای مهیب و بلند، گرمبش هم می گویند	GHERAMBESH	عِرْمَبِش
چرخیدن ، تابیدن	GHER	عِرْ
آت و آشغال	GHERGHENDAL	عِرْ عِنْدَال
جای خیلی شلوغ و آشغال دانی و بهم ریخته	GHEZHAHDON	عِرْ ه دُون
اصطلاحی برای سرزنش کسی	GHEZAB MEN SARESH	عِضَب مِّن سَرِش
نوعی صدا که در گوش شنیده می شود (این صدا فقط در سر یک شخص شنیده می شود یعنی ، حتی شخصی که نزدیکش ایستاده ، آن صدا رانمی شنود) چیزی شبیه به توهّم	GHENGAH	عِنْگَه
دویدن ، از این کلمه کمتر استفاده میشود	GHIR	عِیرْ
تسمه پمپ آب	GHAYESH	عَا پِش
پنیرک نخل	GHAP MOH	عَا پِ موح
قارچ	GHARCH	عَا رِچ
قارچ سمی	GHARCH SAGI	عَا رِچ سِگی
از اوزان قدیم ، معادل ۲۱ گرم	GHAZ	عَا ز
جمله ای خبری و اغراق آمیز به معنی سوراخ سوراخ کرد	GHARBILESH KERD	عِرْبِیش کِرْد

این کلمه را با چندبار تکرار برای بیرون کردن حیوانی که به اشتباه وارد حیاط آنها شده ادا می کردند		غریبه غریبه
بی کس و کار ، یتیم	GHORAH	غورَه
قوری	GHORI	غُوری
کسیکه تصمیم نادرست درهنگام ناراحتی بگیرد، کاری بادستپاچگی انجام دادن	GHOFAH VASEH	عُوفَش وَسِه
موجودی از خانواده جن ها (اجنه)	GHOLAK	غولَک
از روستاهای توابع هنديجان می باشند این روستا بالی (بالایی یا علیا) و دومین (پائین یا سفلی) دارد	GHOLAH	غولَه
نام شخص ، مصغر فتح اله	FATELA	فَتِلا
به عمل نیامده	FATIR	فَتیر
جدا ، به شروع زندگی مشترک زوجین در منزل مستقل از خانواده پدری خود نیز فَرَد زندگی کردن گفته می شود و همچنین به عمل طلاق دادن نیز اطلاق میشود	FARD	فَرَد
جدایشان کردم، به میانجی کردن دویاچند نفر در دعوا اطلاق می شود	FARDESHON KERDOM	فَرَدِشون کِرْدَم
نرده ، پرچین (به دیوار کوتاهی که بالای ساختمانهای قدیم بکار می بردند فسیل گفته می شود)	FASIL	فَسیل
به نشستی که در جهت مرتفع نمودن سوء تفاهم یا درگیری و حتی تعیین دیه یا هرگرامت دیگری بین شیوخ و بزرگان یک طایفه با طایفه ای دیگر صورت میگیرد فَصَل گفته می شود که معمولاً طرف پردازنده غرامت همراه خود از سادات محترم و سرشناس چند نفری را می آورد که آن اجتماع به احترام سید ، بخشی از دیه یا مورد غرامت راببخشند و این کلمه نیز از گویش عربی وارد زبان ماشده است	FASL	فَصَل
چراغ نفتی	FAWNOS	فَوُ نوس
دشنام دادن ، فحش دادن	FOSHO FAZIYAT	فَوُشُ فَرِیْت
فهمید	FAHMES	فَهْمِس
فروشی	FOROKHTANI	فَرُخْتَنی
فریره ، نوعی اسباب بازی بچگانه ، فَرِ فَرِک هم می گویند	FORFOROK	فَرُفَرُوک
بدیمن ، نحس	FOGHORAT	فُگَرَات

خسیس ، نحس و نداروگدا نیز معنی می دهد	FOGR	فُکُر
موجبات بدبختی خودش رافراهم کرده	FOGHRISH GHASHTEH	فُکْرِیش گَشْتِه
فلانی، فلان کس	FOLNA KAS	فُلن کَس
فلانی کفن راپاره کرد یعنی ازمرگ رهید ، درمورد بیماری که درشُرُف مرگ قرارگرفته ولی رفته رفته شفا پیدا می کند این اصطلاح بکار می رود	.	فُلونی کِفَنه دَرِد
نوعی گله مندی و شکایت است، یعنی به فلانی بگو توقع چنین کاری را از شما نداشتم	.	فُلونیه بگو خیشاوندیت رسید
فایده ، سود	FOYDAH	فُیْدَه
باز	FECH	فِچ
به فدایت ، فدای سرت ، سرت سلامت باشد، فِدوَه نیز میگویندالبته این کلمه نیز ازگویش عربی وارد زبان ماشده است	FEDOUVAH	فِدوَه
شراره آتش	FERENGEH TASH	فِرِنِگِه تَش
یعنی بوی چیزی درحد زیاد درمحیط پخش است	FER EIZANEH	فِرَایزَ نه
فرداشب	FERDESHOW	فِرْدِشَو
چابک ، سریع	FERZ	فِرز
موی پیچیده ، مجعد	FERFERO	فِرْفِرَو
پر زد ورفت ، پرواز کرد ورفت	FER KE VO RAH	فِرکِ وُرَه
فرمانبر ، اصطلاح تحقیری درمورد کسیکه درجایی فرمان بالا دستی را میبرد	FERMON BARAK	فِرْمون بَرک
کسی که بیخودی شلوغ می کند	FEZAKI	فِرزکی
به کسیکه این دست و آندست می کند وخیلی باتعلل کاری راانجام می دهد می گویند چقه فس فس ایکنی	FES FES	فِس فِس
کسی که طاقت انجام کاری راندارد	FEGH	فِغ
دررفت	FEKES	فِکِس
فکر	FEGR	فِغِر
بدجنس ، زیرک	FELAT	فِلَت
باز شده	FELET	فِلَت

خوردنی که باخرمادرست میشود ، برای درست کردن این خوردنی ،مقداری خرمای بدون هسته رابا کُلْخَنگ(درحروف کاف شرح داده شده) مخلوط نموده ودرجُون(درحروف جیم شرح داده شده) می کوبندوفیل درست میکنند	FEL	فِلْ
نام شخص ، فرامرز	FELAMARZ	فِلَامَرز
بینی ات را خالی کن	FIRKO	فِیرْ کُ
پودر رختشویی	FABR	فابر
فاتحه ، مراسم ختم	FATAH	فاتَه
شکاف	FAGH	فاق
وسیله ای نیزه مانند که درشکار بعضی ماهیها استفاده میشود	FALEJAH	فَالِجَه
پیراهن مردانه ، زیر پیراهن ، مأخوذ از زبان عربی	FANILAH	فانیلَه
ساکت ، بی سروصدا	FAGHIR	فقیر
درد شدید داشتن	FALAKI HOBIDAN	فَلْکی هُوبیدن
فوت و لُو ، انتهای لوله پمپ آب که در کف رودخانه قرار دارد وبوسیله توری که به آن وصل شده مانع کشیدن آشغال درون لوله وپمپ می شود را فوتبال می گویند	FOTBAL	فوتبال
اندازه ، این کلمه از زبان انگلیسی وارد گویش ما شده است	FIT	فیت
سوت ، سوتک	FITAK	فیتْک
به اندازه ات است	FITETEH	فیتتَه
به اندازه اش است	FITESHEH	فیتشَه
به اندازه ام است	FITEMEH	فیتْمَه
سبکسر ، ناپخته	FIT FITO	فیت فیتو
از روستاهای توابع هندیجان می باشد شهرنو نام دیگر این روستا است	FIROZABAD	فیروزآباد
جوشهای عفونی وچرکی	FIZERAK	فیزرْکُ
قسمت ابتدایی ساز تُشمالها که صدا تولید می کند	FIGHAK	فیتْک
لاف	FIGHE BAD	فیتْ بَاد
سوت	FIKAH	فیکَه
نوع ترازوی جهت وزن اجسام سنگین ، قپان	GHAPON	قَپُونُ
آدم شکمو	GHAPITAN	قَپیتان

به آب بزن، یعنی از رودخانه یا جویی که روبرویت میباشد گذر کن	GHAD O BEZAH	قَدَاؤُ بَزَه
بر خورد، تصادف	GHAD	قَد
کمر باریک	GHAD BORIK	قَد بُوریک
کمر بند، قَلْ بَند و قَرْ بَند نیز می گویند	GHAD BAND	قَد بَند
ساقه سبز جو (قبل از نمایان شدن خوشه) برای خوراک چهارپایان	GHASIL	قَسیل
سیلی، کشیده هم می گویند	GHAFA	قَفَا
تیکه تیکه، البته قسمتی از مردم ماهشهر از این کلمه استفاده میکنند و بیشتر کَلْ کَلْ را تلفظ می کنند که به همین معنا است	GHAL GHAL	قَلْ قَلْ
قیف	GHAM	قَم
قالی- فرش، قَوْلین و عَوْلی نیز می گویند	GHOLI	قَو لی
نام شخص، مصغر قاسم	GHOSO	قَو سُو
نوعی پرنده، مثل کبک (کوکر) ولی بزرگتر است و زیرسینه اش سیاه رنگ است	GHOR	قُر
گلو، نای	GHORGHORI	قُر قُر ی
همان کفنیید است (و به معنی سرفه کرد) که بخشی از مردم ماهشهر اینگونه تلفظ می کنند	GHOFNID	قُفْنید
این اصطلاح در گلوله بازی، هنگامیکه گلوله را با فاصله دور مستقیم وسط کال پرتاب می کردند، بکار می رفت	GHOFAKI	قُفْکی
رابط دوسر زنجیر، در زنجیر موتور سکتی و دو چرخه وجود دارد	GHOFLAK ZANJIL	قُفْلاک زنجیل
یک جرعه آب به گُلْپ هم می گویند	GHOLOP	قُلْپ
قفل	GHOLF	قُلْف
چشم پیچ دار، لوچ، چَپَلْ هم می گویند	GHOLOCH	قُلُوچ
کیوسک، دکه، در اصطلاحات دریایی به اتاق مخصوص استراحت ناخدا و محل نگهداری تجهیزات لنج اطلاق می شود.	GHOMARAH	قُمَارَه
پارچه	GHOMASH	قُمَاش
قنطاق	GHOMAT	قُمَات
کنترات	GHONTERAT	قُنْتِرَات
کفش	GHONDORAH	قُنْدَرَه
باطری	GHOVVAH	قُوَه

هدف ، نشانه	GHEDAR	قِدَر
خیلی بالا ، معمولاً وقتی کبوترها زیاد اوج می گیرند این کلمه استفاده میشود.	GHER ASAMON	قِرِ آسَمون
اندازه ، شکل	GHERT	قِرْت
قسم دادن ، سوگند واقعی خوردن	GHESAM ROWSI	قِسَم رُوْسِي
شانه ای با دندنه های فلزی که جهت شانه کردن یال و دم احشام ، تمیز کردن و درمواقعی خاراندن آنها استفاده می شود	GHESHOW	قِشَو
سنگهای تیز دریایی ، این سنگها بر اثر رسوب آب شور دریا بر روی اشیاء ثابت درون آب تشکیل می شود	GHESHAR	قِشار
صدات درنیاد ، البته الان خیلی کم از این کلمه استفاده می شود	GHESAH NAKON	قِصَه نَكَن
کسی که کار خطرناکی انجام دهد یا خود را در معرض خطر اندازد.	GHEZASH GASHTEH	قِضاش گِشته
وارونه شد	GHELAPES	قَلِپَس
وارونه شدن و افتادن چیزی	GHELAPNIDAN	قَلِپِنیدن
به دوش گرفتن کسی ، نشانیدن کودک بر روی گردن بنحوی که هر دو پای کودک دور گردن رد میشود و بر روی سینه راکب قرار میگیرد	GHELANDON	قِلَندون
زرورق	GHELAYEZ	قَلِیز
صدای افتادن چیزی در آب	GHELEP	قَلِپ
سرکشید ، نوشیدن مایعات	GHELESKANID	قِلِسْکَنید
برآمدگی های پا در ناحیه مچ ، قوزک پا	GHABAK	قَا بَک
محکم ، سفت	GHAYOM	قَا یَم
غذایی که بانان خورده می شود به خوراکی کم هم اطلاق می شود، قاتغ هم می گویند	GHATOUGH	قَاتُق
بانگ زدن ، فریاد	GHARAH	قَا رَه
نوعی نان شیرین ، در قطعه های کوچک درست می شود و شیرازیها به آن یوخه میگویند	GHARAPICH	قَا رَپِیچ
لک لک ، گونه ای گاز باگردنی دراز	GHAZEGHELENG	قَا زَقِلِنِگ
قاچ ، معمولاً به تیکه یا قسمتی برش داده شده از هندوانه یا خربزه را قاش میگویند اما در اصطلاحات دامداری به زمین وسیع و محصور که شبها گوسفندان را در آن نگهداری میکنند اطلاق می شود	GHASH	قَاش

کاغذ	GHAGHEZ	قَاعَذ
همان کاکل است (که گیاهی است تقریباً شور مزه و باماست میل می شود) که بخشی از مردم ماهشهر اینگونه تلفظ می کنند	GHAGHEL	قَاقِل
داد و فریاد	GHALO MEGHAL	قَالَ مِقَال
دعوایم کرد، بر سرم فریاد کشید	GHALOM KERD	قَالْمُ كِرْد
دعوایش کن، سرش داد بکش، نهیبش بده	GHALESH KON	قَالِشِ كِن
این مقبره در شمال شرقی روستای رحیم آباد (نزدیک روستا) در امتداد لوله نفت قرار دارد که طبق اظهارات مردم، این سید بزرگوار در خواب زنی، معروف به دی گدا (مادر گدا) می آید و محل قبر فعلی خود را به آن زن می گوید و بعد از کاوش و تحقیق صحت این مسئله مبرهن می شود و بر روی محل مشخص شده قالبی سیمانی می سازند که مورد احترام و زیارت خیلی از مردم میباشد	.	قبر سید دی گدا
غرب	GHEBLAH	قبله
مراسمی که در آن جهت نزول باران دعا می کنند	GHEBLAY DOA	قبله ی دعا
قرض بکن زن بگیر، قرض داده می شود ولی زن می ماند. در بیان راه افتادن کارها بوسیله وام میباشد.	.	قرض بکن، زن بسون، قرض ایری، زن ایمونه
نسیه	GHarzi	قَرَضِی
اقوامم، فامیل و بستگانم	GHOMALOM	قَوْمَلَم
اقوامت، فامیل و بستگان	GHOMALET	قَوْمَلِت
اقوام ما، فامیل ما	GHAMALEMON	قَوْمَلِمون
فامیل اگر گوشت بدنت را بخورد استخوانت را دور نمی اندازد، کنایه از اینکه اگر اختلاف یا درگیری در بین فامیل پیش بیاید باز هم غیرت و تعصب خانوادگی باعث میشود که نسبت به هم احساس وابستگی و علاقه را در آینده بروز دهند و کینه هارا کنار بگذارند	.	قَوْم ا گوشتتَه بِخَرَه خَسِتَه وَر نیده
قورتش داد، قیت نیت یا قیتنید نیز می گویند	GHITESH DA	قیتِشْ دا
قورت دادن	GHIT DADAN	قیت دادن
قوت لایموت (بخورنمیر)	GHIT LAYAMOT	قیت لایموت
غیرت	GHIRAT	قیرت
قوقولی قوقوی خروس (صدای خروس)	GHIGHAH	قیقه

قیر	GHIL	قیل
آغشته به قیر	GHIL GHILI	قیل قیلی
نفس آخر، حالت جان دادن فردمحتضر، کپ آخر هم می گویند	KAPAK	کپک
دهانت رابند، خفه شو	KAPETA BEBAND	کپت بند
دهانش	KAPESH	کپش
خوردن چیزهای پودری ودانه ای	KAP DADAN	کپ دادن
از توابع هندیجان می باشد که از سمت هندیجان جنوبی روبه قبله (غرب) و در مسیر آقی میررحمان واقع شده است و قبلاً پاسگاه بوده که الآن متروکه گردیده	KAPARAL	کپرل
به بسته های گندم یا جو بعدازدرو کته می گویند به یک بسته سبزی نیز همین عنوان اطلاق می شود	KATAH	کته
خاکش کن ، دفنش کن	KETESH KON	کتش کن
زیرگل کردن ، معمولاً برای دفن مردار از این کلمه استفاده میشود و بکاربردن آن در مورد انسان نوعی توهین است	KAT	کت
جهت نگهداری گندم برای یکسال ، نام گودالی است در زمین که از فاصله دور قابل مشاهده نیست	KAT	کت
چانه ، چکه هم می گویند	KACHAH	کچه
سرازیر شدن آب دهان و بینی ، آخمیلیه هم می گویند	KAKHMELILAH	کخمیلیه
هوا مه آلود است	KAREH	کره
مه	KAR	کر
پرنده است مثل دیدمک که شب هنگام در صورت مشاهده شخصی (دزد) سروصدا می کند	KARSOK	کر سوک
آذرخش ، بارش باران همراه بارعد و برق و باد	KARTIFAH	کرتیفه
ظرفی پلاستیکی که حکم دستشویی سیار در زمان سردی هوا برای بچه رادارد	KARSI	کرسی

پوشش دادن ، گرفتن ، این کلمه از اصطلاحات دریایی است ولی در بین عوام ، به معنی به دست آوردن کلی و یکباره چیزی است ولی در اصطلاحات دریایی (صید ماهی بوسیله تور که در این روش یک سر تور، در خشکی و سردیگر را وسط آب می برند و بعد از لحظاتی سری که در آب هست رابه سر درون خشکی می رسانند که در این بین ماهیهایی نیز صید میشود)	KARF	کَرَف
کسر ، کم کردن	KARS	کَرس
خود رابه نشنیدن زدن ، گوش نکردن	KAR GHOSHI	کَرگوشی
کَس و کارم ، بستگانم	KASALOM	کَسَلَم
کَس و کارت ، بستگانت	KASALET	کَسَلِت
کَس و کارت ان ، بستگانتان	KASALETON	کَسَلِتُون
کَس و کارش ، بستگانش	KASALESH	کَسَلِش
کَس و کارشان ، بستگانشان	KASALESHON	کَسَلِشُون
کَس و کارمان ، بستگانمان	KASALEMON	کَسَلِمُون
کسی رابه اجبار کشاندن ، اینور و آنور و به جلو و عقب کشیدن	KASH O KOSH	کَشْ کَشْ
کش شلوار قدیمی	KASHE TOMBON	کَشِ تُمبُون
بر روی زمین کشاندن	KASHTOR	کَشْتَر
سر تا سر ، اول تا آخر	KASH TA KASH	کَش تا کَش
سیلی	KASHIDAH	کَشیده
قابل وزن کردن ، وزن کردن بوسیله ترازو یا قاپان	KASHIMON	کَشِمُون
بی دندان	KAFTAH	کَفْتَه
کفشهای پاشنه دار	KAFSHL SOMBOLAKI	کَفْشَل سُمبُلَکی
کفگیر	KAFGHER	کَفْگِر
بارک الله	KAFFO	کَفُو
حالتی از چشم ، حالتی برای چشم که در یک فشار عصبی سیاهیهای چشم بالا می رود و چشم سفید می شود، به بدن گاو و گوسفندی که سیاه و سفید باشد و بخش سیاه آن بیشتر از قسمت سفید آن باشد یا بالعکس نیز میگویند ، گل باقله ای برخلاف کلپسه میباشد، به رنگهایی که تقریباً به یک نسبت و تیکه تیکه پخش شده اند گل باقله ای گفته می شود	KALAPISAH	کَلپِسَه

منقل گلی ، بعداز درست کردن قالب این منقل در معرض آفتاب و باد قرار می دهند تا خشک شود و بعد استفاده می کنند	KALAK	کَلک
مصغر کربلایی علی	KALALI	کَللی
دیوانه شده ، به سرش زده	KALAH ZADEH	کَله زده
افتادن و ملق زدن بدجور	KALAH MALAGH	کَله مَلق
دیوانه	KALO	کَلو
دیوانگی ، دیوانگی کردن	KALO GHARI	کَلوگری
ظرف آب مرغی	KALE MORKHI	کَلِ مَرخی
سنگ انداختن ، پرتاب کردن چیزی ، تغییر مسیر سنگ در برخورد با اطراف	KALEPERGH	کَلپَرغ
قطعه ، نیمه ، بعضی نقاط قُل نیز می گویند	KAL	کَل
مخفف کربلایی ، به نصف چیزی هم می گویند	KAL	کَل
ظرف آب ماکیان	KAL	کَل
تکه تکه	KAL KAL	کَل کَل
کربلایی کاظم	KAL KAZOM	کَل کاظم
از خانواده بَنک است ، با پوست ، جویده و خورده می شود	KALKHONG	کَلخَنگ
خراب کردن و تیکه تیکه کردن	KALGABALG	کَلگ بَلگ
ویرانه ، بیشتر به خانه های قدیمی و خالی از سکنه در روستاهای متروک اطلاق میشود	KALGHAH KHERABAH	کَلگه خِرابه
نوعی هیزم که جهت آتیش درست کردن بسیار خوش سوز و کم دود است	KALVANDAH	کَلوندَه
کدامیک؟	KAMO	کَمو
کبوتر	KAMOTAR	کَموَتَر
کدام یک از شما	KAMOTON	کَموَتون
کدام یک از آنها	KAMOSHON	کَموشون
کدام یک از ما	KAMOMON	کَمومون
کدامیک	KAMOYAKI	کَمویکی
کم رو ، خجالتی	KAM RI	کَم ری
بی اعتنایی	KAM MEHALI	کَم مَحلی
پشکل چسبیده به دنبه گوسفند	KAMBIL	کَمبیل

یعنی کم به حضور شما رسیده ایم، وقتی می خواهند به کسی بگویند که او را نمی شناسند از این اصطلاح استفاده میشود	.	کم خِدْمَت رسیدیمه
کسی که زیاد غذا نمی خورد، یا به واسطه بیماری یا پرهیز کردن	KAM KHORAK	کم خوراک
کدامیک	KAMOSH	کَمُوش
نوعی کم‌لباسی	KANTOR	کَنْتُور
ویرانه، بیغوله	KANDAL	کَنْدال
بی شرمی، پرحرفی و جار و جنجال	KOLI GARI	کَوُ لی گَری
لقمه	KODI	کَوُدی
درخت بی عار، این درخت توسط انگلیسیها درخوزستان و بو شهر کاشته شده که در برابر کم آبی بسیار مقاوم است	KOWR	کَوُر
گهواره	KORIKAH	کَوُرِیکَه
بادام زمینی	KOZO	کَوُزُو
نوعی کفش زنانه و دخترانه از چرم گوسفند یابز	KOWSH	کَوُش
پوشیدن کفش باحالت خم کردن پشت آن	KOWSHAKI	کَوُشکی
کاشکی	KOWSHKI	کَوُشکی
کبک	KOWGH	کَوُگ
به زن و مرد شرور و بی حیا گفته می شود	KOLI	کَوُلی
گوسفند نر، کاوه هم می گویند	KOWVAH	کَوُوه
کاهو	KAVI	کَوُی
کاه	KAH	کَه
بچه بز	KAHRAH	کَهْرَه
کنده شد	KAHNES	کَهْنِس
حرف قدیمی را از نوباز گو کردن برای دوبهم زنی و تنبش	.	کَه کانه و جِنِگِرِ پیسنیده
آبی، این کلمه خیلی کم استفاده می شود	KAHLON	کَهْلُون
کی این اتفاق افتاد	KAY CHO NO	کَی چُونُو
کدبانو	KAYBOWNO	کَیْبُو نُو
نوعی قایق باجنس فایبرگلاس	KAYT	کَیْت
مقیاسی در مقدار، اندازه، مثلاً میگویند یه کیل بنک (یعنی یه استکان بنک)	KAIL	کَیْل

سرشیر	KAYMAGH	کَیماغ
به فلاخن (وسیله ای ساده و ابتدایی جهت پرتاب سنگ) گفته می شود کیفار هم می گویند	KAY VAR	کَیوار
آرنج	KOROO	کَرو
فرورفتن قوطی یا ظرف	KOPES	کَپس
چند جا تُورفته شده باشد، تُورفتگی فلزات مانند قوطی یا بدنه اتومبیل و...	KOP KOPI	کَپ کَپی
کوتاه دُم، به خراب کردن موی سر، (بدکوتاه کردن) نیز اطلاق میشود	KOTADIM	کَندیم
کوتاه قد و چاق	KOTOL	کَتل
بیچاره ام کردی، مرا نابود کردی، به من ضرر زیادی زد، مرا از بین بردی	KOTOMA KANDI	کَتم کندی
قسمت فوقانی و تحتانی برخی میوه ها مانند خیار، هویج و خرما که خورده نمی شود	KOTOM	کَتم
بیچاره ات کرد، تورا نابود کرد، به تو ضرر زیادی زد، تورا از بین برد	KOTETA KAND	کَیت کَند
بیچاره اش کردی، او را نابود کردی، به او ضرر زیادی زد، او را از بین بردی	KOTESHA KANDI	کَیش کندی
سوزن رانخ کن	KOTESH KON	کَیش کُن
تکه تکه، ریز ریز کردن، دردعوای دوپرنده (که خیلی آسیب دیده باشند) یا به جامانده از خوردن میوه ای توسط مرغ و خروس می گویند کَتم کَتش کرد	KOT KOT	کَتم کَتم
کنایه، کچه زدن یعنی کنایه زدن	KOCHAH	کَچَه
محل استتار صیاد جهت شکارپرندگان حلال گوشت نظیر قاز، مرغابی و غیره	KOCHAH	کَچَه
به شدت گاز گرفت، با دندان گاز گرفتن بنحوی که جایش را زخم کند	KOKHT	کَخت
به شدت گاز گرفتن، جویدن	KOKHTAN	کَختَن
زخم خشک شده	KOKHTAH	کَختَه
به شدت گازش گرفت	KOKHTESH	کَختِش
جیرجیرک	KODOK	کُد ک

پسرک ، آن پسر، کُرک هم می گویند	KORAKO	کُرکُو
پسرک ، آن پسر، کُرکو هم می گویند	KORAK	کُرک
پسرها	KORAL	کُرل
پسرایتان	KORALETON	کُرلَتون
پسرایشان	KORALESHON	کُرلَشون
پسرایمان	KORALEMON	کُرلَمون
تاول	KOROW	کُرُو
تاول دلم ترکید کنایه از آرام شدن - راحت شدن - گاهی هم به معنی به آرزوی دل رسیدن است	.	کُرُو دِلَم پوکِس
به نوزاد الاغ واسب و ... گفته می شود	KORAH	کُرَه
از روستاهای توابع هندیجان می باشد	KORA PA	کُرَه پا
ایامی که مرغ بر روی تخم هایش می خوابد، کُرچ	KOROK	کُرک
پسرم	KOROM	کُرَم
پسرت	KORET	کُرِت
پسرش	KORESH	کُرِش
پسره ، وقتی از جنسیت بچه تازه بدنیا آمده سؤال کنند اگر پسر باشد میگویند کُرِه ، یا کُرِیه	KOREH	کُرِه
اسبی افسانه ای	KORAY OROBAD	کُرِی اُورُوباد
پسر	KOR	کُر
یعنی دیگر کافی است ، وقتی کسی باتوضیحات مکرر و یکنواخت کسی را جان به لب میکند	KOR BAAAAGH	کُر بَعق
پسر خواهرش هست ، خواهرزاده	KOR DADISHEH	کُر دَدِشِه
پسر برادرش هست ، برادرزاده	KOR KOKASHEH	کُر کُکاشِه
پسر کوچکتر، پسر کوچیکه	KOR KOSHKOU	کُر کُوشکُو
پسر بزرگتر ، پسر بزرگه	KOR GHAPOU	کُر گُپُو
نوعی مدل موی قدیمی	KORNAILI	کُر نَیلی
بد کوتاه کردن مو	KORCHIN	کُرچین
لانه جوجه ، نوعی قفس گلی	KORKORI	کُر کُری
یعنی متمایل به پسرها ، البته فحشی است که به دخترها میدادند	KORALI	کُرلی

آرنجش به دیوار نخورده ، یعنی سختی و مشقتی را هنوز تجربه نکرده (سردو گرم روزگار انچشیده)	.	گُروش قَدِ دیوار نخورده
پسر دایی	KOR HOLOW	کُر هولو
تره	KORAT	کُرات
قربانت شوم	KORBONET	کُربونت
پسرعمو	KOR TATAH	کُرتاته
لباسی پشمین بدون آستین برای چوپانان در زمستان	KORDAK	کُردک
شاید کانگرو بوده ، باتوجه به نام دیگر گرزنگلو که بچه برو است و اینکه کانگرو کیسه ای جلوی بدنش جهت نگهداری بچه اش دارد شاید منظور همین حیوان باشد گربه سمور و گورکن نیز احتمال داده اند	KORZANGOLO	کُرز ننگلو
محل نگهداری مرغ و جوجه در تابستان ، بر روی زمین محفظه ای باگل درست می کردند و چند جای آن را سوراخهایی برای هواکش آن تعبیه می کردند و جوجه هارا برای محافظت از گربه در آن می گذاشتند	KORKORI	کُرکری
کرنر ، ضربه زاویه در فوتبال	KORNAYIL	کُرنیل
گریه باصدای بلند ، صدای گریه بلند	KOROKAH	کُروکه
کره خر	KORISHAK	کُرشک
کوچک ، از این کلمه بیشتر در روستاها استفاده میشود	KOZROK	کُزروک
اذیتم کرد ، خیلی آزارم داد ، به قتل رسیدن هم معنا می دهد ولی اگر در محاورات روزمره از این کلمه استفاده شود بیشتر معنای بسیار اذیت شدن از جانب کسی را می رساند مثل کلمه شهیدم کرد که به معنای کشته شدن در راه خداست اما در بین عوام یعنی ضربه شدیدی به من زد	KOSHTOM	کُشتم
او را خیلی اذیت کردم ، او را به شدت کتک زدم (توضیحات تکمیلی در مورد این کلمه در شرح کلمه «کُشتم» آمده است)	KOSHTOMESH	کُشتمش
اذیتم کرده است - خیلی آزارم داده است(توضیحات تکمیلی در مورد این کلمه در شرح کلمه «کُشتم» آمده است)	KOSHTOMEH	کُشتمه
کوچولو	KOSHKO	کُشکو
مرغ یا خروسی که قابل ذبح باشد	KOSHA	کُشا
کوچکترها	KOSHKOTARAL	کُشکو ترل

سرفه سخت و صدا دار، سیاه سرفه	KOFEH SIKHO	کُفَه سِیخُو
در حال سرفه کردن است، سرفه کنان	KOFAH KOFESHEH	کُفَه کُفِشِه
کوبید	KOFT	کُفْت
کوبیدمت ، تورا را کوبیدم	KOFTOMET	کُفْتِمِت
کوبیدمش ، آن را کوبیدم	KOFTOMESH	کُفْتِمِش
کوبیدش ، آن را کوبید	KOFTESH	کُفْتِش
ضرب و شتم ، کتک زدن ، مشتمال کردن کسی ، دعوا و مشاجره و بز بزن هم معنا می دهد	KOFTEKO	کُفْتِکُو
ناراحت ، عصبی	KOFRI	کُفْرِی
سرفه کرد	KOFNID	کُفْنِید
سرفه	KOFFAH	کُفَّه
برادر	KOKA	کُکَا
برادرت	KOKAT	کُکَات
برادرش	KOKASH	کُکَاش
برادری	KOKAGHARI	کُکَاگری
بیسکوئیت ، نوعی کلوچه محلی	KOKAL	کُکَال
برادرم	KOKAM	کُکَام
برادرانت	KOKAYALET	کُکَاایلت
کلاه خودراقاضی کن ، قضاوت کن	KOLATA GHOZI	کُلَّت قَوُضی
مقنعه	KOLOW	کُلُو
کلاه	KOLAH	کُلَّه
علفی که در بین گندم وجو می روید و خوشه بدون دانه ای نیز دارد و جزو علفهای هرز محسوب می شود	KOLAH GIYAH	کُلَّه گیاه
گنجشک تاجدار صحرایی	KOLAIT	کُلَیْت
ملخ	KOLOH	کُلْح
چاق ، فربه	KOLOFT	کُلْفِت
کلوخ کوچک	KOLOMAK	کُلْمَک
تیکه ای یخ	KOLOM YAKH	کُلْم یخ
پوست تخم مرغ	KOL KHAYAH	کُل خایه
اتاقک نگهداری مرغ و کبوتر، کله هم می گویند	KOLEH	کُلَّه

کُند ، به چاقوی یا چیزهای بُرنده که تیز نباشد کُل می گویند	KOL	کُل
کوتاه ، البته بیشتر به پوشاک کوتاه گفته می شود مثلاً یه شلوار کُلی پاش بید یعنی یک شلوار کوتاهی پوشیده (پایش) بود کُک و کُلو نیز تلفظ می شود که به همین معناست	KOL	کُل
چرک مرده ، جاهایی از بدن که مدت زیادی شسته نشود و چرک روی هم انباشته شود. به زخم خشک شده (پوست انداخته) نیز میگویند	KOLWASAH	کُلواسَه
کسی که کارهایش با فکر و آینده نگری همراه است ، مهارت داشتن در کار	KOLOKAR	کُلوکار
کلوچه	KOLICHAH	کُلپچه
محل نگهداری مرغها در زمستان	KOLIDON	کُلیدون
شکمو ، کُمین هم می گویند	KOMO	کُمُو
شکمت درد می کرد؟ (وقتی می خواهند به کسی بگویند کاری که انجام داده درست نبوده است از این اصطلاح استفاده میکنند)	.	کُمِت دَرِد اِیکَرِد
شکمو	KOMIN	کُمین
شکم	KOM	کُم
به بچه ای که با سن و سال کم ، حرف های پخته و بزرگانه میزند	KOMPIR	کُم پیر
شکمو ، کسی که به سختی سیر می شود	KOM LONG	کُم لُنْگ
به کوتاه قد چاق گفته می شود	KOMBOL	کُمبُل
کاموا ، کُموا هم می گویند	KOMBA	کُمبا
کمباین ، ماشین پیشرفته درو کردن محصولات کشاورزی نظیر گندم و جو	KOMBA	کُمبا
خربزه سبز و نارس	KOMBIZAH	کُمبیزَه
دل پیچه	KOMPICHAK	کُم پیچک
شکم درد ، ناراحتی معده	KOM DARD	کُم دَرِد
شکم درد داری؟ مجزا به این معنی است که مگر آزار داری؟ چرا اذیت میکنی؟	.	کُم دَرِد دَوْرِي
اسهال ، البته از این اصطلاح خیلی کم استفاده می شود	KOM ROVAK	کُم رَو وک
کجاست ؟	KONJONEH	کُنْجَنِه
کجائی؟	KONJONI	کُنْجَنِي

کجا؟	KONJOH	کُنْجِه
کجايم؟ ، کجای بدنم؟ ، کجا هستم؟	KONJENOM	کُنْجِنِم
کجايم هست؟ ، کجای بدنم هست؟	KONJENOMEH	کُنْجِنِمِه
کجایت؟ ، کجای بدنت؟	KONJENET	کُنْجِنِت
کجايش؟ ، کجای بدنش؟	KONJENESH	کُنْجِنِش
کنجد	KONJI	کُنْجِي
به عمل تقسیم آب زمین های کشاورزی می گویند	KONDARAK	کُنْدَارَک
نام میوه ودرخت سدر	KONAR	کُنار
پسوندی اشاره ای است که در پایان کلماتی که ضمن ایراد آنها اشاره به آن چیز یا شخص دارد حال آن چیز یا شخص درمقابل دید انسان باشد یا اینکه درموردش بخواهند صحبت کنند مثل : کَرگُو(آن پسر)، دخترگُو (آن دختر) ، مُتورگُو (آن موتورسکلیت) ، کتابگُو (آن کتاب) و....	KO	کُو
کجا ، ازاین کلمه قسمتی از مردم استفاده می کنند	KOVAH	کَوَه
کجایی ، ازاین کلمه قسمتی از مردم استفاده می کنند	KOVAYI	کَوَیِي
بازی محلی ، دراین بازی و درمربع بزرگی که کو ها ۴ کنج آن قرار گرفته اند توسط نفراتی که درون مربع هستند می بایست محافظت شوند، اگر یکی ازاین کوها توسط نفرات بیرون ازمربع ربهوده شود با تاب دادن کو و ضربه زدن دیگر کوها رامی دزدند و شروع می کنند به کتکاری نفرات داخل مربع تا اینکه بدن داخل مربعی ها به بدن یکی از بیرون مربعی ها برسد	KOW	کَوُو
نوعی پرنده ، این پرنده در تابستان به خوزستان کوچ می کند	KOKAR	کَوُ کَر
انگشت کوچک دست	KOLIK	کَو لیک
به تلمبار کردن یا(قسمت قسمت کردن) ماهی ها که جهت فروش ، در معرض دید خریداران قرار می دهند واز لحاظ کمیت کمی بیشتر از کومه میباشد گُود میگویند (نوعی چینش ماهی برای فروش)	KOUWD	کَوُد
کجاست ، ازاین کلمه قسمتی از مردم استفاده می کنند	KOVAY	کَوَی
ناحیه صنعتی	KOWATERAL	کَوَاتِرَل
کت	KOOT	کَوْت
کدام طرف	KOTAY	کَوَتَی

پناهگاهی که در صحرا جهت صید پرندگان شکاری نظیر بحری ، چرخ و ... در آن خودراستتار می کنند	KOKHAH	کُوخَه
شهرک طالقانی	KOREYAL	کُورِیل
غذاهایی نظیر نان خشک و پولکی که موقع خوردن تولید صدا میکنند ، معمولاً به تلاشی که جهت جلوگیری از تولید صدای صدامیشود، گورچنید میگویند یعنی خوردن با احتیاط و یواشکی	KORCHANID	کُور چَنیِد
محل نگهداری اشیاء دم دستی ، اشیائی که در طول روز بیشتر به استفاده از آنها نیاز می شود	KOLOGH	کُولَغ
جمع شده ، انباشته، به تلمبار کردن یا (قسمت قسمت کردن) ماهی ها که جهت فروش ، در معرض دید خریداران قرار میدهند وازلحاظ کمیت ، کمتر از گُود میباشد نیز کومه میگویند	KOMAH	کُومَه
فرد در حال احتضار (مرگ) راروبه قبله قراردادن	KOH GHEBLAH	کُه قِبَلَه
شرق	KOHBAD	کُهباد
نوعی سایبان ، آلونکی از چوب و حصیر یا شاخه های درختان که در تابستان برپا می کردند	KEPAR	کِپَر
نفسش بند آمد	KEPES	کِپِس
پرتا پر	KEP TA KEP	کِپ تا کِپ
حالت خفگی در اثر پر بودن بیش از حد شکم و در مواردی که کسی دچار یبوست شده باشد بنحویکه قادر نباشد چیزی بخورد اظهار میدارد که «کِتِنَم»	KETEN	کِتِن
کتری	KETLI	کِتلی
کنار، نزدیک	KER	کِر
خنده از ته دل ، کِرَهکَه هم تلفظ میشود	KERAKAH	کِر کَه
نوعی ماهی حلال گوشت از خانواده پله (پله دم دار)	KERAYSHO	کِر یشو
بعد از هرس درخت نخل از ته زائده های آن برگ ، تیکه چوبی به بلندی تقریباً ۲۰ سانت جدا و جهت بالا نگه داشتن تورهای ماهیگری از آن استفاده می کردند البته در قدیم این کار صورت می گرفت و الان کارخانه ها در مدل وسایزهای متفاوتی این کِرَبها را باجنس کائوچو و پلاستیک می سازند که دیگر کسی سرفقت کِرَب نمی رود	KERAB	کِرَب

کرایه زبانت رامی خواهی ؟ (کنایه از کسانی که در شرح مسئله ای تعلل می کنند)		کِرَیْ زَبونْتِ ایخی
نزدیکش	KERESH	کِرِش
جرثقیل	KEREN	کِرِن
خرچنگ	KERENJAL	کِرِنْجَال
ازآلات ساز است	KERENA	کِرِنَا
ناراحت است ، دِمَق است ، گرفته است و به کسی که بیمار است نیز گفته میشود	KEREH	کِرِه
هم به معنای چروک است و هم به معنای کِنار (چسبیده به ، یانزدیک چیزی) و هم به معنای دِمَق ، ناراحت و گرفته است	KER	کِر
ته دیگ ، کِرُونک نیز گفته اند	KERBONAK	کِرْ بُونک
شانه بافندگی	KERKAYT	کِرْ کَیت
کِنِه ، نوعی حشره که به پوست حیوانات می چسبد و به شخصی که خیلی پيله باشد نیز می گویند	KERNAH	کِرْ نِه
جای تنگ و تاریک ، مناطقی نیز به حرفهای بی سروته و پِرت و پلا نیز می گویند	KERKHEFLAH	کِرْ خِفْلِه
ته دیگ ، کربونک ، کِرِکِر ، کِرُونک و بُنکِر نیز می گویند	KERVEN	کِرُون
گوشه را گرفته ، مغموم است	KERAH GERTEH	کِرِه گِرْتِه
کرایه ، کِرا خونه یعنی مبلغ اجاره ، اجاره منزل	KERA	کِرا
انباری گلی که جهت نگهداری گندم و جو برای یکسال درست می کردند و اندازه آن به دلخواه خودشان بزرگ و کوچک بود البته ابتدا بوسیله تعبیه چند چوب و گذاشتن بوریا یا حصیر دورتادور آن و در نهایت اندود کردن این انبار را آماده بهره برداری میکردند	KERAKHAH	کِرَاخَه
پرچین و چروک	KERKERO	کِرِکِرُو
چین و چروک	KERKEROK	کِرِکِرُوک
بخشی از سوزن برای باد کردن تیوپ دوچرخه (البته تیوپ های قدیمی ، زیرا مدتی است که والف تیوپ های دوچرخه ها مثل موتورسکلیت و ماشین سوزنی شده است) ، به خود سوزن تیوپ ، تیوپ کِرِمکی نیز می گفتند	KERMAK	کِرِمک
تجسس ، کِرَوَاکُوک هم می گویند	KERVAKOVAK	کِرَوَاکُوک

خمیازه ، بعضی نقاط کشکاور و کشکود نیز می گویند	KESHKOR	کِشکُور
به کل دستگاه خیش (شخم) دستی اطلاق می شود	KESHLAH	کِشله
کلنگ	KELAND	کِلند
پشه بند	KELAH	کِلَه
کیلو	KELO	کِلُو
ساقه باقیمانده گیاهان در صحرا (ساقه گندم و جو)	KELOR	کِلور
جستجو مابین وسایل یا چیزهایی که قصد دورریختن آن را دارند که برای آخرین بار اگر چیزی به چشمشان خورد که شاید بعدها بکار آید ، این جستجو را کِلِپختار می گویند	KELEPEKHTAR	کِلِپختار
هدیان و پرت و پلاگویی، بی ربط حرف زدن ، کِلِپرتَه نیز میگویند	KELEFERDAH	کِلِپرتَه
بغل ، چل ، البته از این کلمه قسمتی از مردم ماهشهر استفاده میکنند	KEL	کِلْ
صدایی شبیه صدای سرخپوستان!! که از حنجره بعضی زنان در عروسیها شنیده می شود و با کِلِلِلِل لی لی لی و... آغاز می شود	KEL	کِلْ
اخم ، تشر و برخورد همراه با ترشرویی	KELKH	کِلخ
کلاغ	KELA	کِلا
در مواقعی که آب در گلوی کسی گیر کند این کلمه را ادا میکنند	KELA...KELA	کِلا ... کِلا
نوعی بازی محلی ، که بادوتیکه چوب ده ، پانزده سانت و چوبی به بلندی ۸۰ سانت بازی می کنند و دارکلی و چوکلی نیز میگویند	KELI KELI	کِلی کِلی
نوک دنبه گوسفند	KELIZAH	کِلِیزَه
کلید ، کِلِیت هم می گویند	KELIL	کِلِیل
ارتفاع و بلندی بالای رودخانه تا اول سطح آب	KEMAR	کِمَر
دامان	KENAR	کِنار
رند ، سیاستمدار	KEHRAH	کِهْرَه
آدم بی عقل و نافهم	KADEROM	کادِرْم
اگر مردم بعد از مراسم عقد یا عروسی (که خودشان حضور نداشته اند) پدر ، مادر یا کسان عروس و داماد را ببینند این جمله را به آنها در جهت تبریک گفتن ایراد میکنند	KARE KHAYRETON MOBARAK	کارِ خیرتون مبارک
کاری که خودت انجام دادی ، من هم کاری که تو کردی را انجام میدهم	KARE KHOTI	کارِ خوتی
کاری که خودش انجام داد، من هم کاری که او کرد را متقابلاً انجام میدهم	KARE KHOSHI	کارِ خوشی

کاری که خودم انجام دادم، توهم کاری که من کردم را انجام بده	KARE KHOMI	کارِ خومی
کار حضرت فیل است (البته کلمه حضرت را بعضاً خرضت تلفظ می کنند) حضرت فیل نام شخصی موهوم است که از فرار معلوم خیلی قوی و نیرومند است!	.	کاره حضرت فیله
گاه گِل کردن یا خشت درست کردن	KAR SHOL	کار شُل
کارنامه	KARNOMAH	کارنومه
کاری که از روی میل و رغبت نباشد، نتیجه خوبی نیز در بر ندارد	.	کاری که نه ودله، پُرش خَهکُ خِله
حشره ای از خانواده سوسکهها، در تابستان و موقع درو پیدا می شود و بچه های قدیم آنها را بر روی کمر می خوابانند و این شعر را میخواندند: کازرون ملق بزن نون حلوا ایدمت، چاس ملا ایدمت، گازرون هم می گویند	KAZARON	کازرون
کاظم، نام شخص می باشد البته چند نام دیگر هم هست که حرف سوم آنها که کسره دارد با ضمه تلفظ می شود مانند قاسم که تلفظ می شود قاسم، یا جاسم که تلفظ می شود جاسم یا غالب که تلفظ می شود غالب	KAZOM	کاظم
کابشن	KAFSHEN	کافشن
نوعی گیاه خودرو که با ماست میل می شود قائل یا قائل نیز تلفظ میشود (البته قسمتی از مردم ماهشهر)	KAKOL	کاگل
نوعی کبوتر باغی، یا کریم و قمری نیز گفته شده	KAKAYOSOF	کا کایوسف
گود، گودی کوچک با عمق نهایتاً ۱۰ سانت که در گلوله بازی باید گلوله را در آن بیندازی	KAL	کال
کالر پیراهن	KALAR	کالار
مکانی در قسمت عقب و پائین لنج است که معمولاً جهت نگهداری وسایل قیمتی و عمدتاً جهت استراحت جوشول (در حروف جیم شرح داده شده) و خدمه از آن مکان استفاده می شود البته این انبار کوچک در بعضی لنج ها در قسمت سینه لنج واقع شده است که به آن کامره سینه ای می گویند. و قفلک تفر (انبار بسیار کوچکی جهت نگهداری چیزهای کوچک در تفر) و قفلک سینه (انبار بسیار کوچکی جهت نگهداری چیزهای کوچک و بعضاً قیمتی در سینه لنج) می باشد (کلمات ذکر شده از دیگر اصطلاحات دریایی می باشد)	KAMRAH TEFARI	کامره تفری
کهنه، علاوه بر معنی کهنه و قدیمی معنی پارچه نیز می دهد	KANAH	کانه

بتون ، این کلمه از زبان انگلیسی وارد گویش ماشده است	KANKERAYT	کانکریت
بره نر، بره کوه هم می گویند	KAVAH	کاوه
عملیات انداختن تور جدید بر روی بند راکتاب کردن تور میگویند	KETAB Kerdan	کتاب کردن
از روستاهای توابع هنديجان می باشد	KARIM ABAD	کریم آباد
بخاطر اینکه وسیله حمل و نقل زمان قدیم الاغ بود بعضی ها الاغ دیگران رامی طلبیدند که برای شرمندگی این افراد ، این ضرب المثل گفته میشود، یعنی کسی که یک رأس الاغ ندارد به اندازه قیمت یک الاغ ، ارزش ندارد		کسی که یه خری نداره یه خری نی آرزو
کسیکه بصورت طبیعی و معمول خوابیده بایک بار صدا کردن بیدار می شود اما کسیکه خودش رابه خواب زده هرچند بار هم که صدایش کنی بیدار نمیشود (چشمانش راباز نمی کند) والکی دست به دست می شود .		کسیکه خوسیده ایوبه دیارش کنی اما کسیکه خوشه زده و خوو ، نیوبه دیارش کنی
کت وشلوار	KOTO PATLON	کوت پاتلون
کوتاه قد	KOTAH KHONAH	کوتاه خونه
کوچه ها ، کیچیل هم می گویند	KOCHEYAL	کوچیل
نابینا را گفتند چه می خواهی ؟ گفت دو چشم روشن ، یعنی درموضوع پیش آمده موقعیتی برای آن شخص فراهم شده که اصلاً فکرش راهم نمی کرد لذا حال که محقق شده ازخداش هم هست یعنی ازته دل موافق است		کوره گتن چه ایخی ؟ گ دو تیی روشن
خاموشش کن	KORESH KON	کورش کن
کتف ، شانه	KOL	کول
به مقدار گندمی که پاک شده و آماده برای وزن کردن است کول گندمی میگویند	KOL	کول
شانه هایش	KOLAESH	کولش
کیسه	KISAN	کیسن
زیلو	GHABAH	گبه
گونه ای خرچنگ باجته ای بزرگ	GHABGHAB	گبگاب
صحبتی خارج از موضوع مورد بحث مطرح کردن ، موضوع گفتگوراعوض کردن ، (صحبت در صحبت نیاور معنای لغوی اصطلاح است)	GHAPA MEN GHAP NAYAR	گپ من گپ نیار
صحبت هایم را، گپلته (صحبتهایت را) گپلشه (صحبت هایش را)	GHAPALOMA	گپلمه

صحبتتم بود ، درمورد من صحبت می کردید	GHAPOM BI	گپم بی
بزرگم کرد ، حق پدری بر من دارد	GHAPOM KERD	گپم کرد
بزرگه	GHAPO	گپو
صحبت چی بود ، درمورد چه چیز صحبت می کردید	GHAPE CHEH BI	گپ چه بی
ریشه این اصطلاح بصورت خلاصه از این قرار است : پیرمردی که سالها قبل همسرش را از دست داده بود متوجه صحبت فرزندانش شد که یکی از آنها میگفت تا گاومان را بفروشیم و برای پدرمان زنی بگیریم اما این گفته عملی نشد و روزهای بعد پدرشان برای یادآوری پیشنهاد فرزندش می گفت گپ گایه بزنین	.	گپ گایه بزنین
صحبتت بود ، درمورد تو صحبت می کردیم	GHAPET BI	گپت بی
حرفش راقورت داد ، ناگهان سخنش را برید و خاموش شد (از روی شرم یا ترس)	GHAPESHA GHIT DA	گپش قیت دا
صحبتش بود ، درمورد او صحبت می کردیم	GHAPESH BI	گپش بی
صحبت	GHAP	گپ
بزرگ	GHAP	گپ
هم ناطق (گوینده) وهم شنونده هر دو دیوانه اند ، وقتی شخصی که در اجتماع همه او را سبکسرونا عقل می دادند در حال صحبت کردن برای دوستان یا همپالگیهای خود میباشد این ضرب المثل کاربرد دارد	.	گپزن ، کلو ، گوشگر ، کلو
عیب خود برای دیگران گفتن مانند به خود ضربه زدن است	.	گپ خت زدن گم خت دردن
بزرگان ، گپوهل هم می گویند	GHAPOVAL	گپوول
نوعی لنج مخصوص باربری	GHATAR	گتار
صفتی تفضیلی به حماقت شخص و از اوصاف خر	GHADOL	گدول
دربازی تبتکان (قایم باشک) تیم تعقیب کننده به دنبال تیم رقیب می روند که اگر قبل از رسیدن به دقا (محل شروع بازی) دست خود را به سر آن شخص می زنند و کلمه گر را ادا می کند که به معنی اسیر کردن آن شخص و باختن اوست .	GHAR	گر
کچل	GHAR	گر
موش صحرايي ، موش خرما و موش دوپا هم گفته اند	GHARBOS	گر بوس

گونه ای مارمولک (آفتاب پرست) بیشتر در بیابان موجود است	GHARGHARAK	گَرُ گِرَاک
روال ، شیوه ، روش	GHARDAH	گَرْدَه
گرد و خاک ، در مواقعی که شلوغکاری و سروصدا از کسی صورت گیرد نیز استفاده می شود	GHARDEGELILAH	گَرْدِ گِلِيلَه
گرد	GHART	گَرْت
گردی ، معتاد	GHARTI	گَرْتِي
روش ، طریق	GHARDAH	گَرْدَه
ولگرد	GHARDO	گَرْدُو
نوعی تور سیمی و دایره ای شکل است که مخصوص صید ماهی هائی نظیر سنگسر ، هامور و میش ماهی و... می باشد	GHARGHOR	گَرُگُور
الاغ سفید(نر)	GHAZAH	گَزَه
اشاره تحقیری به کسی که مابین سخن دیگران می پرد و حرف بی ربط میزند	.	گَزِي نماز بُر
کژدم ، عقرب	GHAZHDIM	گَزْدِيم
طنابی است که با آن لنج را به اسکله ، زمین یا لنجی دیگر می بندند ، گلس نیز تلفظ می شود و به کشیدن یک لنج توسط لنجی دیگر گسل کردن میگویند	GHASL	گَسَل
گاز گرفتن	GHASHTAN	گَشْتَن
گازش گرفتم	GHASHTOMESH	گَشْتُمِش
بزرگتر	GHAFTAR	گَفْتَر
بزرگترها	GHAFTARAL	گَفْتَرَل
نفرینی است یعنی بزرگتر نشوی ، گپ نَهَوُبی یا گپ نَوُوبی هم می گویند	GHAFTAR NAVOBI	گَفْتَر نَوُوبِي
فراهم کرده ، همه چیز را آماده کرده (سنگ تمام گذاشته)	GHALESH KERDEH	گَلِش کِرْدَه
خیلی بزرگ ، به کسانی که خیلی چاقند گفته میشود و به هر چیز خیلی بزرگ نیز می شود گِلْگُنْدَه گفت	GHALEGHONDAH	گِلْگُنْدَه
دسته دسته	GHAL GHAL	گَلْ گَلْ
از شدت درد دیوار را گاز می گیرد ، برای بیان نهایت درد کشیدن بکار می رود	.	گَمَ دیوار ایزنه

گاز گرفتن ، معمولاً در هر بار خوردن میوه ای مثل سیب می گویند یه گم زد	GHAM	گَم
لقمه ، از این کلمه کمتر استفاده می شود	GHAM	گَم
بد خوردن چیزی ، حالت نیم خورده و خراب کردن	GHAMGHAMO KERDAN	گَمگَمو کردن
گندم	GHANOM	گَنَم
گندم بوداده ، گندم را بدون هرگونه اضافاتی بر روی آتش حرارت می دهند و میل می کنند	GHANOM BERESHTAH	گَنَم بِرِشْتَه
چوپان گله گاو	GHOWPON	گَو پُون
گاردیوم ، نام گونه ای عقرب است	GHODIM	گَوْدِیم
فرغون	GHORI	گَوْرِی
زود ، اول صبح	GHAH	گَه
زود هنگام	GHAHGHAMON	گَهگَمون
به معنای گاز است ولی این کلمه از اصطلاحات متروک شده است و کسی دیگر از آن استفاده نمی کند	GHAYS	گَیس
گفت	GHOTAK	گَتَک
گفته ام	GHOTOMEH	گَتَمِه
گفتم	GHOTOM	گَتَم
به تو گفته است	GHOTETEH	گَتِته
گفتمت	GHOTEMET	گَتِمِت
به او گفته ای	GHOTISHEH	گَتِشِه
بزرگ ، از این کلمه بیشتر در روستا ها استفاده میشود	GHOT	گَت
نوعی سبزی ، این سبزی در ایام بهار بصورت خود رو در حاشیه جوی های آب می رویدوبه صورت آب پز استفاده می شود.	GHOT GHOTO	گَت گَتو
بی قانونی ، بی قاعده ، الکی یا بدون فکر کاری را انجام دادن	GHOTRAEE	گَتْرَه ای
گفتی	GHOTI	گَتِی
دوتا برادر بودند که مادر زاد ، سرشان کوچک بود و خیلی وقت پیش فوت کردند (خدا رحمتشان کند)	GHOJO VA FORO	گَجُو و فَرُو
زشت	GHOJIL	گَجیل
مسیر مشترک رودخانه و کوه یارودخانه و بلندی	GHODAR	گَدار
گریخت ، فرار کرد	GHOROKHT	گَرُخت

عمیق ، عمق چاه یا رودخانه را با این کلمه معرفی می کنند مثلاً چَهْ گُریه	GHOR	گُر
نوعی گیاه خودرو ، این گیاه در ایام بهار در اطراف ماهشهر می روید دَهشُم نیز گفته می شود و خوردنی است	GHORT	گُرْت
قلوه	GHORDAN	گُرْدَن
پهلوه	GHORDAH	گُرْدَه
ضربه ای با کف دست به کمر	GHORDAH MOSHTI	گُرْدَه مُشتی
گرفتگی رگ گردن بر اثر بد خوابیدن	GHORAZAK	گُرَازَک
زیاد، پیاپی و سریع نیز معنی می دهد	GHORAN	گُران
شرت بلند	GHORDAPA	گُرْدِپا
سربه نیست شده	GHORGOKHAR	گُرْگُو خَر
شعله ورشد	GHOR GHERT	گُرْگِرْت
یک دسته پشم و مو ، به بسته یایک عدد کاموا نیز گفته می شود که بصورت دایره تابیده شده باشد	GHOROF	گُرُوف
بندری بوده است در ارون درود موسوم به دماغه گسبه (قصبه) که حد شمالی و شرقی آن به رود کارون و بهمن شیر و حد غربی آن به ارون درود و جنوبی آن به خلیج فارس محدود می شده است زمان جنگ تحمیلی ، خیلی از مردم این منطقه جنگزده و در شهرستان ما ساکن شدند	GHOSBAH	گُسَبَه
گرسنه	GHOSNAH	گُسَنَه
شدیداً گرسنه	GHOSNAY HAROTOR	گُسَنَی هَارُ تُوْر
گرسنگی	GHOSNAEI	گُسَنَی
گشتی ، بعضی قسمت های ماهشهر و هند یجان از این کلمه استفاده می کنند ، گُشتین هم می گویند	GHOSHTIN	گُشتین
گونه ، لپ	GHOLOP	گُلُپ
جرعه ، قُلُپ نیز گفته می شود	GHOLOP	گُلُپ
حلوایی باخرما	GHOLOFTAHA	گُلُفْتَه
گره	GHOLO	گُلُو
گره برای رضای خدا که موش نمی گیرد ، کنایه از کسی که برای هدفی خاص به دیگری کمک کند		گُلُو سی رِضَیْ خدا مُشک نیگره
حُبَاب آب	GHOLOPAK	گُلُوپَک

چراغ	GHLOP	گُلُوپ
موج تند	GHOLOFAH	گُلُوفَه
منطقه یانقطه سرسبزی است	GHOLE SOZIYEH	گُلِ سَوُزِیَه
رنگ قهوه ای و سفید و سیاه	GHOL BAGHLAEE	گُلِ باقله ای
جای جای	GHOLGHOLAK	گُلِ گُلک
شعله کشیدن و شعله ور شدن آتش	GHOLARZAH	گُلارزَه
تاج مرغ و خروس	GHOLALAH	گُلآله
نوعی گل خاردارمانند گیاه کنگر	GHOLALAH ZARI	گُلآله زری
یه کمی ، اندکی	GHOMBAK	گُمبک
منگوله	GHOMBOL	گُمبُول
مثل گلی ، یه پارچه گل	GHOMBEGOLI	گُمبِ گُلی
توپک های پارچه ای و رنگی و ریشه ریشه که به گهواره کودکان آویزن می کردند	GHOMBOLAK	گُمبُولک
کم کمک	GHOMGOMBAK	گُمگُمبک
مقدار کمی	GHOMB	گُمب
گونه ای زنبور ، نیش سوزناکی دارند البته عسل درست نمی کنند و در رنگهای زرد ، قهوه ای و زرد و قهوه ای وجود دارد	GHONJ	گُنج
گنجشک	GHONJIK	گُنجیک
کروال	GHONGAH	گُنْگَه
یعنی گنجشک امسالی گنجشک پارسالی را بیرون کرد. وقتی فردی غریبه جایی برود و خود را از صاحب آنجا محق تر بداند.	.	گُنجیک اُمسالی گُنجیک پاری در ک
گوساله	GHOWAR	گُووَر
گوساله ها	GHOVARAL	گُووَرَل
نوبت ، دفعه، بار (البته مربوط به زمان) مثلاً می گویند یه گُهر صُب اَیرم یه گُهر پَسین یعنی یک بار صبح می رویم یکبار عصر	GHOHR	گُهر
زلف موکه در صورت بیفتد	GHEDAYLEH	گِدِیْلَه
نوعی بوته دریایی	GHEDEK	گِدِک
هم به معنای شرط بستن است و هم به معنای در اختیار گرفتن چیزی از کسی در قبال تعهدی که برای بازپرداخت آن داده است	GHEROW	گِرُو

در اوایل فصل بهار که باقلای سبز وارد باز می شود آنرا آب پز می کنند و همراه با پوست ، نمک زده و می خورند این نوع خوردن را گِره کش می گویند	GHERAH KASH	گِره کش
گره ریسمان	GHERAIN	گِرین
صدایی که در اثر ضربه به کمر کسی بلند می شود	GHERNBESHT	گِرنبِشت
تورا گرفت	GHERTET	گِرِت
گرفتیش ، اورا گرفت	GHERTESH	گِرِش
گرفتیش ، اورا گرفتی	GHERTISH	گِرِش
قرص نان	GHERDEH	گِرده
جم و جور	GHERDE FERD	گِرْدِ فِرْد
گونه ای موش بزرگ و چندانش آور که می گویند سوغات کشورهای خارجی است که از طریق کشتی ها وارد بنادر ماهشهر و از آنجا به داخل شهر نفوذ کرده اند.	GHERZAH	گِرزه
شب تولد امام حسن مجتبی (علیه السلام) پانزدهم ماه مبارک رمضان ، بچه های ۱۵ ساله به پائین درب خانه های مردم می ایستادند و گرگان بیتکم الله خلی لیتکم می خواندند	GHERGEAN	گِرگِغان
حرف نسنجیده و وراجی	GHERGETAH	گِرگِته
کسی که از بس درخوشی و شادی غرق شده ، همه چیز را فراموش کرده و غافل از این است که همیشه این وضعیت تداوم ندارد	.	گِرگِرِخشی یامرگ یادرویشی
روشن کردن	GHERNIDAN	گِرِنیدن
واسکازین ، نوعی روغن که در گیربکس و دیفرانسیل ماشین استفاده می شود	GHERAYEL	گِرایل
نوعی نان محلی، اول در تنور پخته ، سپس در ماهیتابه سرخ میشود	GHERDEH GOSHTI	گِرده گوشتی
جمع و جور	GHERDEFERD	گِرْدِ فِرْد
نوعی هویج	GHEZAR	گِرَز
درخت گز	GHEZALI	گِرالی
گازوئیل	GHEZAYEL	گِرایل
همه اش ، گشت هم می گویند	GHESH	گِش

خیلی گران	GHESHTTE GERON	گِشْتِ گِرون
خیلی ، این کلمه معنی مبالغه ای دارد، همه اش ، تمامش	GHESHT	گِشْت
گالن ، به بشکه ۴ لیتری روغن موتورنیز می گفتند	GHELAN	گِلَن
غلت زدن ، افتادن ، یکدفعه از حالت تعادل خارج شدن	GHELENG	گِلِنِگ
گله گاو	GHELAH GAH	گِله گاه
بدگل ، کسی که توی دل نرود	GHEL SOLB	گِلْ سَلْب
نوعی گِل خاصی است که ناحیه کشاله های ران کودکان (بین پاها) وزیر بغلها را قبل از قنداق کردن می مالیدند جهت جلوگیری از ادرار سوز شدن که در اصل کارپودر بهداشتی کنونی را انجام میداد	GHELBARD	گِلْ بَرْد
پول یا سهمی که بابت فروش ماهی (درآمد لنج) به جاشو(کارگر قایق یالنج) داده میشود که البته در جاهای مختلف این سهام (درآمد) بین صاحب لنج ، ناخدا و ملوانان به اشکال و روشهای متفاوتی با توجه به صحبت اولیه یا انعقاد قرارداد تقسیم می شود	GHELATAH	گِلَاتَه
گردن بند	GHELOBAND	گِلَوَبَند
شرجی ، از این کلمه کمتر استفاده میشود	GHELONAH	گِلَوَنَه
وقتی دست رامشت کنیم قسمت پائین دست که تقریباً نرم است را به کمر کسی بزنیم این اصطلاح معنی شده است	GHEMBERI	گِمْبَری
اصطلاحی است برای آدمهای کوتاه قد و تپل	GHEMPEL	گِمِپِل
گمنه از بلغور گندم تهیه می شود. ابتدا پیاز داغ درست کرده بعد به آن آب می زنند. بعد از جوش آمدن ، گندم را که قبلاً بو داده اند به آن می افزایند و مانند برنج دم می کنند. در بین عوام به کسی که بود و نبودش هیچ تأثیری ندارد می گویند فلونی مِی گِمْنِیه که نه مین عروسی ایخرنش نه مین عزا یعنی فلانی مثل گمنه است که نه در عروسی و نه در عزا استفاده نمی شود	GHEMNAH	گِمْنَه
قطعه قطعه	GHEND GHEND	گِنْد گِنْد
خسیس	GHENAS	گِنَاس
تیکه بزرگت ، کلمه تهدیدی است	GHENDE GHAPOT	گِنْدِ گِپُوت

محل نگهداری محصولات غذایی که هواکشی نیز دارد و با وجودیکه از سطح زمین شروع به درست کردن آن می کنند ولی مکان متمرثر گرگه ، قسمت بالایی آن میباشد	GHEHAH	گِهَه
شعله ور شد ، آتش گرفت	GHEHRES	گِهْرِس
گریه	GHIRVAH	گِهِرَوَه
گریه کرد	GHIRVES	گِهِرِوس
گل به گل ، به این معنی که دختر شون را بدهند به یک خانواده و دختر اون خانواده را بگیرن برای پسرشون	GHA BEH GHA	گا به گا
سطل پلاستیکی که جای دسته آن طنابی رامتصل می کنند تابتواند سریع به آب بیندازند وپرکنند وبآن کف قایق رابشویند	GHATOLAH	گاتولَه
چاه دهانه گشاد	GHACHAH	گاچه
آروق، آروغ	GHARESHT	گارشت
انبردست	GHAZANBOR	گار نُبر
کلوخ گلی	GHALAH	گاله
گریه وزاری	GHALO GHIRWAH	گالِ گِهِرَوَه
نوعی کفش قدیمی	GHALESHT	گالشْت
حرف وحدیث زنانه ، گالموغلک نیز گفته اند که زنان شروع می کنند پشت سرکسی که درجمعشان حضور ندارد صحبت می کنندهمان غیبت است	GHALMOGOLAK	گالموگُلک
لاک پشت	GHALAPOSHT	گالاپُشت
گاومان زائید ، یعنی مشکلی برمشکلات قبلی ما اضافه شد	.	گامون زاد
گاو	GHAH	گاه
گاو مُرد و سهمیه قطع شد کنایه از قطع شدن منبع درآمد کسی که بدون انجام کار خاصی سودی عایدش می شده بعضی ها هم معتقدند زنی که به ازدواج مردی ازطایفه یافامیلی غریبه درآمده و بعداز سالها زندگی درمنزل شوهرش ، وقتی فوت می کند این ضرب المثل را خطاب به کس و کار شوهرش می گویند	.	گاه مُردُ بهره بُهْرِس
گاهی اوقات ، گهگمونی هم می گویند	GHAHI VAKHTAL	گاهی وَخْتَلُ

به چوب های عمودی چارچوب هایی که درسه قسمت لنج (سینه ، میان وتفر) قرارداد گایم گفته می شود که از این چارچوبها درمواقعی بعنوان سایبان نیز استفاده می کنند	GHAYOM	گایم
گردن درد ، در این بیماری که به بد خوابیدن شخص ارتباط دارد گردن حرکات طبیعی و چرخشی خودرانی می تواند انجام دهد	GHARDAN GHORAZAK	گردن گُرازک
گفتند بینداز بینداز، گفت بیندازم چه بردارم ؟ ، عاقبت اندیشی و زیرک بودن شخص را می رساند که چشم بسته به گفته دیگران عمل نمی کند و عاقبت و پایان کار را می بیند و قدروارزش داشته های فعلی خود را که به هر حال از هیچ بهتر است میداند		گفتیش بندا بندا ، گفت بندازم چه وِردارم
گل بابونه	GHOL BOBINAH	گل بوبینه
تيله بازی	GHOLOLAH BOZI	گلوله بۆزی
گله رم کردبزشل جلو افتادکنایه از موفقیت اتفاقی کسی در کاری		گله رم ک بز شل نهها افتا
گوشه‌ایتان	GHOSHALETON	گوشلتون
گوشه‌ایش	GHOSHALESH	گوشلش
گوشه‌ایشان	GHOSHALESHON	گوشلشون
گوشه‌ایمان	GHOSHALEMON	گوشلیمون
گوشها	GHOSHAL	گوشل
نوعی گیاه تلخ	GHOSH BERAH	گوش بره
هزارپا	GHOSH ROWAK	گوش رَوَوک
گوش ماهی ، طبق اعتقادات قدیمی ها گوش گلی را به گردن کسی که گلودرد داشت آویزان میکردند تا خوب شود	GHOSH GHELEI	گوش گلی
گل پیما نام فارسی آن است ، نوعی دوزیست است که درمواقع جزر آب دریا بر روی گل پیدا میشود که البته طعمه خوبی برای زدن روی قلاب ماهیگیری نیز می باشد	GHOSHLAMBOW	گوش لمبُو
گوش ماهی ، نوعی صدف دریایی ، همان گوش گلی است	GHOSH MOHI	گوش موهی
گوشواره	GHOSHVAR	گوشوار
تورمخروطی شکل ، این توررا که پشت قایق یالنج می بندند و با حرکت آن شناور ماهیها را صید می کنند	GHOFAH	گوفه
استخوان لگن	GHOUGH	گوگ

پستان حیوان ، بیشتر به پستان گاو اطلاق می شود که در ماه آخر بارداری پستانهایش سفت و بزرگ می شود (برای شیر دادن) که اصطلاحاً می گویند گامون گوون نهاده	GHOVAN	گوون
گیج و منگ ، کسیکه حواسش سرجا نیست	GHIJAL	گیجال
گریه کردم	GHIRVESOM	گیروسوم
گریه کردی؟	GHIRVESI	گیروسی
گیج ، قسمتی از مردم ماهشهر از این کلمه استفاده می کنند واکثراً همان گیج را تلفظ می کنند	GHIZ	گیز
لیوان	GHILAS	گیلاس
لیوان رویی	GHILAS ROHI	گیلاس روحی
علامت جمع در زبان ماهشهری ، ل اگر بعد از اسم مفرد قرار گیرد آنرا جمع میکند مثل انگورل = انگورها البته در بعضی کلمات یل این کارایی را دارد مثل بچیل = بچه ها	L	ل
نخود پخته شده ، ابتدا نخود های زود پز را تهیه کرده و مدتی در آب می گذارند تا خیسانده شود و به اصطلاح بادش گرفته شود سپس همراه با فلفل قرمز ، نمک و دیگر چاشنی ها ساعتی بر روی اجاق می گذارند و بعد که خوب پخت ، میل می کنند البته مخصوص شب های سرد زمستان است	LAB LABO	لَبْ لَبُو
ولگردی	LAPACH	لپاچ
زبان گرفتگی	LATAH	لته
گوشه ، کنار	LAT	لت
خسیس ، فرومایه	LACHAR	لچار
روسری	LACHAK	لچک
گودی بین دوتا بلندی	LAH	لح
لاغر	LAR	لر
بیحال ، سُست	LASHT	لشت
تنبل	LASHTO LOSHT	لشت لشت
موج آب ، تکان خوردن آب در ظرف ، وقتی ظرفی که حاوی مایعات میباشد تکانی بخورد که آن مایع بریزد یا تالبه آن ظرف بیاید و برگردد به آن رفت و برگشت لُفک خردن گفته میشود	LAFK	لُفک

خسته و بی حال	LAFKAH	لَفَكَه
شُل و ول ، جنبان ، سست	LAGH LAGHO	لَفَلَقو
نوعی سبزی خودرو است لَلَر بندری نیز می گویند	LALAR	لَلَر
تلفظ تحریف شده رمل! به معنی شن و ماسه	LAMR	لَمَر
کمپرسی بدون جک، ماشین باری ، کامیون ، کامیونت	LOWRI	لَوْرِي
گَم	LOW	لَوُو
گم شده	LOW VOBIDEH	لَوُووَبِيْدِه
هلاک	LAHK	لَهْک
از کار افتادن دست و پا	LAHM	لَهْم
عروسک پارچه ای ، لیلی یک هم می گویند	LAY LI	لِي لِي
لک لک ، معمولاً به آنهایی که قدبلندی دارند گفته می شود	LAYLAGH	لَيْلَقُ
لخت لخت ، بی لباس	LOKHTE SELAYT	لُخْتِ سَلِيْت
بخورش، بیچش، فراری اش بده (دنبالش کن)	LOFESH BEDEH	لُفِش بِيْدِه
خوردش، پیچاندش ، فراری اش داد (دنبالش کرد)	LOFESH DA	لُفِش دَا
پیچاندن ، پیچیده شدن طناب یا هر چیز دیگر به دور پروانه لنج یا قایق که مانع حرکت آن شود	LOF	لُف
درهم پیچیدن ، قاطی شدن	LOFLAFAH	لُفْلَاْفِه
دنبال کردن ، فراری دادن	LOFNIDAN	لُفْنِيْدِن
خوردش، پیچاندش ، فراری اش داد (دنبالش کرد)	LOFNIDESH	لُفْنِيْدِش
لُپ ، مثلاً می گویند ایزنَم مِْن لُقْدِت = ضربه ای با مشت یا پشت دست می زنم به گونه ات	LOGHD	لُقْد
سمت چپ و راست داخل دهان	LOGHOMAK	لُقُوْمَاک
فن ، قَلِق ، لَم هم می گویند	LOM	لَم
لب ، از این کلمه کمتر استفاده میشود	LONJ	لُنْج
حریص ، چشم تنگ ، گَم لَنگ (شکمو)	LONG	لُنْگ
لوبیا	LOBYAH	لُوبِيَه
لوبیا چیتی	LOBYAH CHETI	لُوبِيَه چِيْتِي
لوبیا چشم بلبلی	LOBYAH ARABI	لُوبِيَه عَرَبِي
تعجب کردن ، لُع نیز می گویند	LOAE	لُوع
تفت دادن	LOM DADAN	لُوم دَاْدِن

لبه‌ایت	LOWALET	لَوولتْ
پژمرده شد ، تازگی خودرا از دست داد	LOHES	لُوهِسْ
سردم شد ، از سرما لرزیدم	LOHR KERDOM	لُهر کِرْدَم
زیراندازی ازلیف خرما ، لَوْت هم می گویند	LEBAT	لِبَتْ
گذاشت، اجازه داد، هِشْت ، اِ هِشْت هم می گویند	LESHT	لِشْت
همه جا رفتن ، یعنی همه دنیا را گشتن	LESHTAK DONYA	لِشْتکِ دنیا
گذاشتم، اجازه ام داد، هِشْتَم و اِ هِشْتَم هم می گویند	LESHTOM	لِشْتَم
گذاشتمش، اجازه اش دادم، هِشْتَمِش ، اِ هِشْتَمِش هم میگویند	LESHTOMESH	لِشْتَمِش
گذاشتی، اجازه دادی، هِشْتی ، اِ هِشْتی هم می گویند	LESHTI	لِشْتی
مارا گذاشتی، اجازه امان دادی، هِشْتِیْمُون ، اِ هِشْتِیْمُون هم میگویند	LESHTIMOUN	لِشْتِیْمُون
لگد	LEGAH	لِغَه
گونه ای آب پیما است که از قایق بزرگتر و از کشتی کوچکتر است و بصورت بومی بوسیله افرادی که مهارت در ساخت این وسیله دارند ، از چوب های آغشته به سیل (روغن کوسه یا دیگر ماهیهای غیر خوراکی) درپروسه ای حساب شده و با زحمت زیاد ساخته می شود که نمونه های قدیمی آن بادبانی و پیشرفته های آن از موتورهای دیزل بامارک های متنوع نظیر یانمار، لستر و... استفاده می شود لَنج نیز تلفظ می شود	LENJ	لِنج
از اصطلاحات کشاورزی ، دوعدد چوب است که زیر جی بند خیش (زیر گردن) الاغها یا گاوهایی که با آنها قرار است شخم بزنند نصب میکنند که در حین شخم زدن نتوانند گردنشان رابه طرفین کج کنند	LEVAH	لِوَه
فک ، آرواره ، دندانهای آسیاب	LEVAR	لِوَار
اتوبوس	LEVAN TOR	لِوَان تَوْر
پایمال ، لگدمال	LEHO LEVARDAH	لِهُ لَوْرَدَه
خیلی گرسنه	LEHER	لِهَر
به گل نشستن قایق یالنج، لاهم نیز می گویند	LEHAM	لِهَام
ناحیه دنده ها را می گویند	LITE PAHLI	لِیْتِ پَهلی
سبک ولوس	LIKH	لِیخْ

روده	LIGHARO	لیغَرُو
ضجه ، جیغ در عزاداری	LIK	لیک
پنهانی ، آدم لیم: کسی که ظاهری آرام و مؤدب دارد ولی باطناً (مودی است)	LIM	لیم
سبک عقل	LIVAH	لیوَه
گزارش کسی یا چیزی را دادن ، از کلمه انگلیسی ریپورت وارد گویش ماشده	LAPORT	لاپرت
تار تار	LAT LAT	لات لات
لاغر، ضعیف ، مردنی	LAJON	لاجون
شاخه ، شاخه درخت	LAKHCHAH	لاخچه
تن ، بدن	LAR	لار
جیق ، صدای جیق و شیون زنان در عزاداری	LAK O LIK	لاک و لیک
چراغ الکل سوز و بعضی نمونه ها نیز نفت سوز ، که به اشکال مختلف و تزئینی در بازار موجود است	LALAH	لاله
هیچ حرفی بر اش نیامد، هیچ چیزی نگفت ، صحبتی نکرد	.	لام تا کام سیش نومه
لب گزیدن ، هنگام اشاره به معنای هشدار یا اعلام خطر می باشد	LOW GAZAKI	لَو گَزَکی
کسی که خوابش نمی برد و مرتب در رختخواب جابجا میشود	LOJAE	لوجع
تخته ، چوب	LOH	لَوَح
لوله آفتابه	LILAH	لیله
استخوان دنده (در پهلوها)	LIT	لیت
جوانه زدن	LICH	لیچ
لوس ، نر و سبک	LIKH	لیخ
لجن ، گل ولای سیاه رنگ و بدبو، لیر هم می گویند	LIRAH	لیره
سرجایت بنشین ، آروم باش ، لیز کن هم می گویند	LIZ BEGHERET	لیزبگرت
قسمت بالایی شلوار (چسبیده به کمر)	LIFAH	لیفه
پوشال های تقریباً نرم اطراف کرب های نخل رالیف می گویند	LIFE MOH	لیف موح
درازی یک شخص ، پا ، پای دراز، قد هم معنا می دهد	LIGH	لیق
فک	LIKAH	لیکه
زوزه سگ	LIKO	لیکو
موزی ، آب زیر کاه	LIMAK	لیمک

لیم (کسی که ظاهری موجه و آرام دارد اما باطناً مودی و بدسرشت است) بلحاظ داشتن شخصیتی خلاف واقع درزیر گلیم (نوعی زیر انداز) قایم است مترادف با ضرب المثل: از آن نترس که های وهوی دارد از آن بترس که سربه توی دارد		لیمه که زر گلیمه
آغوز، شیر بعد از زیمان گوسفند یا گاو شیر اول بعد از زایمان حیوان، لوی هم میگویند	LIVI	لیوی
مسجد	MAJET	مَجِتْ
سینی بزرگ، مَجْمَع نیز می گویند	MAJMAH	مَجْمَه
گهواره	MAHTAK	مَخْتَك
نام شخص، مصغر محمد شفیع	MAHSHAFI	مَحْشَفِی
مخزنی که خرما در آن می ریزند تا شیره آن را بگیرند در ضمن این کلمه ریشه عربی دارد	MADEBSAH	مَدِ بَسَه
ممنون، البته آدمهای خیلی قدیم این جور تلفظ می کردند	MAD MON	مَدْمون
نوعی مرغابی مهاجر	MASVEH	مَسُوَه
نام شخص، مصغر معصومه	MASOLI	مَسُولِی
مست کرده	MAS KERDEH	مَسْ كِرْدِه
غلیظ، پُر ملات	MASHT	مَشْتْ
مشکی که در آن دوغ درست می کنند	MASHKEDO	مَشْكِدو
افسرده	MASHIMOR	مَشِیمور
نوعی خوراکی باناشاسته، در ایام ماه مبارک رمضان همراه با فطار میل می شود مدتی است در ته لنجی ها و سوپرمارکت ها با مارک های کاستر فروخته می شود که اصلاً جای معقوته های خودمانی را نمی گیرد	MAEGHOTAH	مَعْقوْتَه
صدای بز، البته وقتی گوش یادم بزرا (بچه بازیگوشی) بگیرد به صدای همراه با درد بز میگویند معکه ایده، مغره ایده هم میگویند	MAEKAH	مَعْکَه
مقنعه	MAGHNAYAH	مَغْنَايَه
کسی که زیاد سردش شده باشد	MAGHO Kerdan	مَقْوُكِرْدَن
به جای تازیانه بر روی کمر گفته می شود البته از این کلمه قدیمی ها استفاده میکردند	MAGHSHAH MAGHSHAH	مَقْشَه مَقْشَه
موچین، انبر بلند کردن زغال	MAGHASH	مَقَاشْ

پمپ آب ، موتورلنج	MAKINAH	مَکینَه
آبتنی ، شنا	MALAH	مَلَه
خیارچنبر خیلی درشت	MALPINAH	مَلپینَه
تیره ، سیاه، رنگ تیره ، مشکی	MALHA	مَلحَه
مغلطه ، قاطی کردن حرفها	MALGHATAH	مَلغَتَه
ابزاری چوبی و دارای سه پایه برای آویزان کردن مشک و دوغ زدن	MALAR	مَلار
ملحفه	MALFAH	مَلافَه
چوب وسط ملار که دو طرف مشک را به آن آویزان میکنند.	MALDOF	مَلدوف
ولرم	MALIL	مَلیل
ازاوزان قدیم ، معادل شصت کیلوگرم	MANE KOSHKO	مَن کوشکو
ازاوزان قدیم ، معادل یکصد و بیست کیلوگرم مَن هاشم نیز می گویند	MANE GAPO	مَن گپو
میانجی	MANJI	مَنجی
نام شخص ، مصغر محمدعلی	MANDALI	مَندالی
گله گوسفند	MANDAL	مَندال
زنگ فلزات	MANG	مَنگ
نوعی گیاه خودرو که مزه ای شور دارد و باماست میل می کنند	MANGAK	مَنگک
منگنه ، ماشین دوخت	MANGINEH	مَنگینَه
نام شخص ، مصغر ماشاء اله	MOWSHO	مَوْ شو
منطقه ای در صحرای ماهشهر	MOLEH	مَوْ لِحْ
ماهی راکه نمی خواهند صید کنند دست می برند برای دُمش . یعنی راه فرار گذاشتن برای کسی که نمی خواهند او را دستگیر کنند .	.	مَوْهیَه که نیخن بگرن ، دس ایبرن سی دیمش
نوعی ماهی ، این ماهی که قیافه قشنگی دارد می بایست مثل ماهی پله پوستش کنده و استفاده شود (دخترناخدا)	MOHI BENT NOKHODA	مَوْهی بِنْتِ نَوْخُدا
ماهی بیاح از خانواده کفال ماهیان است. این نوع ماهی بیشتر در ایام تابستان صید می شود. صید ماهی بیاح در فصل تابستان و در ماهای مرداد و شهریور بیشتر است.	MOHI BEYAH	مَوْهی بیاح

نوعی ماهی از خانواده ی کفشک ماهیان ، نوعی سفره ماهی بدون دم میباشد که حلال وقابل اکل است	MOHI PELAH	مَوَهِی پَلَه
نوعی ماهی سبیل دار ، از خانواده کوسه ها وحرام گوشت میباشد	MOHI CHAMO	مَوَهِی چَمُو
نوعی ماهی رودخانه ای که نوع دریایی آن سُبِیْتی است	MOHI CHENDAL	مَوَهِی چَندال
به تمام ماهیهای خانواده سنگ سر، سبیدی ، شانک ، هامور و... که جثه بزرگی دارند موهی حلال می گویند وبه این معنی نیست که ماهیهای ریز مانند زوری ، بیاح ، گوفک و... ماهی حرام باشند بلکه بلحاظ جثه ووزن بالای آن ماهیها دربین صیادان به ماهی حلال معروفند	MOHI HALAL	مَوَهِی حَلال
شیرماهی	MOHI KHATIRO	مَوَهِی خَطِیرو
ماهی خارو ، اغلب جنوبی ها با اسم ماهی خارو آشنا هستن و یکی از پرطرفدارترین ماهیان،دربین مردم میباشدلذا اکثر مردم بر این باورند که هر ماهی ،خار و تیغ بیشتری دارد مزه ی گوشت آن لذیذ تر و خوشمزه تر میباشد.	MOHI KHORO	مَوَهِی خَوْرُو
ماهی زبان ، شاید بتوان گفت بهترین و خوشمزه ترین ماهی برای سرخ کردنی و سوخاری شدن ماهی زبان می باشد. همان طور که از اسم این ماهی پیداست شکل این ماهی شبیه زبان است و گوشت نازکی دارد.رنگ یک طرف آن صورتی و طرف دیگرش سفید است. ماهی زبان بیشتر در فصل زمستان صید می شود و در تابستان صید این ماهی کم هست و به همین دلیل است که تابستان قیمت بیشتری دارد. ماهی زبان دو تا چشمش در یک سمت بدنشان قرار دارد و همان سمتی که چشمان ماهی قرار گرفته رنگ بدن ماهی قرمز یا صورتی است و طرف دیگرش سفید است	MOHI ZABOUN	مَوَهِی زَبُون
ماهی حلوا سفید، این ماهی علاوه بر اینکه گوشت بسیار لذیذی دارد،از ظاهر بسیار زیبا و ویژگی های خاصی نیز دارا می باشد که در ماهیان دیگر دیده نمی شود.مثلاً ضایعات پاک کردن این ماهی در هر کیلو به صد گرم بیشتر نمی رسد در صورتی که ماهی های دیگر ضایعات بیشتری دارند	MOHI ZOBAYDI	مَوَهِی زَبَیْدی
نوعی ماهی از خانواده بیاح ، زیرو هم می گویند	MOHI ZORI	مَوَهِی زوری
نوعی ماهی جنوبی	MOHI SAR RIGO	مَوَهِی سَرریگو

نوعی ماهی که کمی پهن تراز سببیتی است	MOHI SANGE SAR	مُوْهی سَنگِ سَر
نوعی ماهی که کمی باریکتر از سنگسراست و نوع رودخانه ای آن چندال است	MOHI SOBAYTI	مُوْهی سَببِیتی
نوعی ماهی ، بسیار خوشمزه ولی پر خار	MOHI SOBOR	مُوْهی سُبُور
ماهی قرمز رنگ رودخانه	MOHI SORKHAH	مُوْهی سُرْخَه
نوعی ماهی ، زمین کن نام دیگرش میباشد وقلیه این ماهی خوشمزه است	MOHI SERZ	مُوْهی سِرز
نوعی ماهی حرام گوشت کوچک که در تور ماهیگیری بیاح صید میشود	MOHI SAG MOHI	مُوْهی سگ موهی
نوعی ماهی که بلحاظ شکل وقیافه مثل ماهیهای سنگسرو سببیتی میباشد ولی خیلی کوچکتر از آنها	MOHI SHANAK	مُوْهی شَا نَک
یکی از پرطرفدارترین و لذیذترین ماهی از نوع ماهیان جنوب، ماهی شوریده می باشد. این ماهی معمولاً در بازار بصورت تازه و منجمد عرضه می گردد. در ماه های بهمن و اسفند صید این گونه ی ماهی در بندر های ماهشهر و هند یجان بیشتر می شود و در همان موقع از سال است که در این مناطق قیمت ماهی شوریده کاهش می یابد. این ماهی در فصل های یاد شده معمولاً برای تخم ریزی به سواحل این مناطق می آیند	MOHI SHORIDAH	مُوْهی شوریده
عقرب ماهی ، نام ماهی سمی است که در دریای ماهشهر بعضی وقتها بر روی قلاب و بیشتر در تور صید می شود (فریالَه نیز می گویند)	MOHI FERJALEH	مُوْهی فِرْجَالِه
نوعی ماهی ، هنگام صید همین صدرا از خود درمی آورد	MOHI GHORGHORO	مُوْهی قُرْقُرُو
نوعی ماهی ، این ماهی با صبورا ز لحاظ خار برابری می کند و یک خال سیاه بغل گوششان است	MOHI GOFAK	مُوْهی گُوْفَک
نوعی ماهی ، نوعی سفره ماهی دم دار میباشد که خوردنش حرام است	LOGHM	مُوْهی لُغْم
نوعی ماهی ، باخالهای قهوه ای و مشکلی	HAMOR	مُوْهی هامور
کنایه از زلالی و شفاف بودن آب رودخانه است یعنی از بس آبش زلال است ماهی های درون آن پیدا است	MOHISH MEN OW DEYAREH	مُوْهیش مین او دِیاره
ماهیگیر	MOHIGHER	مُوْهیگیر

ماه گرفتگی ، درمواقعی که ماه گرفتگی صورت می گیرد به مادران باردار توصیه می کنند که به هیچ جای شکم خود دست نزنند زیرا برروی پوست بچه اشان (هرجا که دست مادرقرار گرفته) در آن محل پوست تیره یا به حالت خونمردگی درمی آید	MAH GHERAK	مَهْ گِرَک
عقد ، عروسی	MAHR	مَهْر
ماهشهر	MAHSHOR	مَهْشُور
خیلی	MAHLI	مَهْلِی
خیلی ناراحت است ، خیلی غمگین است ، خیلی خشمگین است	MAHLI DELESH POREH	مَهْلِی دِلِش پُره
خیلی دِمَق هستند ، خیلی ناراحت و گرفته هستند	MAHLI KEREN	مَهْلِی کِرِن
کمدی بوده دارای آئینه و درکشاب های پائین آن قندوشکرنگهداری میکردند	MAHMAL	مَهْمَلْ
ضریح ، صندوق چوبی یافلزی که برروی قبر بزرگان دین می گذارند	MAHJAR	مَهْجَر
خیلی لافی !	MAHLI BADI	مَهْلِی بادی
مثل ، درمواقع مقایسه استفاده می شود	MAY	مَیْ
مثل اینکه پدرش را کشته ام ، کنایه از کینه ورزی و خصومت شخصی از کسی را دارد	.	مَیْ بُوْشه کُشْتِمِه
فکرکنم ، به نظر من	MAY TAYM	مَیْ تَیْم
یعنی مگر ترکی برایت می خوانم، درموردی که حرفی را بارها و بارها برای کسی تکرار می کنی ولی اومتوجه نمی شود ازاین اصطلاح استفاده می شود یعنی من درحال بیان این مسئله به زبان فارسی برای توکه فارسی زبان هستی میباشم پس چرا متوجه نمی شوی؟	.	مَیْ تُرکی سیت ایخُونُم
کنایه ازبلند قدی است	.	مَیْ چَنْدَلْ قیت داده
کنایه از آدم شکمو و پرخور	.	مَیْ حیوون حلال گوشته
مگرشکمت درد می کند ، البته این معنای تحت اللفظی اصطلاح است ولی یعنی مگرمریضی ؟ چرااذیت می کنی ؟	MAY DELET DARD EIKONEH	مَیْ دِلِت دَرْد ایکنه
یعنی خیلی تُرْشُ بود	MAY ZAGH BID	مَیْ زاغ بید

انگار کله موچه خورده ، کنایه از آدم پرحرف	.	مَیْ سَرِ مور خَرَدِه
به بی بخار و کسی که خیلی خونسرد است اطلاق می شود	.	مَیْ شُلَه ی سردیه
کنایه از آدم بداخلاق و تُرش رو	.	مَیْ عَمَرِیه
مثل روده حرامی است(کنایه از شخصی زشت رو، لاغر و مردنی میباشد)	.	مَیْ لَیغَر و حرومیه
کنایه از سرتاپا خیس شدن است یعنی مثل موش آبکشیده شده است	.	مَیْ مُشکِ اُو کشیده هَوَیْدِه
مگر ناراحت هستم که راحتم ، این اصطلاح را یکی از دوستانم درواکنش به پیشنهاد انجام کار پرمشغله ای که به اومی شد، ادا می کرد	.	مَیْ ناراِحَتَم که راحَتَم
مثل ناودانی است که آب را دور پرتاب می کند(کسیکه فقط به درد غریبه ها می خورد)	.	مَیْ نَوَگَی دیر اندازه
مگر هَووی من هستی ، شدت حسادت کسی را می رساند که هرچه مورد حسد انجام دهد یاداشته باشد اوهم درمقابل می خواهد انجام دهد یاداشته باشد.	.	مَیْ هَوومی
کاربرجسته و خلاف انتظار از کسی دیدن ، معمولاً قبل از کلمه (مثل) ادا میشود(مَیْشیم مثل یه شیری اوفتا مینشون) یعنی فلانی(مَیْشیم) مانند یک شیر افتاد وسطشان (کتکاری شدید)	MAYSHIM	مَیْشیم
بیشتر به میهمان گفته می شود ولی به بوزینه هم (بلانسبت میهمانان) گفته میشود	MAYMON	مَیْمون
روسری زنهای مسن ، در بعضی نقاط مینارنیز گفته می شود	MAYNAH	مَیْناه
میهمانان	MAYMONAL	مَیْمونل
ماهیهای ریزی که بعد از برشتن بر روی توری مخصوص ، سوخاری و خشک شده بعد می خورند	MOTOTAK	مُتوتاک
خودش راجع کرده ، کلمه مُت به تنهایی یعنی گرد ، مُرش کرد نیز همین معنا را می دهد	MOTESH KERDEH	مُتِش کرده
مسیر حرکت لنج در دریا ، گراد دریایی	MOJRA	مُجْرا
مهلت ، وقت ، مجال هم می گویند	MOJAL	مُجال
جانمکی که در دیوار درست می کنند	MOCHABEH	مُچَبه

پرنده ای است از خانواده پرندگان شکاری اما بلحاظ جثه کوچکش، در امرشکار پرنده بحری از آن استفاده می کنند	MODWAR	مُدوار
نجوا و اعتراض و ایراد گیری	MORONG DORONG	مُرُنْگ دُرُنْگ
محل نگهداری گندم برای یکسال (برروی سطح است و قابل مشاهده) و به حصیری چوبی تهیه شده از چوب نخل که تابستان آن را در حیاط روی سکویی پهن می کردند و روی آن می خوابیدند نیز گفته می شود.	MOROZ	مُرُوز
خود را جمع کردن	MOR	مُر
آهنی که برروی چاله جهت نگهداشتن کتری یا ظرف غذا قرار میگیرد گفته میشود	MORKAH	مُرْکه
کسیکه زیاد نق می زند	MORMORO	مُرْمُرو
مروارید	MORWORI	مُرُورِی
فال نیک زدن	MORVA	مُرُوا
غرزدن، مَرّه و دل زدن (یعنی دل یکی را خوردن)	MORRAH	مُرّه
دعوا	MORAFAH	مُرَافه
مرغ	MORKH	مُرْخ
مرغ شکم پر	MORKH KOM GHERTAH	مُرْخ کُم گِرْتَه
مردار	MORDAL	مُرْدال
دسته کارد	MOSAH	مُسّه
مستراح، توالی	MOSTERAB	مُسْتِرَاب
کنایه از انسان کوتاه قد	MOSRAH	مُسْرَه
منطقه ای در صحرای ماهشهر، مش انبر نیز گفته شده	MOSHAMBAR	مُشْمَبَر
پلاستیک دسته دار، به کیسه فریز نیز می گویند	MOSHAMMA	مُشْمَا
موش	MOSHK	مُشْک
زمینی که جای جای آنها بلحاظ لانه موش سوراخ سوراخ است و در زمان آبیاری موجب اذیت شدن کشاورز می شود	MOSHKOWRO	مُشْکُورُو
جن زده	MOZARATI	مُزْرَتِی

اتاق بزرگ پذیرایی ، اتاقی که معمولاً شیوخ دروسعتی بزرگ جهت پذیرائی از میهمانان می سازند و مجالس حل و فصل مشاجرات طایفه ای و دیگر نشستها را در این مضاف برگزار می کنند این کلمه از زبان عربی وارد گویش ما شده است	MOZIF	مُضِیف
خرمای فرآوری شده با کنجد، شیر خرمای و زنجبیل ، مَحْسَل نیز میگویند	MOASAL	مَعْسَل
مجانی ، رایگان	MOFTAKI	مُفْتَكِي
فال بدزدن	MOFRA	مُفْرَا
مفت باشد کوفت باشد ، در بیان معرفی افراد مفتخور افراطی از این ضرب المثل استفاده می شود	.	مُفْت بُو ، کوفت بُو
اخمو و کسبیکه بواسطه ناراحتی عضلات صورتش رامنقبض کرده است	MOK	مُكْ
کتف ، شانه	MOL	مُلْ
یعنی شانه ها رابه نشانه بی تفاوتی بالا انداختن	MOLOK ANDAKHTAN	مُلْک انداختن
مصغر ملا مثلاً به ملاعلی می گویند مُلْ علی	MOL	مُلْ
شانه ، سرشانه و کتف	MOL	مُلْ
یواش، آرام ، ملایم ، ملایم نیز می گویند	MOLAHOM	مُلا هُم
من هم	MONAM	مُنَمْ
مرا	MONAH	مُنَهْ
غرغرو ، همیشه معترض و بهانه گیر، مُنگارو هم می گویند	MONGORO	مُنْگُوْرُو
غر زدن	MONGAH	مُنْگَهْ
کسی که زیاد غر می زند	MONG MONGO	مُنْگ مُنْگُو
ماند ، به معنی کمی یا چرت خواب هم آمده است	MOND	مُنْد
چرت	MONDE KHOW	مُنْدِ خُو
ماندی	MONDI	مُنْدِي
ماندیم	MONDIM	مُنْدِيْم
من بزرگت کرده ام ، به معنی این نیز میباشد که من به تمام روحيات و اخلاق تو آشنا هستم	MO GHAPET KERDOMEH	مُو گِپْتِ کِرْدَمِهْ
ویروس و بیماری همه گیر ، اپیدمی	MOCH	مُوچْ
نخل	MOH	مُوخْ

گَزِزِ بدن	MORESHT	مُورِشْت
مهلت ، این کلمه خیلی کم استفاده می شود	MOHL	مُهل
زگیل	MOHMOHAK	مُهمْمَهک
به او وقت می دادند ، مهلت به او می دادند ، مُهل ایدانیش هم میگویند	MOHLAT EIDANESH	مُهلْت ایدانِش
داستان ، قصه	METEL	مِتل
مثل ماروپونه هستند کنایه از عداوت و خصومت زیاد بین دونفر میباشد	.	مِثَ مار وِپیدِن
مثل او ، همانند او میثش هم می گویند	MESASH	مِشْش
چربی بالای خورشت ، البته به خود خورشت هم اطلاق می شود	MERAGH	مِرَق
بیماری شایع در بین مرغها	MERENG	مِرِنگ
ترشحات عفونی چشم	MERGHA	مِر قَه
سرکشیدن آشامیدنی ها را گویند	MER NEHAD	مِر نِهَاد
مرد	MERD	مِرْد
آن مرد	MERDAKO	مِرْدکُو
چوب بزرگی که در سطح پائین آب بوسیله آن قایق را حرکت میدهند	MERDI	مِرْدی
مژه	MERZENG	مِرْزَنگ
نوعی پارچه نامرغوب	MERIKANI	مِرِیکانی
نظرت ، به نظرت	MEZANAT	مِرَنت
نظرش ، به نظرش	MEZANASH	مِرَنش
نظرم ، به نظرم	MEZANAM	مِرَئم
تخمین	MEZANAH	مِرَناه
بچه شپش	MEZEK	مِرْک
مشهدی	MEZHDI	مِرْذی
پارچ بزرگ ، مثل پارچ بزرگ آب بوده باجنس مس که درجهیزه دختران میگذاشتند	MESEKHNEH	مِسْخِنَه
ادرار	MESAH	مِسَه
مشهدی ها	MESHADIYAL	مِشْدی یَل
غروب	MEGHREB	مِغْرِب

مک	MEGH	مِقْ
مرهم ، پماد	MELAM	مِلَمْ
ملاج ، قسمت جلوی جمجمه بچه که نرم و آبکی است و رفته رفته سفت می شود	MELORZI	مِلُورزی
ملاقه	MELAGHAH	مِلَقَه
چندش آور ، مثلاً دست زدن به جوجه پرنده ای که هنوز پردر نیآورده	MELEGH	مِلِقْ
موی ، موی کوتاه	MEL	مِلْ
پرمو	MELMELO	مِلْمِلُو
معمولاً دردعوای بین دختران یازنان وقتی موهای همدیگر را می کشند می گویند میلش مِلاش کرد	MELASH	مِلاش
خوردن باولع ، معمولاً هنگام خوردن ترشی از این اصطلاح استفاده میشود	MELICH MELICH	مِلیچ مِلیچ
آب دهان که تقریباً غیرارادی سرازیر شود	MELILAH	مِلیله
شهرک بعثت	MEMKO	مِمکو
داخلش است ، درونش میباشد، در آن میباشد	MENESHEH	مِنِشه
بکلی خرابش کردی ، داغونش کردی ، ازبینش بردی	MENESH GHASHTI	مِنِش گشتی
داخل ، درون	MENEH	مِنِه
دردنیا ، داخل این دنیا	MENEH DONYA	مِنِه دُنیا
درون ، داخل چیزی	MEN	مِنْ
اصطلاحی رمانتیک به معنی به خوابت نمی آیم	MEN KHOWT NEYAM	مِنْ خَوْت نیام
کنایه از لاغر بودن بسیار زیاد شخصی است ، مین یه رنجی هم می گویند	MEN DO PINJAH	مِنْ دوپینجه
در صورتش پراز چین و چروکه	MEN RISH POR KEREH	مِنْ ریش پُر کرِه
در شکمت	MEN KOMET	مِنْ کُمِت
در لای دندان	MEN LAY DENDON	مِنْ لای دِنْدون
در یک اتاق ، داخل یک اتاق	MEN YAH TOU	مِنْ یِه تُوو
فشردن ، چلانندن (این در صورتی است که عملی انجام شود) ولی منجنیدن به صورت طبیعی معنای پژمردگی می دهد مثلاً آن گل یا گیاه منجس یعنی پژمرده شد .	MENJANIDAN	مِنْجَنیدن

دلواپسی	MENMENA	مِنْمِنَه
درقعر زمین	MEN BONE KHAK	مِن بُنِ حَك
درپول می غلتد ، کنایه از ثروت و پول زیاد داشتن و خوشگذرانی با آن پول و ثروت است	.	مِن پیل شَمْبُو ایزنه
در تاریکی نشسته و روشنی را می پاید حواسش به همه چیز است	.	مِن تَوْرِیکِی نَشْسِه رُوشِنِیَه ایپایه
چسبیده به کسی ، نزدیک کسی ، در یقه و سینه کسی رفتن	MEN KHERESH	مِن خِرَش
نیمه شب ، وسط شب	MEN DELE SHOW	مِن دِلِ شَو
وسط	MENDEL	مِن دِلْ
درون دل ، در نظر داشتن اینکه هدیه ای شایسته به کسی بدهد	MENDELI	مِن دِلِی
دراوج آسمان	MEN GHER	مِن قِرْ
وسط شب ، در دل شب	MEN KOME SHOW	مِن کُمِ شَو
سوگندی است یعنی من به گردن می گیرم ، من قبول می کنم	MEN GHARDANOM	مِن گَرْدَنَم
سخن چینی ، نامی و بهم زدن دوارتباط	MENMABAYNI	مِن ما بَیْنِی
درهم ، قاطی	MEN YAK	مِن یَکْ
چروکید ، پژمرده شد	MENJES	مِن جِسْ
مو	MI	مِی
موهایم	MEYALAM	مِیْلَمْ
موهایش	MEYALESH	مِیْلِشْ
ماه گذشته ، البته قسمتی از مردم ماهشهر ذال را در این کلمه دال تلفظ میکنند	MA GHODASHTAH	ما گَدْشْتَه
ما اهل اهواز نیستیم	MA NA MAL AHVAZIM	ما نه مال اهوازیم
حقوق ، مواجب هم می گویند	MAJEB	ماجِبْ
بوسیدن	MACH	ماچ
خرچی که ناخدای قایق یالنج برای وسیله صیادی خود هزینه می کند مانند بنزین / گازوئیل، غذا و یخ	MACHELAH	ماچْلَه
زمینهای باران خورده یازمینی که بعد از گرت بندی و شخم زدن (قبل از بذر پاشی) به آن آب می بندند تا کاملاً مرطوب و دونه شود و بعد بذر می پاشند	MAKHAR	ماخار
مهره	MARAH	مارَه

مارازپونه بدش میاد ، پونه کنارسوراخش سبز میشه ، کنایه از تنفر و نفرت کسی از شخصی یا چیزی است		مارتیه ی پیدن نداره ، پیدن کرچالش سوز ایکنه
مارتاصاف نشود به داخل سوراخ نمیرود . در مقام اخلاص و صداقت در دوستی انسانها بکار میرود . یعنی تاراستی و صداقت در دوستی نداشته باشی کارهایت به سامان و نتیجه مطلوب نمیرسد		مارتاصاف نیوبه من سیلا نیری
مارمولک ، انبلیسک نیز می گفتند	MARMELISK	مارملیسک
کمر ، پشت	MAZAH	مازه
منجمدشد	MASES	ماسیس
ماست	MAS	ماس
ماست که خوردی کاسه اش را بگذار زیر سرت و بخواب ، در بیان خواب آور بودن ماست است		ماس که خردی کاسش بینه زر سرت و بخوس
ماش	MASHAK	ماشک
کنایه از کسی که هر چیزی بشنود شک می کند که شاید باخودش باشند یا بعبارتی به خود می گیرد و مشکوک می شود		ماشکی و خوت شکی
اموال و دارائی خودش مهم است و مختص خودش اما اموال و دارائی دیگران مهم نیست و مثل اموال عمومی (بیت المال) است . کنایه از خودبینی اقتصادی و ارزش و بها ندادن به اموال دیگران.		مال خوش مال ، مال بوقی بیت المال
متعلق به من است ، مال من است	MALE MONEH	مال منه
مال و اموال خودت را مواظبت کن و همسایه ات رازد نگیر		مالت بپا همساده دز درنیار
مالش ، ماساژ	MALESHT	مالشت
مال تو است ، متعلق به شماست	MAL TONEH	مال تینه
مال خودتان است ، متعلق به شماست	MAL KHOTONE	مال خوتون
مال خودشان است ، متعلق به آنهاست	MAL KHOSHONE	مال خوشون
مال خودمان است ، متعلق به ماست	MAL KHOMONE	مال خومون
مال خودت هست ، متعلق به خودت هست	MAL KHOTEH	مال خوته
مال خودش هست ، متعلق به خودش هست	MAL KHOSHEH	مال خوشه
مال خودم هست ، متعلق به خودم هست	MAL KHOMEH	مال خومه

مال نخوران از بخوران است . به این منظور که افراد لثیم از تمول و ثروت خود بهره نمی برند و پس از مرگ ، دیگران دارائی و مکنات آنان را تصاحب خواهند کرد. سهمیه کسیکه نمی خورد به کسی که می خورد ، می رسد	.	مال نَخْرَو سی بَخْرَو
از روستاهای توابع هندیشان می باشد که بعد از هندیشان جنوبی در مسیر دیلم است	MALEKI	مالکی
سرعت گیر، مانه هم تلفظ میشود	MANAE	مانع
ما ها ، جمع ما	MANAL	مانل
ماده	MAYAH	مایه
مانند تو هستند؟	MESLE TONEN?	مثل تُنِنُ ؟
مثل چوب تنه نخل زیر آب نمی رود کنایه از آدم زیرک و کسی که زیر بار حرف زور نمی رود	.	مثل کِرَب زَرُ او نیرِی
مانند من هستند؟	MESLE MONEN?	مثل مُنِنُ ؟
مانند این است	MESLE YONEH	مثل یِنِه
به کسیکه از زیارت امام رضا علیه السلام (مشهد مقدس) یاز زیارت امام حسین علیه السلام (کربلا) آمده بعد از دید و بازدید این دعا را می کنند یعنی انشاء الله برای مکه آمدنت (حاجی شدنت) به بازدید و زیارت بیائیم	MAKAH RAWONET	مکه رَوُونِت
در مواردی که بخواهند کسی را ناکار کنند از طریق تلقین غیر واقع ، قبل از آن با هماهنگی دیگری ، موضوعی خلاف واقع را چندبار تکرار میکنند تا رفته رفته به باورش بیاید که صحت دارد	.	ملا بدنبو
معلم مدرسه قدیم که به دانش آموزان قرآن می آموخت	MOLA MAKTABI	ملا مکتبی
در شهر کورها باید دستت را روی چشمت بزاری (همرنگ جماعت بشوی) البته در اینجا بیشتر جنبه همدردی دارد و ارتباطی با مثل معروف :گر که خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو ، ندارد زیرا این مثل، دقیقاً مغایر با آموزه های دینی ماست به این علت که اگر کسی (مخصوصاً در این زمانه) بخواهد برای رسوا نشدن هم رنگ جماعت شود باید بیخیال خیلی از محرمات و معروفها گردد .	.	من شهر کورلُ باید دَسُ بِنی ری تِیتُ
در شهر کورها آنکه یک چشم دارد پادشاه است (از جهل عده ای ، آن که کمی عاقل است سردسته شده)	.	من شهر کورلُ یه تِیه ای هم پادشایه

منیژه	MANIJAH	منیجه
من میگویم نر است او میگوید آنرا بدوش، کنایه از مجاب نشدن آن شخص	.	مو ایگم نره ایگه بدوشیش
من بلد نیستم	MO NABALADOM	مو نَبَلَدُم
من چکار کنم؟	MOCHOB KONOM	موچِبْ کَنَم
نخل بی ثمر ، اینگونه نخل شبیه نخل خرماست ولی ثمر نمی دهد ضمن اینکه گونه های مختلفی دارند که نوعی از آنها بسیار رشد می کنند و بلند می شوند نوعی دیگر کوچک می مانند و به نخل تزئینی معروف هستند	MOH OMAR	موجِ عُمَر
این نوع نخل در بین مردم بسیار عزیز است تاجایی که سعی می کند دوتیکه از چوب سبز این نوع نخل را همراه با جنازه ای که می خواهند دفن کنند درون قبر بگذارند و نیز برای این باور و اعتقادند که اول کسی که این نوع نخل را کاشت مولا امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بوده و میوه (خارک) آن دورنگ است رنگی مابین قرمز و زرد	MOH AZH GAR	موجِ آژ گَر
به معنی نخل دختر شیر که البته کلمه عربی است دارای خارک (میوه) قرمز رنگ	MOH BETE SEBEA	موجِ بَتِ سَبِع
گونه ای نخل که (خارک) آن به این اسم شناخته میشود	KHARAK LILO	موجِ لیلُو
گونه ای نخل با میوه (خارک) خوشمزه ، بریم هم می گویند	MOH BERAYMI	موجِ بریمی
گونه ای نخل با میوه (خارک) خوشمزه و پُر طرفدار	MOH BERHI	موجِ برهی
گونه ای نخل	MOH HAJI MOMADI	موجِ حاجی مُمَدی
گونه ای نخل	MOH KHOSI	موجِ خُو سی
گونه ای نخل	MOH KHEDROI	موجِ خِدْرُوئی
گونه ای نخل	MOH SAMARON	موجِ سَهْمَرُون
گونه ای نخل که میوه آن (خارک) دارای خطهایی دایره ای به رنگ خود خارک میباشد	MOH SHEKAR	موجِ شِکَر
گونه ای نخل با میوه (خارک) قرمز رنگ	MOH FERSI	موجِ فِرُ سی
گونه ای نخل با میوه (خارک) قرمز رنگ	MOH YOZI	موجِ یوزی
مورچه که بال دارش خیلی زود از بین می رود (کنایه از مغرور شدن از شغلی که دارد و در آن به زیردستان خود ظلم میکند)	.	مورکه بال درآورد نُشُونی وَرطَر فیشه

چاپلوسی و تملق غیر زبانی	MOS MOS	موس مُوس
من که سال را سپری کردم ، ماه رانیز سپری می کنم یعنی من انتظار بزرگتر را گذرانده ام ، انتظار کوچکتر رانیز می گذرانم		موکه سال پوئیدم ماهم ایپایم
به ماه جمادی الاول (ازماه های قمری) گفته می شود	MOWLID	مؤلید
پارو ، بعضی مناطق به قاشق نیز میڈاف یانئیداف می گویند	MIDAF	میڈاف
شوهر	MIRAH	میرَه
میزان ، ترازو، به ماه مهر نیز میزون گفته میشود	MIZON	میزون
میش را به پای خودش به دارمی کشند و بزراهم به پای خودش . به این منظور که کسی رابجای کسی دیگر محاکمه ویا مجازات نمی کنند معادل فارسی: کسی رادر گور کسی دیگر نمی گذارند.		میشه وَ پئی خوش ایورکشین (دارایزین)، بزم وَ پئی خوش
لته	MILOM	میلم
خلخال ، نوعی میل بوده باجنس نقره که به مچ پای نوعروس وصل می شده	MILEPA	میلپا
سیخ تنور ، میره ی تنیر نیز می گویند	MILAH TANIR	میله تنیر
مومیایی ، دارویی است که معمولاً حاجیها از مکه می آورند و بعد از آب کردن وقاطی باروغن زیتون درجایی از بدن مثل کمر، دست و پا که کوفته شده یادر دارد مالیده می شود و در نوع مالشی و خوردنی موجود است	MIMNOYI	میمنوی
آن رانبسته ام (آن درب رانبسته ام)	NABASOMESHEH	نَبَسْمِشِه
آن رانبسته است (آن درب رانبسته است)	NABASESHEH	نَبَسِشِه
آن رانبسته ای؟ (آن درب رانبسته ای؟)	NABASISHEH	نَبَسِشِه
بلد نیستم	NABELADOM	نَبَلْدَم
نباشد تورا ، نیست شوی	NABOHET	نَبوهِت
نباشد اورا ، نیست شود	NABOHESH	نَبوهِش
نباشد	NABOHEH	نَبوهه
نبود، نبید و نبیدک هم تلفظ می شود	NABI	نَبی
خام	NAPOKHTAH	نَبِخْتَه
نپاش ، پخش نکن	NAPESHKAN	نَبِشْکَن
نپرَد ، پرواز نکند	NAPEHREH	نَبِهْرَه

پاک نیست	NAPAKEH	نَپَاکِه
پنهانش نکن ، لباس به تنش نکن هم معنا می دهد	NAPOSHANESH	نَپُوشَنِش
نترکد	NAPOKEH	نَپُوکِه
نتوانست، در بعضی نقاط حرف اضافه ک را نیز اضافه می کنند نَتَرَسْکُ	NATARES	نَتَرِسْ
نترسید	NATARSESE	نَتَرَسِسْ
تعریفی نیست ، شایسته نیست ، قابل تمجید نیست	NATAHRIFIYEH	نَتَهْرِیْفِیَه
خسته نباشی	NAKHASAH	نَخَسَه
نخواب	NAKHOWS	نَخْوَسْ
نخور	NAKHAH	نَخِه
نخواهد	NAKHEH	نَخِه
نقشه	NAKSHAH	نَخَشَه
نقصی ندیدم	NAKHSI NAYDOM	نَخَصِی نَیْدَمْ
جویده نشده	NAKHOEIDAH	نَخُوئِیْدَه
خیس نخورده ، خیسانده نشده	NAKHISESEH	نَخِیْسِیْسِه
شخص ناباب و نادارست	NADOROS	نَدَرُوسْ
درنیاور	NADERAR	نَدَرَار
ندری	NADRI	نَدْرِی
تمایل نداری ، به رأی و نظرت نیست	NARAYTEH	نَرِیْتِه
تمایل ندارد ، به رأی و نظرش نیست	NARAYSHEH	نَرِیْشِه
تمایل ندارم ، به رأی و نظرم نیست	NARAYMEH	نَرِیْمِه
گردن کلفت ، گنده، قلچماق ، بزرگ ، زُمخت ، به هیکل درشت و بدقواره میگویند نَرَه خر هم می گویند که در آنصورت آدم درشت هیکل بدقواره و نافهم معنی می دهد	NARRAH	نَرَه
نرمینه ، چیزی که بالمس کردن حالت نرمی و فرورفتگی داشته باشد	NARMAHA	نَرْمَهه
از اصطلاحات کشاورزی ، پلاس یا پارچه ای را لوله می کنند تا به گردن الاغها یا گاوهایی که قرار است در شخم زدن از آنها استفاده شود برسد که چوبهای مربوط به گاواهن آنها را اذیت نکند	NARMAH JOL	نَرْمَه جُل
نگیر ، نَسْتان	NASOUN	نَسُون

صبحانه ، ناشتا هم می گویند	NASHTA	نَشْتَا
نشید	NASHNOFT	نَشْنُفْت
نشین	NASHI	نَشِی
لعنتی	NAELATI	نَعَلْتِی
جهالت ، نادانی	NAFAHMI	نَفَهْمِی
لباس بلندی است که زنان در قدیم می پوشیدند. معمولاً زنان جوان بیش تر از رنگ های تند مانند قرمز، زرد و نارنجی استفاده می کردند و زنان میانسال و پیر از رنگ های قهوه ای، سورمه ای و سیاه آن، وازگویش عربی وارد زبان ماشده است	NAF NOF	نَفُوف
قبول نیست	NAGHABOLEH	نَقَبُولَه
واژگون نشود، برنگرده	NAGHALAPEH	نَقَلِپَه
نکن	NAKO	نَك
نکوب	NAKOU	نَكُو
نگفتی	NAGOTI	نَكْتِی
نگذاشته ، بعضی نقاط نهشته نیز می گویند	NALESHTEH	نَلِشْتَه
کلمه ای تهدیدی است یعنی نگذاربگویم (رازت رافاش کنم) نَهْلِ بَگَم هم میگویند	NAL BEGHOM	نَلْ بَگَم
کلمه ای تهدیدی است یعنی نگذاربگوید (رازت رافاش کند) نَهْلِ بَگَه هم میگویند	NAL BEGHEH	نَلْ بَگَه
بازندگی باقطرات ریز و مداوم	NAME NAZ	نَمِ ناز
نگذارش، نذارش ، نذار	NANESH	نَنِش
نگذار	NANEH	نَنَه
به خیر نبودن ، عاقبت خوبی نداشتن ، کلمه واصطلاح نحسی است و تقریباً نفرین میباشد در جمله اینجور کاربرد دارد نَشُونِی نَوَخِیرونِشَه یعنی مُبِین عاقبت به خیر نبودنش میباشد	NAVAKHAYROUN	نَوَخِیرون
ازروی زمین بلند نشد، نَوَریسا یا نَوَریساد هم می گویند	NAVARSA	نَوَرسا
نفرینی است یعنی بلند نشوی	NAVARSI	نَوَرسی
تمام نکرده ام ، خلاص نشدم ، راحت نشدم ، هنوز گرفتارم	NAVAHRASOM	نَوَهْرَسَم
نایست ، برو ، حرکت کن ، نَوَیسَک هم تلفظ می شود	NAVAYS	نَوَیس
نایستاد، حرکت کرد ، نَوَیسادَک هم تلفظ می شود	NAVAYSAD	نَوَیساد

نمی دانم	NOWNOM	نَوُ نُم
اسکناس	NOWT	نَوُت
ناودان	NOWGAH	نَوُگَه
نیامد	NOMAH	نَوُمَه
نیامد ، نومد هم می گویند	NOWMAH	نَوُمَه
نمی دانست ، نونسک هم می گویند	NOWNES	نَوُنِس
نمی دانستم	NOWNESOM	نَوُنِسْم
نمی دانستی؟	NOWNESI	نَوُنِسی
نه ایست ، نگه ندار ، برو ، حرکت کن	NAVADAR	نَوَادار
نگذار بپوسد ، مانع پوسیده شدن آن بشو	NAHL BEPISEH	نَهْل بپِیسه
آدم خوبی نیست	NAH ADAME KHOBEYEH	نَه آدمِ خویبه
درست نیست	NAH ALDEH	نَه اَلده
باب دلم نیست ، مورد پسندم نیست	NAH BABE DOLOMEH	نَه بابِ دِلمه
مورد پسندم نیست	NAH PESANDOMEH	نَه پِسندمه
جای خوبی نیست	NAH JAY KHOBEYEH	نَه جِی خویبه
جایش نیست ، موقع مناسبی نیست	NAH JASHEH	نَه جاشه
مخصوصاً امروز	NACHI EMRO	نَه چی امرو
خودش نیست	NAH KHOSHEH	نَه خُشه
درست نیست	NAH DOROSEH	نَه دُرُسه
پیدانیست	NAH DEYAREH	نَه دِیاره
فکر نکنم	NA MAY TAYIM	نَه مِی تِیم
خواجه ، نه مرد نه زن ، خنثی	NAH NAR NAH MAYAH	نَه نَر نه مایه
حرف نسنجیده	NAVAPALGHAR	نَه وِپَلغار
نشود	NAH VOBEH	نَه وَوُ به
وقتش نیست	NAVAGHTESHEH	نَه وِقْتشه
نیا نرو ، رفت و آمد نکن	NAYO NARAH	نِیو نَره
نشو ، نَوُوب هم می گویند	NAYOB	نِیوُوب
نیایی ، کلمه تأکیدی و تاحدودی تهدیدی برای نیامدن یعنی حتماً نیایی	NAYAY	نِیِی

نیائید ، کلمه تأکیدی و تاحدودی تهدیدی برای نیامدن یعنی حتماً نیائید	NAYAYN	نَیَیْن
نوعی نی باریک و کوچک است	NAY JILAH	نَیْ جِیْلَه
ندیده	NAYDAH	نَیْدَه
ندیدم	NAYDOM	نَیْدَم
مثل تو ندیدم البته اشاره به مرام و خصلت شخص مقابلش میباشد نَیْدَم مِثْت نیز می گویند	NAYDOM MESAT	نَیْدَم مِثْت
پرنده ای است از خانواده پرندگان شکاری اما بلحاظ جثه کوچکتر، در امر شکار پرنده بحری از آن استفاده می کنند	NAYOL	نَیُول
ناخن	NOKHOND	نَخْنَد
نوزده	NORZAH	نَرْزَه
نفرین ، این لغت هم مشمول اشتباه شنیدن بوده و نداشتن سواد باعث شده که آن را اینگونه تلفظ کنند	NORFIN	نُرفین
افراد چاق و شکمو بعد از تحمل مدتی گرسنگی وقتی به غذا می رسند این صدا را موقع خوردن از خود ایجاد می کنند	NOFA NOF	نُفَ نُفَ
بینی ، از این کلمه کمتر استفاده میشود	NOFT	نُفْت
نوبت کیست ؟	NOBAY KIYEH	نُوبَیْ کِیَه
نام خدا ، این اصطلاح در مواقعی که بخواهند مورد بحثشان چشم نخورد ایراد می شود مثلاً : کُرْم نوم خدا کار خوبی گیرش اومیه = پسر (چشم نخورد) کار خوبی بدست آورده	NOME KHODA	نُوم خدا
نام سگ را بیاور بلافاصله چوب (چماق) به دست بگیر ، در مواقعی که شخصی به محض مطرح شدن نام دشمنش یا شخصی که با او مشکلی دارد آن شخص حاضر شود از این ضرب المثل که بیشتر در جهت توهین به آن شخص میباشد استفاده می شود اما محترمانه این ضرب المثل به این صورت است که : واقعاً حلال زاده ای چون همین الان داشتیم در مورد شما صحبت می کردیم		نُوم سگ بیار ، چوودَس بِگِر
نام ، اسم	NOM	نُوم
جلوئیت ، اولی ، اولیت	NOHOEIT	نُهوئیت
وقتی هنگام توضیح دادن مسئله ای دیگر نشود آن شخص رامجاب کرد اینگونه عنوان می شود	NOHTANOHTA	نُهْتانُهْتا

بچه اول ، نُغری نیز می گویند	NOHRI	نُهری
جلو، نِها هم می گویند	NOHA	نُها
جلو جلو ، پیشاپیش ، نِها نِها هم می گویند	NOHA NOHA	نُها نُها
نزدیک ، از این کلمه قسمتی از مردم و در قدیم استفاده میکردند	NEZENGH	نِزَنگ
نزدیک	NEZEIK	نِزیک
از اوزان قدیم ، معادل ۱۲۵ گرم	NESBAKI	نِسبکی
نیست	NESSI	نِستی
نیستی ، نمی بینمت	NESSIT	نِسیت
نشسته	NESHAHSEH	نِشِهسه
نوش جان	NESHE JON	نِشِ جون
نیش مار (البته از کلمه نِشت به معنای نیش دیگر خیلی کم استفاده میشود)	NESHTE MAR	نِشتِ مار
نصف	NESB	نِصَب
نصیحت ، تقویت روحیه خود در جهت مثبت	NEZBAH	نِصَبه
آدم زیرک	NEGHAL	نِغَل
آبش ماهی	NEGHANEGHI	نِغانِغی
نوک زد ، این نوک زدن منظور با نوک زدن ماهی به طعمه قلاب است	NEKZAH	نِکَ زَه
نکبت ، نحس ، نگبتي و نگبت هم گفته می شود	NEKBATI	نِکبَتی
نکبت ، بدبختی	NEGHBAT	نِگبَت
نَمک	NEMEK	نِمِک
قلاب ماهیگیری ، این کلمه در ماهشهر خیلی کم استفاده میشود	NEHA	نِهَه
جلوتر از (پیش از) چوب (چماق) خوردن آخ می کشد ، در بیان هراس از آینده اشخاص میباشد	.	نِهی چو آخ ایکشه
نزدیک	NEHENG	نِهَنگ
گذاشت ، نهاد	NEHA	نِها
قبلاً	NEHATAR	نِهاَتَر
جلویت هستم ، منتظرتم	NEHATOM	نِهاَتَم
جلویش هست ، منتظرش هست	NEHASHEH	نِهاشِه
جلوش	NEHASH	نِهاش

جلومه ، جلوی من هست	NEHAMEH	نِهَامِه
جلویم هستی ؟	NEHAMI	نِهَامِی؟
نیت ها صاف بود	NIYATAL SAF BID	نِیْتَل صاف بی
نمی شود نِیُو بُو هم میگویند	NEIYOBEBH	نِیُوْبِه
نمی آیی ؟	NEYAY	نِیِی
صدای یواش ناله مانند، بیشتر به گریه یکنواخت کودک اطلاق می شود	NEYORAH	نِیُوْرَه
نمی توانم	NITAROM	نِیْتَرُم
نمی آورد	NEYAREH	نِیَارِه
نمی آیم	NEYAM	نِیَام
نخواهم آمد	NEYAYOM	نِیَايُم
نخواهد آمد	NEYAYEH	نِیَايَه
نمی آید ؟	NEYAI	نِیَاِی
نمی خواهم	NIKHOM	نِیْخُم
نمی خواهی	NIKHI	نِیْخِی
نمی شویند	NISHOREN	نِیْشُوْرِن
نمی گذارم ، اجازه نمی دهم ، نِیْلُم نیز تلفظ می شود	NILOM	نِیْلُم
اجازه ات نمی دهند ، نِیْلِنِت نیز تلفظ می شود	NILENET	نِیْلِنِت
اجازه اشان نمی دهند ، نِیْلِنِشُون نیز تلفظ می شود	NILENESHON	نِیْلِنِشُون
نمی گذارند ، اجازه نمی دهند ، نِیْلِن نیز تلفظ می شود	NILEN	نِیْلِن
ازاوزان قدیم ، معادل ۲۵۰ گرم	NIMA AZ NIM	نِیْم از نِیْم
پنجره ، البته این کلمه خیلی کم استفاده می شود	NIMDARI	نِیْمْدَرِی
زنیان ، گیاهی است دارویی	NINYAH	نِیْنِیَه
بیمار، مریض ، بدحال	NAKHOSH AHVAL	ناخوش احوال
یعنی صبحانه کارگر، در قدیم به کارگر های ثابتی که در زمینهای کشاورزی کار می کردند که اکثراً از گروه غربتی ها جدا می شدند و در روستاها سکنی میگرفتند ساعت ده صبح صبحانه ای برایشان می بردند که معروف بود به ناشتی بازیار البته اگر بچه ای خوش خوراک باشد که صبحانه رابامیل و رغبت بخورد (که این دوره زمانه از نوادر روزگار است) این اصطلاح رادرموردش بکار میبرند	NASHTAY BAZYAR	ناشْتِی بازیار

کم طاقت	NASABIR	ناصَبیر
از روستاهای توابع هندیجان می باشد	NASER ABAD	ناصرآباد
موقع بریدن ناف دختر بچه تازه متولد شده طبق رسوم قبل آن دختر را برای پسری در نظر می گرفتند که در آینده به عقد هم درآیند به این دختر و پسری که برای هم در نظر گرفته اند ناف بریده یا ناف برشه گفته میشود	NAF BORESHEH	ناف بُرِشه
غیر عمد ، سهواً	NAKOMAKI	ناکَمَکی
نوبت ، نوبه یا نوبه هم گفته میشود	NOBEH	نُوبه
نام من را	NOMOMAH	نُومَمه
نامش به پای من نوشته شده ولی مزه اش را تومی بری ، در مواقعی که مثلاً عروسکی را برای مریم خانم می خرد ولی بیشتر مواقع نرگس خانم با آن بازی می کند	.	نُومِش و مَنِه طومِش و تُونه
نوعی نان محلی ، نانی است کمی ضخیمتر از نان لواش	NON BALBAL	نون بَلْبَل
نوعی نان محلی ، چانه خمیر این نوع نان را در روغن سرخ می کردند	NON TANGILAH	نون تَنگِیلَه
نوعی نان محلی ، چند نان تیری را با هم روی تابه می پزند	NON TIRTAKON	نون تیرتَکون
نوعی نان محلی ، بر روی تابه درست می شود و نازک و ترد و شکننده است	NON TIRI	نون تیری
نوعی نان محلی ، این نان روی تابه پخته می شود	NON KHOSHKAK	نون خُشکَک
نان کور دیده بودم ، آب کورن دیده بودم که دیدم . کسیکه ممانعت از دادن آب کند در نهایت خست می باشد یعنی از خسیس هم خسیس تراست	.	نون کور دیده بیدم ، او کور نیده بیدم ، که دیدم
نان گرم ، نانی که تازه از تنور درآمده است	NON GHARMAH	نون گَرَمه
نه ، دود غم نکشی ، جواب تعارف کشیدن قلیان به کسی که قلیانی نیست (این جمله است) ولی اگر قلیان کش باشد می گیرد و بازمی گوید دید غم نکشی	NAH , DIDE GHAM NAKASHI	نه ، دید غم نکشی
نه می شود جلوی راه بروی نه پشت سرش کنایه از شخص بدقلقی که به هیچ نحو نمی توان با او کنار آمد	.	نه ایوبه نه اش بری نه دیند اش
حاضر نیست	NAHAZEREH	نه حاضره

یعنی نه ملاحظه آدم معلول را می کند و نه ملاحظه آدم فضول ، کنایه از تروخشک را باهم سوزاندن است ، بی رحمی ، بدون ملاحظه و ترحم .	.	نه شَل اِکْنِه نَه شِیْطُون
نزدیک نیستم ، کلمه نِهِنْگ به معنی نزدیک کمتر استفاده می شود و بیشتر از کلمه نَزِیک استفاده می کنند	NA NEHENGHOM	نه نِهِنْگَم
نزدیک نیست ، کلمه نِهِنْگ به معنی نزدیک کمتر استفاده می شود و بیشتر از کلمه نَزِیک استفاده می کنند	NA NEHENGHEH	نه نِهِنْگِه
نزدیک نیستی ، کلمه نِهِنْگ به معنی نزدیک کمتر استفاده می شود و بیشتر از کلمه نَزِیک استفاده می کنند	NA NEHENGHI	نه نِهِنْگِی
نه از نمی خواهم نمی خواهمش (نخوردنش) و نه از این لقمه بزرگش ، در بیان افراط و تفریط	.	نه وَ ای نِیْخَم نِیْخَمِش ، نه وَ ای تِیْکِی گُتِش
نیست	NI	نی
پیمانہ نمی کند ، اندازه اش رانمی گیرد	NIPAYNEH	نی پَیْنِه
نمی پراند	NIPERNEH	نی پِرْنِه
نمی گریزد، فرار نمی کند	NIGOROSEH	نی گِرُوسِه
نمی نشست	NINESHAHS	نی نِشْهَس
نمی تواند جلویم را بگیرد	NIVADAROM	نی وادارُم
نمی تواند جلویم را بگیرند	NIVADARENESH	نی وادارنِش
نمی گذارند ، اجازه نمی دهند البته قسمتی از مردم منطقه ما از این کلمه استفاده میکنند نیلن هم می گویند	NIBEHLEN	نِیْبِهْلِن
نمی بینی ؟	NIBINI	نِیْبِیْنِی
نمی توانست	NITARES	نِیْتِرِس
نمی توانی	NITARI	نِیْتِرِی
فرو نمی رود	NITEKEH	نِیْتِکِه
نمی خواهند	NIKHEN	نِیْخِن
نمی خواهد	NIKHEH	نِیْخِه
نیازی به خیساندن ندارد	NIKHEH BEKHISANISH	نِیْخِه بَخِیْسَنِیْش
نمی خواست	NIKHAS	نِیْخَاس
نمی خواهید	NIKHIN	نِیْخِیْن
نمی دهد	NIDESH	نِیْدِش

به اونمی دهی؟	NIDISH	نید یش
نمی داد ، نیدا ، و نیدادک نیز تلفظ می شود	NIDAD	نیداد
به من نمی داد	NIDADOM	نیدادُم
به تو نمی داد	NIDADET	نیدادت
به اونمی داد	NIDADESH	نیدادش
نمی دادم	NIDAM	نیدام
نخواهم رفت	NIRAM	نیرَم
نخواهند رفت	NIRAN	نیرَن
نخواهد رفت	NIRAY	نیری
نمی روم	NIROM	نیرُم
نمی روند؟	NIREN	نیرِن
نمی روی؟	NIRI	نیری
نمی زد ، غُرزدن هم معنا میشود	NIZAH	نیزه
غُرغُرو ، نازک نارنجی	NIZNIZO	نیز نیزُو
نمی شستند	NISHOSHTEN	نیشُشتِن
نمی نشینم	NISHINOM	نیشینُم
نمی نشینند؟	NISHINEN	نیشینِن
نمی نشیند	NISHINEH	نیشینه
نمی نشینی؟	NISHINI	نیشینی
نمی فروشم	NIFORSHANOMESH	نیفورشَنَمِش
نمی فروشی؟	NIFORSHANISH	نیفورشَنیش
کنده نمی شود	NIKAHNEH	نیکَهَنه
نمی کردم	NIKERDOM	نیکِرَدُم
نمی گویم	NIGHOM	نیگُم
نمی گویند	NIGHEN	نیگِن
نمی گوید	NIGHEH	نیگِه
نمی گویی؟	NIGHI ?	نیگی ؟
نوعی قرارداد برای کاشت ، داشت و برداشت که به هرطرف نصف حاصل تعلق می گیرد	NIMAH KOWLI	نیمه کَو لی
ازاوزان قدیم ، معادل دوکیلوگرم	NIMAY	نیمی

لیمو	NIMOL	نیمول
لیمو امانی ، لیموعمانی	NIMOL AMONI	نیمول امو نی
نمی گذارد	NINESH	نینش
مرا نمی گذارند ، مرا قرار نمی دهند	NINENOM	نینم
تورا نمی گذارند ، تورا قرار نمی دهند	NINENET	نیننت
اورا نمی گذارند ، اورا قرار نمی دهند	NINENESH	نیننش
نمی گذاشت ، نینهاد نیز می گویند	NINAD	نیناد
نمی شود آره یانه بگویی ، قهر میکند . به کسانیکه باکوچکترین انتقاد قهر میکنند ، گفته می شود	.	نیوبه بگی هایا نه تاقهر کرده
ازداغ دل ، کسی که از مسئله ای زجر کشیده اگر کاری کند که برایش موجب تسلی و آرامش و دل خنکی باشد به آن رفتار میگویند و تش دلش این کار را کرد ، رهایی از آتشی که درونش شعله ور شده	VA TASHE DEL	و تش دل
از تو ، بهت ، به تو	VAT	و ت
تمام شد، وهرس نیز می گویند	VARAS	و ر س
سرسم خوردن	VARKOLO	و ر کلو
بهش ، به او	VASH	و ش
بهم ، به من	VAM	و م
گریه بچه	VANGHO VENGH	و نگ و نگ
ازته	VATAH	و ته
از تو گرفت ، و ت اسد هم می گویند	VAT ESAH	و ت اسه
ازشما	VATOUN	و تون
خودش را گاز می گیرد ، این مثل در مورد بچه های بیش فعال و نا آرام بکار می رود که اگر کسی را پیدا نکنند که اذیتش کنند بخودشان آسیب می رسانند و به بیماری که از شدت درد به خود می پیچید نیز اطلاق می شود	.	و خوش گم ایزنه
وقتی پیش تونیستم	VAKHTI NAH TAYTOM	و ختی نه تیتم
وقتی بخت و اقبالت خوابیده باشد (شانس نداشته باشی) فالوده هم دندان را می شکند ، در مواردی که برای کسی بدشانسی و آسیبی از جایی که فکرش را نمی کند به او برسد	.	و ختی بخت بخوسه ، پولیده دندونت ایشکنه

وقتی در حال کاشتن تو بودند من سبز شده بودم (روئیده بودم) کنایه از داشتن تجربه است		وَختی توَنه کاشتین ، مُو سَوَز بیدم
وقتی نکبت و بدبختی به تورو کرده باشی حتی سوار الاغ باشی هم سگ تورا گاز میگیرد ، کنایه از مصیبت و بدبختی پشت سرهم برای کسی است و اوج بدشانسی را میرساند		وَختی نِگبَت بَگِرت ، سوار خری ، سگ ایگِرت
تمامش کن	VARANESH	وَر نِش
تمامش کرد	VARANDESH	وَر نَدِش
تمامش کردی	VARANDISH	وَر نَدِش
کنارم ، پهلوی من	VAROM	وَرُم
تنم ، بیشتر در مورد پوشیدن لباس بکار می رود بَرُم هم می گویند	VAROM	وَرُم
می پوشم ، تنم می کنم	VAROM EIKONOM	وَرُم ایکنم
ور ریخته ، شلخته	VAREKHTAH	وَر ختَه
جلوی الاغ چه گاه باشد چه زعفران ، کنایه از قدرشناسی در محبت به کسی است کلمه وَر در اینجا به معنای جلومیباشد		وَر خَر چه کَه بو چه زَهفَرُون
جلوی صورتش ، مقابل رویش	VARE RISH	وَر رِش
کنارت ، پهلوی تو	VARET	وَرِت
تنت ، بیشتر در مورد پوشیدن لباس بکار می رود بَرِت هم می گویند	VARET	وَرِت
تنت کن (لباس) بَرِت کن هم می گویند	VARET KON	وَرِت کُن
کنارش ، پهلوی او	VARESH	وَرِش
تنش ، بیشتر در مورد پوشیدن لباس بکار می رود بَرِش هم می گویند	VARESH	وَرِش
تنش کن (لباس) بَرِش کن هم می گویند	VARESH KON	وَرِش کُن
به تن می کرد ، می پوشید	VAR EIKEH	وَر ایکه
شکافت یا نخش باز شد	VARTEKES	وَر تِکَس
گاونر	VARZA	وَر زَا
مالیدن چیزی کثیف مانند دیگ سیاه یا دست گریسی یا روغنی وامثال این موارد به لباس یا جایی از بدن کسی را ورسونید می گویند	VAR SOWNID	وَر سَو نید

بالا رفت ، وَرْچَهْرِس نیز تلفظ میشود	VARCHARES	وَْرْچَرس
بالارفتن از دیوار	VARCHARIDAN	وَْرْچَریْدَن
بر خورد کند	VARKHAREH	وَْرْخَره
بلندشد، ایستاد	VARSAAD	وَْرْسَاد
منهدم شد ، از بین رفت ، وَرْکَهْنِس نیز می گویند البته معنی از جابر خاستن نیز میدهد	VARKANES	وَْرْکَئِس
به تن کرد ، پوشید ، بر کرد هم می گویند	VAR KERD	وَْرْکَرد
کسیکه از چیزی ترسیده و حالتی شبیه به عجله و دستپاچگی دارد	VARVANDAH	وَْرْوَانْدَه
ترساند ، ایجاد رعب و وحشت ، البته بعضی ها هم اعتقاد دارند معنای این کلمه قاپیدن چیزی از دست کسی است	VARVAND	وَْرْوَانْد
ترسید ، جا خورد	VARVAHES	وَْرْوَاهِیس
بردار ، چیزی را برداشتن	VARDARESH	وَْرْدَارِش
یکه خورد ، از جا پرید	VARFEKES	وَْرْفَکِیس
آویزان کن	VARKASHESH	وَْرْکَشِشْ
آویزان کرد ، به بالا بردن پاچه شلوار جهت عبور از آب کم عمق نیز گفته میشود	VARKASHID	وَْرْکَشِید
امربه برخاستن ، بلندشو	VARI	وَْری
بلند شو ، به پاخیز البته این کلمه هم بصورت ترکیبی وهم جدا جدا همین معنی را می دهد یعنی کلمه وَْری بلندشو معنا می دهد و راسو بو هم همین معنا ولی اگر این دو کلمه که بصورت ترکیبی باهم بکار برده شود بیشتر برخاستن از خواب منظور میباشد	VARI RASOWBOU	وَْری راسو بو
نوعی طناب	VARIS	وَْریس
به شخصی که شب عروسی کنار داماد می ایستد و معمولاً مسائل زناشویی را به داماد گوشزد می کند وزیر می گویند	VAZIR	وَْزیر
باردار، حامله	VASAN	وَْسَن
افتاد	VAS	وَْسْ
به او ، از او	VASH	وَْشْ
از او گرفت ، وَشْ اِسْد هم می گویند	VASH ESAH	وَْشْ اِسَه
به او می رسیم	VASH EIRASIM	وَْشْ ایرسیم

از آنها	VASHOUN	وَشُون
پرنده ای است باگردنی نسبتاً بلند	VAGHAK	وَقَكْ
درد ضربانی	VAK	وَكْ
حسابی ، فرصت مناسب	VALM	وَلْم
به من نزدیکتر است (بلحاظ قرابت فامیلی)	VAMO PISHTAREH	وَمُو پِشْتَرِه
به من ، از من	VAM	وَمْ
از من گرفت ، وَمْ اِسَد هم می گویند	VAM ESAH	وَمْ اِسَه
از ما	VAMOUN	وَمُون
شد	VOBI	وَوُبِی
وارونه ، دمر ، برعکس	VOORI	وَوُورِی
آن را برگردان	VOORISH KON	وَوُورِش کُن
یعنی هُوَکشیدن کار حیوانات (گاو) است و برای انسان کاربردی ندارد (برای شرمند کردن کس یا کسانی استفاده می شود)	.	وَهَه وَهَه بَیْ گَیِن نه بَیْ شما کُکَایِن
تمام شد، خلاص شد، وَرَسْ هم می گویند	VAHRAS	وَهْرَسْ
بایست ، نرو، حرکت نکن ، وِیْسَک هم تلفظ می شود	VAYS	وِیْسْ
بایست ، وِیْسْ هم می گویند	VAYSAK	وِیْسَکْ
ایستاد	VAYSADAK	وِیْسَادَکْ
پارچه نخی	VAYL	وِیْل
آواره ، سردرگم	VAYLON	وِیْلُون
ایستاده ام	VAYSADOMEH	وِیْسَادَمِه
ایستاده است	VAYSADDEH	وِیْسَادِه
او	VO	وُ
اشاره به شخصی که در حال راه رفتن است ، آن که راه می رود	WO KEH ROW EIRAY	وُ که رَوُو اِیرِی
ولگرد	VOLO	وُ لَوُ
ولایت ، روستا	VOLAT	وُولَات
روستاها ، آبادی ها	VOLATAL	وُولَاتَل
برای دور کردن سگ استفاده می شود	VOLI	وُولِی
اورا	VONAH	وُونَه
اونه ، آن هست	VONEH	وُونِه

آنجاست ، اشاره به دور	VONASH	وَنَاشُ
اوهم	VONAM	وُونَمَ
می انداختند	VERESH EIDAN	وَرِشْ ایدان
بیندازش	VERESH BEDEH	وَرِشْ بَدِه
پرتش نکنی ، نیندازیش	VERESH NADI	وَرِشْ نَدِی
انداختن ، به پرحرفی ووراجی هم می گویندبا پسوند «ی» که میشود یورُ که یعنی مدام درحال حرف زدن ووراجی است	VER	وَرُ
رها می کند ، می اندازد	VER EIDEH	وَرُ ایدِه
نینداز ، رها نکن	VERNADDEH	وَرُ نَدِه
انداختیش؟ رهایش کردی؟	VER DODISH	وَرْدُوْدِش
وراج ، پر حرف	VERACH	وَرِاج
به جهنم که نمی آید، البته وا به معنای جهنم نیست ولی از معنای تحت الفظی آن و بکار بردن آن در مواقعی که کسی تمایل به همراه شدن با کسی دیگر ندارد و در مقام توهین ، این معنی اقتباس می شود	VANOMAH	وا نَوَمَه
شکافتن پارچه دوخته شده	VATEKNIDAN	وا تِکْنِیدَن
از این اصطلاح در مواردی که اتفاقی دفعتاً می افتد یا در حال اتفاق افتادن است توسط بانوان گفته می شود مثلاً بچه کوچکشان از بلندی در حال پائین آمدن است یکدفعه پایش به کلوخی برخورد می کند و سرعتش زیاد میشود و در حال از دست دادن تعادلش میباید که از اینطرف فریاد مادرش بلند می شود که: واخِیْ دا نیوُفتی	VAKHAY	واخِیْ
جلویش را بگیر	VADARESH	وادارِشُ
نگه دار ، بایست ، نرو ، حرکت نکن	VADAR	وادارُ
نگه داشت ، جلویش را گرفت	VADASHT	واداشت
معنی مرده می دهد	VAR	وار
تفتیش ، جستجو	VARASI	وارسی
هم به معنی پهن شدن روی زمین (از شدت خستگی خود راها کردن بر روی زمین یا رختخواب) وهم به معنی وارونه است	VART	وارت
باز	VAZ	واز
برگشت	VAGHASHT	واگشت

پذیرش ، تحویل گرفتن ، نگهداری	VAGER	واگر
نمی پذیرد	VAGERESH NIKONEH	واگرش نیکنه
ساکتش کن ، آرامش کن ، آلوئش هم می گویند	VALANESH	والانش
آرزو	VAYAH	وایه
آرزو به دل مانده	VAYAH VA DEL	وایه و دل
چه؟	HA	ه
فراوان ، هُبیس نیز می گویند	HABAYIS	هَبیس
قاپیدن چیزی از دست کسی	HAPARON	هپرون
بی قانونی ، درهم ریخته و آدم سبک عقل رانیز می گویند	HAPAL HAPOW	هپل هپو
حمله ور شدن ، گارد حمله گرفتن ، تهدید و حمله فیزیکی کردن	HADEDAH	هدده
پرنده ای از خانواده مرغابی که نر آن طوسی رنگ و کنار چشمش یک خط سبز و یک خط سیاه دارد و ماده آن بصورت قهوه ای کم رنگ و لکه های سفید میباشد	HADAF	هداف
مکانی که قبلاً مرده را بصورت امانت در آن می گذاشتند که سالها بعد مثلاً به کربلا یا مکان دیگری که می خواهند یامیت وصیت کرده منتقل کنند	HADIRAH	هدیره
به آب باریکه وسط جوی یا خور که در جزر کامل آب دریا نمایان می شود هَرَت گفته می شود قسمتی از مردم ماهشهر نیز این کلمه را با کسره یعنی هِرَت تلفظ می کنند هَرَت هم تلفظ شده است	HARET	هَرَت
یعنی ای داد بیداد الاغ را می آورم ، می بینم گاو نیست ، کنایه از اینکه هنوز این مشکل راحل نکرده ام یک مشکل دیگر اضافه میشود.	.	هَرَنی هَرَنی خرّه ایارم گایه نی
بی حساب و کتاب ، بی قاعده و بی نظمی (هرکی به هرکی)	HARGALI	هَر گلی
قاطی و بی سامان	HARDAMBIL	هَر دُمبیل
هردوتامون	HARDEMON	هَر دَمون
هرچیز بخواهی	HAR CHI BEKHI	هَر چی بخی
هر لحظه ، دمادم ، همیشه	HARDAMON	هَر دَمون
برمن سخت گرفت ، کسی را تحت فشار قرار دادن و محاصره کردن	HARSAMAH TANG KERG	هَر سَمه تنگ کرد
هر ساعت	HARSAT	هَر سات

هرطرفی	HARKOTAY	هَر کُوتَیْ
هرگاه ، هروقت	HAR GHAY	هَر گَیْ
حلیم با گوشت	HARISAH	هَر یسَه
خرمایی که خراب شده و برای خوردن خوب نیست و به احشام می دهند	HASHAF	هَشَف
هشت	HASH	هَشْ
افزودنی هایی معطر به شکم مرغ (مرغ شکم گرفته) نظیر ادویه جات ، کشمش و..	HASHOO	هَشُو
هفت	HAF	هَفْ
هفت قسمت ، هفت تیکه ، هفت پاره ، عدد ۷ به معنای زیاد است مثلاً میگویند ایزنُمِش زمین که هَفْ کُلْ هَوُبَه یعنی چندین تیکه شود	HAF KAL	هَفْ کُلْ
اصلاح کردن صورت بانوان	HAFFAH	هَفَّه
افعی	HAFI	هَفی
ماهیتابه	HALGHALAH	هَلْقالَه
قروقاطی ، به هم ریختگی ، ریخت وپاش	HALHALALOW	هَلْهَلالُو
همه شما	HAMAT	هَمَتْ
همه باهم ، همگی	HAMAKONI	هَمکونی
بسیاری از جانوران (مانند شیر ، ببر ، پلنگ ، کفتار و...) درنده ووحشی هستند فقط نام گرگ بد دررفته است . موقعی که فقط یک فرد در جمع بدکاران و خلافکاران تابلو شده باشد ازاین ضرب المثل استفاده می شود		هَمیْ جُونورَل دِرِنَدَن فِقَه نُوم گرگ بد در رَهته
همه جا	HAMAY JA	هَمیْ جا
شلوارزانه قدیمی	HAMBON	هَمبُون
همین الآن ، همین ساعت	HAMSAH	هَمسَه
همسن وسال	HAMSEND	هَمسِنَد
شکم لنج ، قسمت برآمده لنج ازدرون آب ، آب شکن های دوطرف جلوی لنج که بیشتر این نقاط نیز زیر آب هستند راهمَلَه می گویند	HAMLAH	هَمَلَه
هم اندازه ، هم سن وسال ، دونفر که یک روز باهم به دنیا آمده باشند، هَمدا هم می گویند	HAMDA	هَمدا

همه چیزمان	HAMAH CHIMON	همه چیمون
باقله سبز آب پز شده که باماست می خوردند	HAMIS	همیس
آه کشیدن	HANASEH	هناسه
هنوز	HANI	هنی
هنوز که هنوز است ، تاکنون	HANI KEH HANIEH	هنی که هنیه
هنوز نیامده	HANI NOMADAH	هنی نومده
هنوز انجام نداده ای ، هنوز مانده ای	HANITEH	هنیته
هنوز انجام نداده است ، هنوز مانده است	HANISHEH	هنیشه
هنوز انجام نداده ام ، هنوز مانده ام	HANIMEH	هنیمه
هاون ، هونک نیز می گویند	HAVON	هون
معمولاً افرادی که پیاز ، خارک ، گزر (گونه ای هویج) ، تربیزه (ترپچه) و... را بر روی گاری دستی یا وانت برای فروش می برند اینجوری مشتری ها را جمع می کنند مثلاً هوبیو پیازه ، هوبیو خار که و...	HO BEYO	هوبیو
سروصدا و شلوغی	HO KHELAGHI	هوخلی
سروصدا و شلوغی	HOGALAH	هوغاله
دایی	HOLO	هولو
بی پروا و رسواکننده	HOCHI	هوچی
بیابان - صحرا	HOR	هور
مرتب می گوید	HAY EIGHEH	هی ایگه
برای تشویق کسی گفته می شود	HAY SHIROM	هی شیرم
تاب ، ای دلو ، ایدو نیز گفته اند	HAYDELOW	هیدلو
تند ، قوی	HAIEL	هیل
دارد می رود	HAY EIRAY	هی ایری
هوار هوار که بردند ، هرکی به هرکی	HEYBORD HEYBORD	هی برد هی برد
دادوبیداد، سروصدا	HAYVELAH	هیوله
پرنده ای است حلال گوشت	HOREBAN	هر بان
خارج از کنترل ، معمولاً ریختن و جاری شدن مایعات از ظرف یا جای را میگویند هر بسه	HOR BASEH	هر بسه
هزار اتفاق	HOZAR TOFAGH	هزار تفاق

فوت کردن بادهان	HOF	هُفْ
بخار	HOFAR	هُفَار
حرکت لنگان لنگان قاطر یا الاغ ، هِلَنگ هِلَنگ هم می گویند	HOLONGH	هُلَنگ هُلَنگ
بی مو ، کچل ، از این کلمه کمتر استفاده میشود	HOL	هُلْ
هم به معنی سرزده وارد شدن است و هم به معنی فرورفتن	HOL EIKHAH	هُلْ اِیخَه
وارد شدن به جایی بدون رعایت مقرراتِ صف و با هُل و ایجاد شرایط سخت برای خود و دیگران	HOL HOLAKAN	هُلْ هُلْکَان
هم اندازه	HOMBAR	هُمبَر
هم سن	HOMJENG	هُمَجَنگ
باجناغ	HAMRISH	هُمْرِیش
عادت کرده ، کسی که راه جایی را بلد کرده باشد یا راه تأثیر گذاشتن بر روی کسی را یاد گرفته است که در این مواقع می گویند هُمکارش هُوَییدِه ، یعنی تحت کنترل و تحت تأثیرش قرار گرفته	HOMKARAH	هُمکارَه
آرام ، آهسته	HOMAR	هُمَار
یواشکی	HOMARAKI	هُمَارکی
هم سن و سال ، هُمسِن هم می گویند	HOMDA	هُمدا
همزاد	HOMAZA	هُمزا
دعایی است که توسط دعانویس همراه زن باردار می گذارند یا بعد از همزایر کردن آن دعا را در چمدانی یا جایی نگهداری می کنند که طبق اعتقادات قدیمی بلحاظ اینکه با تولد هر بچه آدمیزاد، همزمان از اجنه و از مایه تران نیز نوزادی متولد می شود لذا جهت محفوظ ماندن نوزاد از آسیب اجنه باین دعا او را محافظت می کنند. الله اعلم	HOMAZA BOR	هُمزایر
همسایه ، هُمسایه هم می گویند	HOMSADAH	هُمساده
از این اصطلاح که روی هم رفته اصطلاح نحسی است در موارد عزاداری و مصیبت از جمع زنان زیاد شنیده می شود و احتمالاً معنای خاک هم بدهد چون بعضی ها را که بخواهند حرفی بارشان کنند یا به طعنه و البته با حسادت در موردش حرفی بزنند میگویند هُوَیْ هُوَیْ مِین سَرِش	HOVAY HOVAY	هُوَیْ هُوَیْ

پُک ، معمولاً به یک پُک زدن به قلیان می گویند یه هورت کشیدم	HORT	هُورْت
حالت بالا آوردن، تهوع	HOGH	هُوقُ
خانه، البته شاید نوشتن صحیح آن حُونَه باشد	HONAH	هُونَه
طلب کمک ، اصطلاحی است که درمواقع استمداد بکار میرود هُوکُمکی هم می گویند	HOY KOMAKI	هُوی کُمکی
فراوان ، به وفور ، خیلی زیاد وهم معنی با گران (خیلی زیاد)	HERAYT	هِرَیْت
اصطلاحی نامفهوم که چوپان درروز بارها وبارها تکرارمیکند	HERRRHOOO	هِرررهُوووو
هست	HESSI	هِسّی
واژه "هلل یوس" عربی هست اما مخصوص کشور ایران و در اشعار فارسی به اشتباه مینویسند "هللیوسه" یا "هللیوس". حتی معنی این واژه ها ارتباطی با اشعار ندارند، هِلل درعربی به معنای تشویق است ولی علاوه بر کاربرد آن درترانه های محلی وعروسیهها وخارج ازاین بحث که توسط یکی ازخواننده های زمان شاه مخلوع خوانده شده ، می شود گفت درهرقسمتی برداشتی ازاین کلمه دارند درقسمتی مترادف با شخم زدن وبهم ریختن چیزی یاکاری آن را میدانند مثلاً: آگه دَوَدیش دَسْ قَلُونی هِللُ یُوسِش ایگَنه یعنی اگرآن کاررا دست فلانی دادی که انجامش دهد بکلی خرابش میکند ودرجایی دیگر مترادف با نهایت بهره بردن از کاریاچیزی آن را میدانند مثلاً: نامه یَکو که بُرَدَم سیش ، هِللُ یُوس هُوَیید سیم یعنی نامه را که برایش بردم (سفارش مافوق یادوستش را) همه چیز برایم مرتفع وحل شد		هِلِلُ یُوسِ هِلْ یُوسَه
عبایی که بانخ پشمی دوخته می شود	HELEH BANDI	هِلَه بندی
هندل ، استارت	HENER	هِنْدِر
هنديجان	HENDION	هِنْدیون
جنوب	HIRON	هِیرون
هل	HIL	هِیلُ
باوجودیکه ، علیرغم اینکه ، درجمله اگر بخواهیم استفاده کنیم چنین چیزی معنی می دهد مثلاً: مُو جواب سِلَامِشَه دادُم هاکِه هَنی وَش ناراحتُم . یعنی من علیرغم اینکه (باوجودیکه) هنوز ازاو ناراحت هستم ولی جواب سلامش را دادم	HAKEH	هاکِه

هرکس آتش روی (بالای) دیگ خود می گذارد ، هرکس به فکر خودش است		هرکسی خُل ری گرده خوش اینه
هرکس به فکر خودش است ، شخص بی ریش هم در فکر ریش است به این معنی که هرکس به فکر خودش (به نفع خودش) می باشد و کاری به کار دیگران ندارد		هرکه به فکر خیشه ، کوسه به فکر ریشه
هرکس به من نزدیکتر است آزار و اذیتش بیشتر است . ضربه خوردن فرداز طریق فامیل و خویشان را می رساند		هرکه و مو پیشتره ، نک نیشیش بیشتره
هرتیکه گوشت بدن موجب پوشاندن صدعیب (از جهت ظاهری و در بدن) است یعنی با گریم و بزک کردن می توان نقص های بدن را پوشاند و در مذمت لاغری بیش از حد میباشد		هرگند گوشت صدعیب ایپوشنه
از اوزان قدیم ، معادل ۶۲.۲۵ گرم	HOMBARE SHE GHAZ	هُمبر سه غاز
هست	HI	هی
منتیل	HIB	هیب
اظهار تعجب	HIYT	هییت
جنوبی ، مردم هیرون منظور مردم جنوب هند یجان که مردم استان بوشهر است ، میباشد	HIRONI	هیرونی
هیچکس	HISHKAS	هیشکس
بصورت مداوم و پشت سرهم گریه کردن	YAJIRAH	یجیره
مدام در حال ریختن (ریختن مایعات) بیشتر به عرق سرو صورت گفته میشود	YACHOR	یچر
نام شخص ، مصغر یداله	YADO	یدو
مرتب می لرزد	YADAKAH	ید که
آواز همراه بارقص که توسط زنان محلی در جشن عروسی اجرا ، و بایرلی یر یر لایر یر لایر جواب داده می شود ولی همین اصطلاح در مواقعی که سر رشته کاری از دست کسی خارج میشود و بدشناسی می آورد گفته میشود و در اصل با ایراد این جمله اعتراض خود را به وضعیت موجود اعلام میکنند مثلاً شب در حال تعویض لامپ خودرو است عجله هم دارد ، پیچ گوشتی از دستش می افتد و در بین اجزای موتورگم می شود در آن شرایط می گوید یر لایر یر یعنی بیو بارش کن که نه سنگینه !!!!	YARELI	یرلی

یه تیکه	YATAVAL	يَطُولُ
یعقوب ، تلفظ نام یعقوب در ماهشهر و هند یجان	YAEGHOB	يَعْقُوب
معنی این اصطلاح (یعنی که چه چیز) است اما در مواردی که مشکلی پیش آمده باشد و شخصی آن مسئله یا مشکل برایش قابل هضم نباشد و درحالتی شبیه به افسوس خوردن و کلافه بودن و بعضاً ناخودآگاه این اصطلاح را بکار میبرد	YAENEKECH	يَعْنِيكِيه
نصف چیزی ، یَقْل هم می گویند (قسمتی از مردم ماهشهر)	YAKAL	يَكَل
سرفه پشت سرهم ، يَقْفَه هم میگویند (قسمتی از مردم ماهشهر)	YAKOFAH	يَكْفَه
مثمر ثمر، عالی	YAK VA YAK	يَكْ وَايَكْ
باهم	YAKDON	يَكْدُون
یعنی یک مشت یاسیلی بصورتش بز نم ؟ در ضمن شرح «یکی بیارش» نیز شامل این اصطلاح میشود	YAKI BEYAROMESH	يَكِي بِيَارْمِش
یعنی یک مشت یاسیلی بصورتت می زند در ضمن شرح «یکی بیارش» نیز شامل این اصطلاح میشود	YAKI BEYARET	يَكِي بِيَارِت
این اصطلاح ، معنای فارسی آن با چیزی که مردم از معنای آن برداشت میکنند کاملاً مغایر است یعنی یک مشت یاسیلی بصورتش بزن البته قبل از ادای این اصطلاح «شیطون ایگه» نیز گفته می شود. (که جمله کامل آن اینجور میشود): شیطون ایگه یکی بیارش ، وعمدتاً فقط در خیال خودش و شاید برای دلگرمی خود و توی دل طرف مقابلش را خالی کردن میباشد که از این اصطلاح استفاده میکنند و معمولاً به صورت فیزیکی کاری صورت نمیگیرد لذا جنبه تهدیدی دارد	YAKI BEYARESH	يَكِي بِيَارِش
فراوان	YAGOLLAH	يَكْلَه
کسی که مدام لیک (ضجه) می زند یَلِيگه هم تلفظ می کنند	YALIK	يَلِيكْ
یکباره ، دفعتاً ، غیر منتظره ، يَهْوُ وَكِي هم تلفظ میشود	YAHOW YAKI	يَهْوُ يَكِي
ریختن غیر قابل کنترل چیزی (هم معنی با هُرسه در کلمه هـ)	YAHOR	يَهْرُ
این یکی ، یارو ، البته این کلمه خیلی کم استفاده می شود	YAHKO	يَهْكُ
یه و جب	YA BELES	يَه بِلِس
یه ذره	YAH PENDELAK	يَه پِنْدَلَك
یه مقداری	YAH PARAY	يَه پارِي
به یک دور کامل ذکر گفتن باتسبیح (۱۱۰ مهره)، به تَزَبَه گفته میشود	YATAZBAH	يَه تَزَبَه

لنگان ، کسی که از یک طرف بدن لنگ می زند	YATAY SHALALK	يَه تَي شَلَك
یک چشمش می خندد یک چشمش گریه می کند ، کنایه از شخصی که با وجود تنگدستی و مشکلات، خود را در بین مردم شاد و بی مشکل جلوه میدهد	.	يَه تَي ش اِيخْنَدِه يَه تَي ش اِيگِيروَه
یه تارمو	YAH TALE MI	يَه تَالِ مِي
لحظه ای ، منظور بازه زمانی کوتاهی است ، لحظاتی	YAH DAMOUNI	يَه دَمُونِي
یکبار، منظور یک مرحله بازی کردن است	YAH DOW	يَه دَوُ
یک دقیقه ، يدِقه هم تلفظ می شود	YAH DAYGHAH	يَه دَيَقَه
یه مُشت ، بعضی مناطق یه رُنْج می گویند	YAH RENJ	يَه رِنْج
یک روز درمیان	YA ROZ A YAH ROZ NAH	يَه رُوز آ يَه رُوز نَه
منظور همان انسان است ولی وقتی بچه ای فضولی میکرد برای ترساندش از این اصطلاح استفاده می کردند	YA SAR DO GOSH	يَه سَر دُوگُوش
بازی محلی ، این بازی که با ۵ قطعه سنگ (ریگ) انجام میشود مختص دختران است	YA GHOL DO GHOL	يَه قُل دُو قُل
یک دیوانه سنگی را در چاه می اندازد صدا عاقل قادر نیستند آن را بیرون بیاورند ، در مواردی که شخصی آشنا به اوضاع و احوال چیزی نیست و با دخالت و دستکاری در آن باعث بدتر شدن وضعیت موجود می شود که با پادرمیانی و نظریه پردازی عاقلان نیز آن مشکل یا حل نمی شود یا به سختی رفع و رجوع می شود	.	يَه کَلُو سنگِي اِي نْدازِه مِ ن چَه ، صَ تَا عا ق ل نِي تَرِن دِر اَرِنِش
واحدی قدیمی درمتر ، از سرانگشتان تا آرنج	YAKORRO	يَه کُروُ
همه باهم	YAKAGER	يَه کَاگِرُ
بازی فوتبال با تعدادی کم و بر روی یک دروازه	YAH GOL YAH BAK	يَه گُل يَه بَک
کج	YALATI	يَه لَ تِي
کمی خوابیدن ، چرت زدن چند لحظه ای	YAMONDEH KHOW	يَه مُنْدِ خَوُ
سرریز شدن یا جاری شدن غیر قابل کنترل	YAHIL	يَه يِل
این روش (راهش) نیست	YO NAGARDASHEH	يُ نَاگَر دَ شِه
این را	YONAH	يُنَه
این	YO	يُو
رسم اینگونه بود ، این بود رسم وقاعده، حالت گلایه ای	YO BIDAK GHAEDAH	يُو بِي دَک قَاعِدَه

این سراین هم گردن، وقتی کسی اشتباه خود را قبول داشته باشد	.	یو سر ، یونم گردن
این و آن را دیدن ، برای انجام کاری از همه کمک گرفتن	YO VO VONAH DIDAN	یو، و ، وُنه دیدن
این خودت هستی؟	YO KHOTI	یوختی
نوعی پایکوبی عربی است که هم درشادی ، هم درعزا کاربرد دارد یز له هم می گویند که یک دست بصورت مشت کرده بالا می رود فرد بایک پا بر روی زمین به پایکوبی می پردازد	YEZLAH	یز له
غده سرطانی	YEMAN	یمان
این را ، ینه هم می گویند	YENAH	ینه
یادم نرفته ، از یادم نرفته	YADOM NARAHTEH	یادم نرته
یادت میاد	YADET EIYAY	یادت ایای
کشاب کمد	YARARAH	یراره
یه خوابی بهتر از یک پدری (در جهت ارزش خواب این جمله ادا می شود در صورتیکه حتی گوینده این مثل اعتقادی به صدق ضرب المثل ندارد)	.	یه خوئی بهز یه بوئی
یه تارمویت	YALATE MIT	یه لات میت
همشهری عزیز این حلقه را قطع نکن از اینجا به بعد را تو ادامه بده ←←←←←←←←←←		